

انعکاس اوضاع اجتماعی
در آثار رشیدالدین فضل الله

دکتر غلامحسین یوسفی

از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

شماره سوم سال پنجم ، پاییز ۱۳۴۸

انعكاس اوضاع اجتماعي
در آثار رشيد الدين فضل الله

انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل الله

آنچه در این جا به عرض می‌رسد حاصل تتبع در چند کتاب عمده رشیدالدین فضل الله است یعنی مجلّات متعدد جامع التواریخ، و مکاتبات رشیدی. به عبارت دیگر آثاری مورد مطالعه قرار گرفته که در آنها اوضاع اجتماعی بیشتر و بهتر منعکس شده است.

در مقدمه باید دو نکته دیگر را نیز یادآور شود: نخست آن که بنده به آنچه در کتابهای رشیدالدین مذکور است توجه داشته‌ام و وارد این بحث نخواهم شد که چه قسمتهایی به قلم اوست یا وی در آثار خود تا چه حد از نوشته‌های پیشینیان اقتباس یا تقلید کرده است. نکته دوم آن که بدیهی است در این مجال مختصر نمی‌توان همه موضوعات اجتماعی را - بنحوی که در آثار رشیدالدین مندرج است - بیان کرد بلکه نمونه‌هایی فهرست‌وار عرضه خواهد شد بخصوص که بحث در تاریخ دوره مفلول مورد نظر نیست.

نوشته‌های رشیدالدین فضل الله از چند نظر اهمیت دارد: یکی آن که

* این مقاله صورت مشروح سخنرانی نویسنده این سطور است در «مجلس علمی و تحقیقی درباره رشیدالدین فضل الله همدانی، با همکاری وزارت علوم و آموزش عالی، دانشگاه تهران، و دانشگاه تبریز. تهران، تبریز ۱۲-۱۶ آبان ۱۳۴۸».

این کتابها از کسی است که سالیان دراز در دستگاه حکومت ایلخانان مغول^۱ بعنوان طبیب خاص و وزیر مقامی مهم داشته و دیری به سرانگشت تدبیر امور مملکتی پهناور را اداره می کرده و منشأ اقدامات بسیار شده است. از طرفی دیگر آثار رشیدالدین بخصوص از لحاظ مطالعه تاریخ ایران در عصر مغول یکی از منابع مهم و گاه منحصر بفرد است. اگر به یادآوریم که استیلای مغول بر ایران تاجه حد درهمه شوون زندگانی مردم این سرزمین از نظر حکومت، قوانین مدنی و سازمان اداری، اوضاع اجتماعی، مذهبی، حتی زبان و آداب و رسوم و خلیقات دگرگونیهای بسیار پدید آورد آنگاه ارزش کتابهای رشیدالدین فضل الله - که تا حد زیادی این عصر را نمایش می دهد - بیشتر آشکار می شود.

بغیر از مکاتبات رشیدی - که بمنزله مجموعه ای از اسناد تاریخی است - ما با کتاب مفصل و پرمطلب جامع التواریخ سروکار داریم. رشیدالدین فضل الله نخست به دستور و تشویق غازان به نوشتن تاریخ اقوام ترك و مغول همت گماشت. این کتاب کمی بعد از مرگ غازان به پایان رسید و به فرمان اولجایتو، تاریخ غازانی نام گرفت. آنگاه اولجایتو، رشیدالدین فضل الله را مأمور کرد تاریخ کلیه مللی را که مغولان با آنان سروکار داشته اند بنویسد و بدین طریق در سال ۷۱۰ ه. ق. به قول کارل یان^۲ اولین تاریخ عالم به فارسی فراهم آمد^۳.

۱- آباخان ۶۶۳-۶۸۰، ارغون خان ۶۸۳-۶۹۰، گیخاخوان ۶۹۰-۶۹۴، غازان خان

۶۹۴-۷۰۳، اولجایتو ۷۰۳-۷۱۷

۲- Karl Jahn

۳- تاریخ فرنک از جامع التواریخ: هشت، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۹

اتفاقات مساعدی نیز سبب شد این کار مورد توجه و حمایت واقع شود. مهمترین عامل، علاقه خاص قوم مغول به تاریخ و سرگذشت بود خاصه آن که در این کتاب بیان احوال این طایفه موضوع اصلی و محور همه وقایع بشمار می آمد. رشیدالدین فضل الله در این باب می نویسد: «عادت مغول آن است که نسبت آباء و اجداد را نگاه دارند... و از این جهت هیچیک از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند و بغیر از مغول دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را»^۴. حتی رسم داشتند که «هرسخن که پادشاه بگوید روز بروز بنویسند»^۵. وقتی نیز مردی ختائی از گله بانی به وزیری جفتای^۶ رسید زیرا بر اخبار گذشتگان بخصوص چنگیز خان واقف بود و «دفتری بیرون آورد که تمامت قضایا و تواریخ گذشته که مطلوب بود روز بروز در آن جا ثبت کرده» بود^۷.

هنگامی که رشیدالدین فضل الله به تالیف کتاب خود پرداخت فصول تاریخ مغول در خزانه موجود بود و نیز از اقاویل پیران روزگار و روایات شفاهی معتبر سود جست^۸. بدین ترتیب تاریخ او تا حدود زیادی مبتنی است بر بایگانی قوم مغول و به عبارتی دیگر تاریخ رسمی آنان و نیز بر روایات اشخاصی

۴- جامع التواریخ ۱/ ۱۷۰، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران ۱۳۲۸ = جامع التواریخ

(ک)

۵- جامع التواریخ ۱۹۵، تصحیح ادگار بلوشه E. Blochet لیدن ۱۹۱۱ = جامع-

التواریخ (ب)

۶- جفتای Jayatāy دومین پسر چنگیزست، چنگیز کاشغر، بلخ، غزنین و ماوراءالنهر

را بدو داد (۶۲۴-۶۳۹ ه.ق.). فرزندان او تاجندی در این نواحی حکومت کرده اند.

۷- جامع التواریخ (ب) ۱۹۴-۱۹۵

۸- جامع التواریخ (ک) ۱/ ۱۶۶، ۱۸؛ کارل یان: تاریخ فرنک: هفت

خبیر و آگاه بخصوص غازان خان و امیر پولادچینگ‌سانگ، سفیر خان اعظم در دربار ایلخان، و دیگران. درمورد تاریخ اروپا نیز کارل یان حدس می‌زند که شاید منبع اطلاعات رشیدالدین، ایولوس داپیزا^۹ باشد - که در مقدمه کتاب از او بعنوان پادشاه پیزا یاد شده و به دوستی وی با سلاطین مغول اشاره کرده است - و بعید نمی‌داند که همین شخص و یا کسانی نظیر او موجبات استفاده رشیدالدین را از تاریخ مارتینوس اوپوینسس^{۱۰} و مآخذ دیگر فراهم آورده باشند^{۱۱}. رشیدالدین در مقدمه جامع‌التواریخ از اشخاصی نام می‌برد که در تنظیم قسمتهای مختلف تاریخ عمومی با وی همکاری داشته‌اند نظیر لیتاچی و مکسون درمورد تاریخ چین و زاهد کشمیری در باب تاریخ هند و «دانایان و حکمای ختای و هند و اویفور و قبحاق و دیگر اقوام و اعیان... و همه اصناف طوایف مردم» که ملازم دستگاه ایلخان بوده‌اند^{۱۲}. بعلاوه کتابهای تاریخی فارسی و عربی نیز مورد استفاده او و همکارانش بوده چه بسا قسمتهایی از آنها انتخاب و با اندک تغییری در عبارت نقل می‌شده است.

این مقدمات و وسائل را وجود حکومت مغولی - که در حقیقت ممالک آسیای مرکزی و آسیای شرقی و غربی و اروپا را بهم پیوسته بود - فراهم آورد. کارل یان در این باب می‌نویسد: «در هیچیک از ادوار تاریخی گذشته، حتی در دوران امپراطوری روم، شرایط و اوضاع برای تألیف و تصنیف کتب

۹- Iolus da pisa

۱۰- Martinus Oppaviensis که به مارتینوس پولونوس Polonus نیز شهرت

داشت (۱۱۷۸ م.)

۱۱- تاریخ فرنگ: دوازده - بیست

۱۲- جامع‌التواریخ (ک) ۱۹/۱

درباره تاریخ عالم مانند نخستین قرن بعد از تأسیس امپراطوری اوراسیائی^{۱۳} مغول به دست چنگیز خان مساعد نبوده و در هیچ کدام از ممالك این امپراطوری عظیم این کار بقدر ایران امکان موفقیت نداشته است. فتوحات مغول با این که باعث تلفات جانی عظیم و نابودی بسیاری از آثار گرانبهای فرهنگی گردید نتایج مثبتی نیز دربر داشت و یکی از مثبت ترین و سودمندترین نتایج آن این بود که افق دید بشر تا نقطه ای که تا آن زمان بی سابقه و بی مانند بود وسعت یافت»^{۱۴}. به همین سبب است که کارل یان تاریخ رشیدالدین را کتابی می شمرد «متکی بر اسناد معتبر و در نوع خود بی نظیر... با شیوه ای صحیح و متین»^{۱۵}. هر قدر احتیاط بخرج دهیم باید بگوییم این کتاب لا اقل در باب تاریخ مغول در زمینه های مختلف زندگانی اجتماعی مأخذی گرانبها و کم نظیر است اگر چه در برخی ابواب دیگر نیز برای آن اهمیت خاص قائلند و از جمله قسمت مربوط به فاطمیان و نزاریان را بهترین کتابی شمرده اند که به زبان فارسی درباره اسماعیلیان نوشته شده است^{۱۶}.

۱۳- «فرانسوی Eurasie (آلمانی Eurasien) در اصطلاح جغرافیا نام دو قاره

اروپا و آسیا می باشد وقتی که این دورا بعنوان يك واحد جغرافیایی در نظر گیرند و در فارسی می توان آنرا به قیاس اوراسیا [یا اوراسی] گفت» مترجم .

۱۴- تاریخ فرنک: پنج

۱۵- تاریخ فرنک: هفت، هشت؛ نیز رک: اظهار نظر کاترمر Quatremère راجع به

اهمیت جامع التواریخ :

E.G. Browne : A Literary History of Persia, III, 75, Cambridge, 1951

۱۶- محمدتقی دانش پزوه، محمد مدرسی زنجان: جامع التواریخ، مقدمه ۱۲، ۱۴ ،

تهران ۱۳۳۸ = جامع التواریخ (د) .

رشیدالدین فضل‌الله خود به‌وظیفه خطیری که در تألیف این کتاب برعهده گرفته واقف بوده است. در مقدمه می‌نویسد که چگونه روایات و اخبار تاریخی در نقل و عبارت کردن دستخوش تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و ازمعتقدات راویان متأثر می‌شود. حتی احتیاط را به جایی می‌رساند که می‌گوید: «به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شد اگر صاحب واقعه امروز تقریر باز کند... در هر مجلسی که بازگوید در عبارت و الفاظ تغییر و تبدیلی واقع شود» چه برسد به آن که کسی بخواهد تاریخ اقوام و ملل گذشته را به قلم آورد. مع هذا معتقدست که این دشواری و احتمال اعتراض مردم نباید موجب شود که «قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم» شوند بلکه «وظیفه مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه بموجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و بر آن روایت تقریر کنند از کتب مشهور متداول آن قوم و از قول مشاهیر و معتبران ایشان نقل می‌کند و می‌نویسد». آنگاه روش کار خود را چنین شرح می‌دهد: «چون این ضعیف به تألیف این کتاب جامع التواریخ مأمور شد هر آنچه در کتب مشهور هر طایفه‌ای مسطور یافت و آنچه نزد هر قومی به نقل متواتر شهرت داشت و آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه‌ای بر حسب معتقد خود تقریر کردند هم بر آن منوال بی تغییر و تصرف در قلم آورد و ممکن که بسبب قصور فهم و اهمال راوی بعضی از آن جمله فوت شده باشد و مع هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات اجتهادی هر چه تمامتر رود لیکن در آن باب زیادت سعی میسر نشد»^{۱۷}.

بنا بر این آثار رشیدالدین مجموعه‌ای است گرانها از روایات و اخبار که هر چند محتاج بررسی و تطبیق اسناد و ارزیابی است اهمیت اطلاعات فراوان مذکور در آنها بجای خود محفوظ است .

اما نکته دیگری که بر قیمت آثار رشیدالدین فضل‌الله می‌افزاید انعکاس جلوه‌های مختلفی از زندگانی جامعه در آنهاست. در نوشته‌های رشیدالدین نه تنها از وقایع حیات، احوال، افکار و رفتار ایلخانان، دستگاه حکومت ایشان و اعضای هیأت حاکمه سخن رفته بلکه وضع مردم، مشکلات زندگانی آنان، مسائل اقتصادی، طرز معیشت، امور تجاری و کشاورزی، اوضاع مذهبی، سازمان اداری و طرز سلوک عمال دولت با رعایا، احوال طبقات مختلف اجتماع، و بسیاری نکات دیگر با کمال روشنی نقش شده است. این صفت، به نظر بنده، مهمترین و ارجمندترین خصیصه آثار رشیدالدین است بخصوص که در خلال نوشته‌های او می‌توان حال و روز ملت ایران را در عصر مغول به چشم دل دید و ناله آنان را از پس دیوار قرون به گوش جان شنید .

* * *

شناسایی مغول

یکی از فواید عمده‌ای که از مطالعه آثار رشیدالدین فضل‌الله حاصل می‌شود شناسایی طایفه مغول است چنان که بوده‌اند با همه آداب و معتقاداتشان. کتابهای رشیدالدین از این حیث در زبان فارسی کم نظیر است. این شناسایی از آن بابت مهم است که قوم مغول مدتی دراز بر ایران حکومت داشته و زندگانی مردم این سرزمین را مطابق عقاید و رسوم خود اداره کرده‌اند .

در جامع‌التواریخ اطلاعات سودمند و فراوانی در باب اقوام اتراک و مغول، محل زندگانی، عادات و آداب، مشاغل، سلسله‌نسب، طرز معیشت، شیوه تربیت، سپاهیگری، سوانح حیات، و همه مظاهر زندگیشان مندرج است. اگرچه برخی از این روایات گاه افسانه‌آمیزست^{۱۸} و گاه در وجه تسمیه طوایف نمودار فقه‌اللفه‌ای عامیانه^{۱۹}. در این قسمت می‌خوانیم که مغول نام یک طایفه از اتراک بوده بعد دیگران بواسطه قدرت یافتن چنگیز و اولاد او از باب تفاخر خود را مغول نامیده‌اند و این کلمه اسم جنس شده است^{۲۰}. به همین سبب نیز بحث از همه این طوایف در جامع‌التواریخ به ارتباط ایشان با چنگیز و طایفه او منتهی می‌شود و مقدمه‌ای است برای معرفی خاندان وی.

همه مطالب این فصول نشان می‌دهد که اتراک و مغول مردمی بوده‌اند ابتدائی و نیمه وحشی و از تمدن بدور. مقررات و آدابشان نیز از یک زندگانی بیابانی و صحراگردی حکایت می‌کند مانند صورت تمغاهای^{۲۱} پسران اوغوز و اونقون^{۲۲} جانوران و اندامهای گوشت که به هر یک از ایشان

۱۸- مانند داستان کودکی و خدایرستی اوغوز: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۳۰

۱۹- از جمله رک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۳۳-۳۵

۲۰- جامع‌التواریخ (ک) ۱/۵۷-۵۸

۲۱- تمغا tamya بمعنی نشان، داغ، علامت، و مهر فرمانها

۲۲- اونقون: «هر شعبه‌ای از این شعب جانوری را مخصوص کرده‌اند که اونقون ایشان باشند. و اشتقاق این لفظ از انیق است - به لقب ترکی مبارک باشد ... - و عادت آن است که هرچه اونقون قومی باشد، چون او را جهت تغال بمبارکی معین گردانیده‌اند، آنرا قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند» جامع‌التواریخ (ک) ۱/۳۷-۳۸. در زندگی مغول به حیوانات توجهی خاص می‌شده مثلاً مونگوقاآن فرمان داد در روز جلوس او هیچکس به هیچ وجه متعرض انواع حیوانات نشود، جامع‌التواریخ (ب) ۲۸۵

مخصوص بوده است^{۲۳}.

تأمین غذا و مرتع و آبشخور هدف عمده زندگی مغول بوده است. «نقل می‌کنند که در زمان اوگتای قاآن، پدر او در سال قحط به وقت دست‌تنگی او را به رانی گوشت‌گاو به امیری از قوم جلایر... فروخته» است^{۲۴}. عدم محدودیت آنها در ازدواج با محارم نیز نموداری دیگر از همین زندگانی بدوی است. موکای خاتون از زنان چنگیز مورد علاقه فراوان او بود «بعد از وفات چنگیز خان این خاتون را اوگتای قاآن^{۲۵} ستده و از دیگر خواتین دوستر داشته چنان‌که بر او رشک می‌برده‌اند و جفتای - پسر دوم چنگیز - نیز این موکاخاتون را دوست داشته و پیش از آن‌که او را معلوم شد که اوگتای قاآن ستده، پیغام فرستاد که از مادران و یاریکنان پدر این موکای خاتون را به من دهید. اوگتای قاآن جواب داده که او را من ستدم. اگر پیش از این پیغام می‌رسید، به تو می‌فرستادم. اگر به دیگری رغبت است تا بدهم. جفتای گفت که مطلوب من او بود، چون نیست دیگری را نمی‌خواهم»^{۲۶}. غذاهای مغولی بنوعی دیگر معرف بداوت آنهاست از جمله شکنجه گوسفند را خون در میان آن کرده می‌پخته‌اند^{۲۷} و در تنگی و بی‌آزوقگی ابائی نداشتند که «گوشت آدمی و تمام حیوانات و علف خشک» بخورند^{۲۸}.

۲۳- ر.ک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/ ۳۸-۴۳

۲۴- جامع‌التواریخ (ک) ۱/ ۷۹

۲۵- اوگتای Ugtāy پسر سوم چنگیزست و پادشاهی او متعاقب چنگیز واقع شد

۶۲۶-۶۳۹ ه.ق.

۲۶- جامع‌التواریخ (ک) ۱/ ۱۰۸-۱۰۹

۲۷- جامع‌التواریخ (ک) ۱/ ۲۷۳

۲۸- ر.ک: جامع‌التواریخ (ب) ۱۹-۲۰، سال ۶۲۸ ه.

بزرگترین سوگندشان چنین بوده «که اسب ایفر و گاو بوکا و قوچ و سگِ نر را باتفاق به شمشیر بزنند و گویند: ای خدای، و ای آسمان و ای زمین! بشنو که ما چنین سوگند می‌خوریم... اگر ما به سخن خود نرسیم و عهد بشکنیم، همچنین شویم که این حیوانات»^{۲۹}. و نیز به خون سوگند می‌خورده‌اند و از برای سوگند قدری خون در شاخی کرده به نزد همدیگر می‌فرستاده‌اند^{۳۰}. عادت دیگرشان این بود که اوگتای قاآن پس از جلوس بجای چنگیز «بموجب یاساق قدیم و رسم و آیین ایشان... چهل دختر خوب منظر از نسل و اروق»^{۳۱} امرا که ملازم او بودند اختیار کرد و با جامه‌های گرانمایه به مرصعات و جواهر آراسته با اسپان گزیده پیش روح او فرستادند»^{۳۲}.

طرز مداوا و درمان مغول نیز از همین گونه نادرست و ابتدائی بود. مثلاً به سال ۷۰۳ هـ. در تبریز برای رفع عارضه رمده دو موضع از وجودِ غازان را داغ کردند بخصوص شکمش را چنان که بر اسب نمی‌توانست

۲۹- جامع‌التواریخ (ک) ۲۷۴/۱

۳۰- جامع‌التواریخ (ک) ۲۹۰/۱-۲۹۱. رسمهایی دیگر هم در سوگند خوردن داشته‌اند چنان‌که «ز به شراب حل کرده در کاسه زرین می‌خورده‌اند» - رک: تاریخ مبارک غزانی ۷۱، ۶۲، ۶۷/۲، تصحیح کارل یان، هرتفورد ۱۹۴۰؛ تاریخ مبارک غزانی ۱۳/۱، تصحیح کارل یان، لندن ۱۹۵۷ - و نیز یکدیگر را کاسه‌داشتن و کاسه گرفتن نوعی سوگند خوردن به وفاداری بوده است، رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۹۱. اظهار اطاعت حاضران به قاآن جدید در قوریلتهای با برداشتن کلاهها و گشادن کمرها و زانو زدن و کاسه گرفتن هم قابل ملاحظه است، رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۸۳؛ تاریخ مبارک غزانی ۶۲/۱

۳۱- اروق، اوروغ urūy: خانواده، دودمان

۳۲- جامع‌التواریخ (ب) ۱۷

نشست^{۳۳}. در بیماری اوگتای قاآن، قامان، یعنی جادوگران مغول، «افسون خوانده بودند و رنج او را به آب در کاسه چوبین شسته» بودند. چون برادرش، تولوی خان^{۳۴}، آن کاسه را نوشید پس از چندروز درگذشت و قاآن بهبود یافت، می گفتند تولوی جان خود را فدای برادر کرد^{۳۵}.

بارزترین موضوعی که طرز تفکر خام مغول را نشان می دهد خرافات آنهاست. احوال ملت ایران با سوابقی که در تمدن و فرهنگ و معرفت داشته، در ایام استیلای این قوم قابل تأمل است. مغولها در وقت ضرورت و استیصال به «جدامیشی»^{۳۶} متوسل می شدند و آن سنگی چند متنوع بود که معتقد بودند چون آنها را «در آب نهند و بشویند در حال اگر خود در قلب تابستان باشد باد و سرما و برف و باران و دمه پدید آید» و گاه

۳۳- ر.ک: تاریخ مبارک غازانی ۱۵۰/۲-۱۵۱

۳۴- تولوی، تولی tūli از پسران چنگیز و مؤسس خاندان تولی مغولستان

۳۵- ر.ک: جامع التواریخ (ب) ۲۳-۲۴؛ ۲۲۰-۲۲۱؛ این کار را «قاملامیشی» می خواندند.

نیز ر.ک: شیوه معالجه مغولان هنگامی که به شاخ گاو کوهی شریان آباقاخان گشاده شده بود و خون بند نمی آمد: تاریخ مبارک غازانی ۱/۲۸. چاره گریهای آنان در برابر مسائل و پیش آمدهای زندگانی از جهاتی دیگر نیز قابل تأمل است مانند آن که وقتی جوجی، پسر چنگیز در راه سفر به دنیا آمد «چون راه مخوف بود مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند» باقدری آرد خمیری نرم فراهم آوردند و بچهره در آن پیچیدند تا اعضای او بدرد نیاید، ر.ک: جامع-

التواریخ (ک) ۱/۵۳، ۲۲۳؛ جامع التواریخ (ب) ۸۹

۳۶- جدامیشی Jadāmiši جادوگری بوسیله سنگ جده (= یده) است به اعتقاد

مغولان و ترکان؛ برای اطلاع بیشتر در این باب ر.ک: حواشی برهان قاطع ذیل «یده» ج ۴ ص

۱۳۴۲/۲۴۲۸، تصحیح دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲

در جنگها به این حيله‌ها دست می‌زدند که دشمن مقهور شود^{۳۷}.
 رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «اول یاسا^{۳۸} و یوسون مغولان
 چنان‌است که در بهار و تابستان به‌روز کسی در آب نشیند و دست در
 جوی نشوید و به‌اوانی زر و نقره آب بر ندارد و جامه شسته در صحرا
 بازیف‌کنند چه به‌زعم ایشان این معانی موجب زیادتى رعد و صاعقه باشد و
 ایشان ازان عظیم هراسان و گریزان باشند». با این احوال بدا به‌حال کسی
 که از این قاعده و خرافه مغول تخطی می‌کرد چنان‌که «روزی قآن با
 چفتای به‌شکار بودند و می‌آمدند. مسلمانی را دیدند در آب نشسته غسل
 می‌کرد. چفتای - که در کار یاسا بغایت باریک گزفتی - خواست که آن
 مسلمان را بکشد. قآن گفت: بی‌گناه است و ما مألول، او را امشب نگاه دارند
 و فردا او را پرسیده به‌یاسا رسانیده‌آید»^{۳۹}.

۳۷- رنک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۱-۲۲

۳۸- یاسا، یاساق لغتی‌است مغولی بمعنی قاعده، قانون، کیفر، قصاص و «به‌یاسا
 رسانیدن» یعنی مجازات کردن و کشتن. یوسون نیز ترکی‌است بمعنی عادت، طریقه، رسم.
 ۳۹- جامع‌التواریخ (ب) ۶۱-۶۲؛ بقیه‌واقعه چنین‌است: «او را به‌دانشمند حاجب
 سپرد و در خفیه فرمود تا بالشی نقره درموضع غسل او در آب اندازند و با وی گفتند
 که به‌گاه یارغو (= یرغو Yaryū در این‌جا یعنی بازپرسی و محاکمه) گوید که مردی کم-
 بضاعت بودم و سرمایه که داشتم در آب افتاد فرو رفتم تا برآرم. دیگرروز هنگام تفحص بدان
 عذر تمسک نمود و چون آن‌جا فرستادند بالش درمیان آب یافتند. قآن فرمود که یارای کسی
 تواند بود که از یاسای بزرگ تجاوز نماید؟ اما این بیچاره از غایت عجز و فروماندگی خود را
 فدای این محقر کرده بود. او را بخشید و فرمود تا ده بالش دیگر از خزانه به‌وی دادند
 و بر او حجت گرفتند تا من بعد بر چنان جسارت اقدام ننماید».

درنظر مغول نیز مانند هر قوم بدوی عوارض طبیعی مورد تفسیرهای گوناگون قرار می‌گرفت و برحسب آنها مسیر زندگی خود را تعیین می‌کردند. مثلاً روزی که تندبادی وزید و خیمه اریق‌بوکا^{۴۰} را بدرید و ستون را بشکست «ارکان‌دولت و امرای حضرت او آن حال را از روی فال مقدمه زوال اقبال او دانستند و بکلی دست از وی برداشتند و جمله از او متفرق شدند»^{۴۱}. قوبیلای قآن^{۴۲} قصری را که برای خود بنیان نهاده بود بر اثر خوابی که شبی دید رها کرد و درصدد برآمد کاخی دیگر بسازد^{۴۳}. در میان چنین طایفه سست‌اندیشه‌ای بود که مردی ختائی می‌توانست دعوی کند که می‌میرد و بعد از چهل روز زنده می‌شود و عده‌ای از جمله وزیر قوبیلای قآن بدو گرویدند و چاره کار خود را از او می‌خواستند^{۴۴}. با هنگامی که تیمور قآن^{۴۵} دوازده تن از امرا و وزرا را به جرم رشوه گرفتن از بازرگانان و دلایان به زندان افکنده بود خاتونان و متعلقان ایشان به یکی از بخشیان^{۴۶} التجا نمودند. اتفاقاً در آن روز ستاره ذوذوابه^{۴۷} برآمده بود.

۴۰- اریق‌بوکا ariq būkā پسرششم تولوی‌خان که خواست قآن شود و با برادر

مهر خود قوبیلای قآن مخالفت ورزید

۴۱- جامع‌التواریخ (ب) ۴۱۴

۴۲- قوبیلای قآن پسر تولوی خان و نواده چنگیز، ۶۵۸-۶۹۳ ه. ق.

۴۳- جامع‌التواریخ (ب) ۴۶۴

۴۴- جامع‌التواریخ (ب) ۵۱۵-۵۱۶

۴۵- تیمور قآن ۶۹۴-۷۰۶ ه. ق. نواده و جانشین قوبیلای قآن

۴۶- بخشی baxši لغتی مغولی است بمعنی کاهن و روحانی بودایی و نظیر «لاما»

درتبت. در کتابهای تاریخ و ملل و نحل بخشیان در ردیف ساحرانند و دیانت آنها عبادت اصنام است. این گروه در نزد مغولان و سلاطین آنان حرمت و نفوذ کلام بسیار داشته‌اند؛ برای

وی پیش تیمورقاآن فرستاد که برای پرستش ستارهٔ دنباله‌دار چهل‌زندانی را خلاص باید کرد و بدان سبب ایشان رهایی یافتند.^{۴۸} و نیز «ارغون‌خان»^{۴۹} بغایت معتقد بخشیان و طریقهٔ ایشان بود و همواره آن طایفه را تربیت و تقویت می‌فرمود. از جانب هند بخشی آمد و دعوی عمر درازی کرد. از وی پرسید که بچه‌طریق عمر بخشیان آن‌جا دراز می‌گردد؟ گفت: به‌دارویی مخصوص. ارغون‌خان سؤال کرد که آن دارو این‌جا یافت شود؟ گفت: شود. اشارت فرمود تا آن‌را ترتیب کند. بخشی معجونی ساخت که در آن گوگرد و زیق بود و قرب هشت ماه آن‌را تناول می‌فرمود و در آخر به‌قلعه تبریز چله‌ای برآورد.^{۵۰} سرانجام بر اثر این داروها پس از چندی بیماری درگذشت.^{۵۰}

بدیهی است که قوم مغول به سحر و جادو اعتقاد داشتند و ازان نیز بسیار می‌ترسیدند چنان‌که پیدا شدن خطی از این‌گونه بر پاره پوستی در میان اثاث مجدالملک یزدی وزیر، در روزگار احمد تگودار^{۵۱} موجب مباحثات بسیار شد و در محاکمهٔ او «بخشیان و قامان گفتند این تعویذرا

→

اطلاع بیشتر در این باب رله: دائرةالمعارف فارسی، به‌سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵

۴۷- ذوذوالبه: ذودنب، دنباله‌دار Comète

۴۸- جامع‌التواریخ (ب) ۶۱۴-۶۱۷

۴۹- ارغون‌خان: پسر آباقاخان و نوادهٔ هولاگوخان و چهارمین پادشاه از سلسله ایلخانان ۶۸۳-۶۹۰ ه.ق.

۵۰- تاریخ مبارک غزانی ۷۸-۷۷/۱

۵۱- احمد تگودار tagūdār سومین پادشاه سلسلهٔ ایلخانیان ۶۸۰-۶۸۳ ه.ق. و

پسر هولاگوخان

در آب آغشته عصاره آن را [مجدالملك] بیاشامد تا شر جادویی بدو عادی گردد و مجدالملك را برآن کار الزام کردند او اباء نمود^{۵۲}.

شگفت آن که امرای مغول در سختیها و جنگها گاه به درختی متوسل می شدند و نیت می کردند که اگر پیروز شوند آن درخت را زیارتگاه خویش سازند و پس از فتح چنین می کردند و آنرا به جامه های ملّون زیبا می آراستند^{۵۳}. پیداست که این گونه آداب و خرافات وقتی به اقوام متمدن تحت استیلای مغول تحمیل می شد چه نتایج غم انگیزی ببار می آورد! بخصوص که یاسا در نظر مغول لازم الاجرا بود و تخلف از آن مجازاتهای سخت داشت^{۵۴}. برای مثال روایتی نقل می کنم تا دریابیم بر مردم ایران

۵۲- تاریخ مبارک غازانی ۴۶/۱ نیزك: ص ۷۸ که قامایان سبب بیماری ارغون خان را سحر می دانستند و بدین تهمت چندتن از زنان حرم را به چوب و شکنجه بازپرسی کردند و به آب انداختند. این تصورات واهی کافی بود موجب سوءظنی شود و جان گروهی را برباد دهد چنان که به سال ۶۸۵ ه. در اران ارغون خان «روزی موی خود را شانه می زد بسیاری از آن موی با شانه فرود آمد. فرمود که این اثر زهرست که وجیه پسر عزالدین ظاهر به من داده و از آن حال در غضب رفته فرمود که تا او را به یاسا رسانیدند» و حال آن که خود پنج سال پس از آن نیز زیست و زهری بدو نداده بودند، تاریخ مبارک غازانی ۶۷/۱

۵۳- تاریخ مبارک غازانی ۱۴۲/۲

۵۴- رك: جامع التواریخ (ك) ۵۱/۱ نیزك: جامع التواریخ (ب) ۵۸۹-۵۹۰ که تیمور قآن را بدان سبب بر برادرش - که پاره ای لکنت داشت - ترجیح دادند و سزاوار تاج و تخت دانستند که فرمانهای چنگیزخان را بهتر تقریر می کرد. از جمله مأموریت های هولاکو در ایران و دیگر نواحی نیز مجری داشتن یاسای چنگیزی در کلیات و جزویات بود، جامع التواریخ (ك) ۶۸۶/۲

در آن زمان چه می‌گذشته است !

قوم مغول رسم داشتند که حلق گوسفند و دیگر حیوانات را - که گوشتشان مأكول بود - نمی‌بریدند بلکه سینه و شانه آنها را می‌شکافتند . روزی قویلائی قآن به جمعی از بازرگانان مسلمان از سر لطف آتش تعارف کرد. چون دید ایشان نمی‌خورند و آنرا از گوشت مردار می‌دانند برنجید و دستور داد «که من بعد مسلمانان و اهل کتاب گوسپند نکشند و به رسم مغول سینه و پهلو می‌شکافتند و هر کس که گوسپند بکشد او را همچنان بکشند و زن و بچه و خان و مان او بانفاق دهند». بر اثر این فرمان برخی از عیسویان و گروهی مردم مفسد و سودجو به جان مسلمانان افتادند و «بدان بهانه مال بسیار از مردم بستند» و غلامان آنان را نیز به وعده آزادی فریفتند که بر مخدومان خود جاسوسی کنند. اینان هم بطمع بر خواجگان خود بهتان می‌نهادند. عاقبت کار به جایی رسید که مسلمانان از ترس چهار سال فرزندان خویش را سنت نتوانستند کرد و هفت سال گوسفند نکشند. اندک اندک از ولایت ختا نیز مهاجرت کردند و بازرگانان مسلمان به این دیار نیامدند تا پس از چند سال با رشوه‌ای که اکابر مسلمانان به وزیر دادند وی وضع ایشان را به قآن عرضه داشت و آن فرمان لغو شد و اجازه یافتند گوسفند بکشند.^{۵۵} این خود نمونه‌ای است که چگونه اجرای رسمی مغولانه زیانهای اجتماعی بزرگ می‌آورده است .

بدیهی است مغولان مانند دیگر اقوام ابتدائی در اخلاق و رفتار خود خشونتی فطری داشتند و بدبختانه خواست و اراده‌شان را بصورتی وحشیانه به مرحله اجرا درمی‌آوردند. طوایفی که به قول رشیدالدین فضل‌الله،

بواسطه اندك گفتگویی از سر جهل یكدیگر را به كار و شمشیر بی محابا می زدند.^{۵۶} پیداست در مقام دشمنی انتقامشان چه خونین و وحشت- انگیزست! چنگیز وقتی بر لشکر تاجیوت چیره شد دستور داد هفتاددیگ بر آتش نهادند و جماعتی از دشمنان را که گرفته بود در آن دیگها بجوشانیدند.^{۵۷} کیفرها و مجازاتهای سختی که به دستور مغولان صورت می گرفته از خشونت طبیعی و توحش این قوم پرده برمی دارد. مثلاً تولوی خان، پسر چنگیز، پس از پیروزی بر قوم ختا، بسبب آن که ایشان مغولها را استهزاء کرده بودند، فرمان داد «تا باجمعی ختائیان که گرفته بودند عمل قوم لوط بنقدیم رسانیدند».^{۵۸} از این قبیل است مجازاتهایی مانند سنگ در دهان محکومان کوفتن، یا اعضای کسی را به لگد نرم کردن.^{۵۹} نجاست در دهان وزیر نادرستکار کردن و او را کشتن.^{۶۰} و گوشت ملك کامل را در میافارقین به دستور هولاگو بریدن و در دهانش نهادن تا هلاک شود.^{۶۱} همین هولاگو در مورد ملك صالح پادشاه موصل - که نافرمانی کرده بود - «فرمود تا ظاهرش در دنبه گرفتند و به نمد و ریسمان استوار بستند و به آفتاب تابستانی انداختند تا دنبه بعد از هفته ای گرم شد و آن شوربخت را به خوردن گرفت تا در آن بلا، بمدت يك ماه جان شیرین بداد و پسر سه ساله او را به موصل

۵۶- جامع التواریخ (ك) ۵۷/۱

۵۷- جامع التواریخ (ك) ۲۴۵/۱

۵۸- جامع التواریخ (ب) ۲۳

۵۹- جامع التواریخ (ب) ۲۹۸، ۲۹۷

۶۰- جامع التواریخ (ب) ۵۲۵

۶۱- جامع التواریخ (ك) ۷۲۷/۲

فرستادند تا او را به کنار دجله دونیم کردند و تن او را جهت اعتبار از دوجانب بیاویختند تا بپوسید و بریزید»^{۶۲}. حتی زنان مغول نیز فرمان سربریدن می‌دادند چنان‌که در روزگار ارغون، اولجای خاتون در مورد امیر زنگی، امیر اردوی خود، چنین دستوری داد و اجرا شد^{۶۳}.

مغولان در مقام کینه‌توزی و کیفر دادن از مردگان نیز صرف‌نظر نمی‌کردند. وقتی قوبیلای قاآن، پس از قتل امیر احمد فناکتی وزیر دانست که او جواهری را - که بازرگانان برای قاآن آورده بودند - خود پنهان داشته است فرمود تا وزیر را «از گور بیرون آوردند و ریسمان در پای او بسته بر سر چهارسوی بازار بردار کشیدند و گردونه‌ها بر سر او می‌راندند و اینچو خاتون او را نیز بکشتند و چهل خاتون دیگر و چهارصد قمای^{۶۴} که داشت بخش کردند و اموال و اسباب او را جهت خزانه برداشتند و پسرانش امیر حسن و امیر حسین را بزدند تا پوست باز کردند و دیگر اطفال و فرزندان دیگر او را ببخشیدند»^{۶۵}.

۶۲- جامع‌التواریخ (ک) ۷۳۱/۲ نیز رک: تاریخ مبارک غازانی ۴۷/۱: سرانجام منجد- الملک بزدی وزیر که به دستور احمد تگودار او را کشتند و سرش را پر گاه کردند؛ نیز ص ۷۲؛ و صدرالدین زنجانی وزیر که به فرمان غازان خان او را از میان به دونیم کردند، تاریخ مبارک غازانی ۱۲۰/۲

۶۳- تاریخ مبارک غازانی ۷۲/۱

۶۴- قمای به ضم اول زن غیر محترمه مانند متعه و امثال آن که مرد بر سر عقدی یا محترمه خود گیرد، کنیزک، زن مملوکه (لغت‌نامه دهخدا).

۶۵- جامع‌التواریخ (ب) ۵۱۹-۵۲۰؛ نیز رک: تاریخ مبارک غازانی ۴۸/۱ که به فرمان ارغون خان جسد نجم‌الدین اصغر، نایب علاءالدین صاحب دیوان، را از خاک برآوردند و در راه انداختند.

همه این مطالب در باب مفعول در آثار رشیدالدین فضل‌الله مندرج است. وی پژوهنده مسائل تاریخی و اجتماعی را با این قوم - که چون سیلی خروشان بسیاری از ممالک را در نور دیده‌اند - آشنا می‌کند. آنگاه می‌توان دریافت تسلط مفعول بر سرزمینها و بلاد متمدن آن روزگار از جمله ایران چه وضعی را بوجود آورده است.

از مفیدترین قسمتهای جامع‌التواریخ، تاریخ چنگیزخان است که بعد از داستان آباء و اجدادش^{۶۶} تدوین شده است و تمام احوال چنگیز، مبارزات قبیله‌ای، سرگذشت پدر و مادر و کسان او، خلاصه همه فراز و نشیب زندگیش را نشان می‌دهد^{۶۷}. بعلاوه با مطالعه در سخنان و افکار و رفتار وی - که در کتاب مذکور است - می‌توان مردی را شناخت که نه تنها فرمانده و رهبر این قوم مهاجم و اشغالگر بوده بلکه مغز متفکر و قانون‌گذار آنان بشمار می‌آمده و یاسای او تا دیرباز حکم قانون اساسی را در ممالک مفتوحه پیدا کرده است. قانونی که در عین حال از رسمها و دستورهای زندگانی ابتدائی و مفعولی حکایت می‌کند. چنگیز می‌گفت: «عیش مرد آن است که یاغی را از بیخ براندازد و چشم عزیزانشان را بگریاند و اختگان فربه به‌زین زرین ایشان را برنشیند و شکم و ناف خاتونان ایشان را جامه خواب سازد و لب و دهان ایشان را می‌بوسد»^{۶۸}. برای دودمان و اعقاب خود نیز

۶۶- ر.ک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۱۶۵-۲۰۰؛ پدرش یسوکای بهادر، ۲۰۳/۱-۲۱۱

۶۷- ر.ک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۲۱۳ ببعد. در خلال سطور جامع‌التواریخ از جزئیات زندگی چنگیزخان می‌توان اطلاع حاصل نمود حتی از موم روغنی که چنگیز از میوه درختی می‌ساخته و بر سبیل خود می‌مالیده و یا اسب‌او، جیکی، که می‌بایست تازیانه‌ها بر پال او بمالند تا بدود نه آن‌که به تازیانه‌اش بزنند، سخن رفته است، جامع‌التواریخ (ک) ۱/۶۷، ۲۷۱

۶۸- جامع‌التواریخ (ک) ۱/۴۴۱-۴۴۲

چنین چیزها را آرزومی کرد^{۶۹}. بی‌سبب نیست که در جامع التواریخ می‌خوانیم در روزگار قدرت قریب پانصد خاتون و کنیز داشته که هریکی را از قومی گرفته بوده است، بعضی را بطریق نکاح مغولانه و برخی را به غارت، و در این میان پنج خاتون بزرگ بوده‌اند^{۷۰}. بدیهی است فرزندان و پیروان او نیز در هر کار بدو تشبه می‌جسته‌اند^{۷۱}.

* * *

حملة مغول

قومی با چنین خصائصی به سرکردگی مردی شجاع و جنگجو و در عین حال مدبر و بااراده به ایران و دیگر بلاد اسلامی حمله آورد. وی از صفات لازم برای فرماندهی مغول بقایت برخوردار بود و به اجرای دستورهایش نیز نهایت اهتمام را داشت^{۷۲}. بر اثر حمله مغول در ایران

۶۹- جامع التواریخ (ک) ۴۲۷/۱-۴۲۸. تختگاه و تجمل دستگاه اوگتای قآن، ثروت و بخششهای بی‌حد و حصر او (جامع التواریخ «ب» ۴۸، ۶۵-۸۳) و نیز بارگاه هزارمیخی زرانود و خرگاه عالی هولاکو با جمله لوازم و مجلس‌خانه‌ای مناسب آن از اوانی زر و نقره مرصع به جواهر نفیس در هنگام جلوس او بر تخت، جلوه‌ای از تحقق یافتن آرزوهای چنگیزست، رک: جامع التواریخ (ک) ۶۸۹/۲

۷۰- جامع التواریخ (ک) ۲۲۲/۱

۷۱- پسر و جانشین چنگیز «اوگتای قآن را خاتون بسیار بوده‌اند و شصت قمای

داشته»، جامع التواریخ (ب) ۳

۷۲- چنانکه برادر خود را نیز بواسطه آنکه تخلفی مجازات می‌کرد، رک: جامع التواریخ

(ک) ۲۸۲/۱

وممالك دیگر تغییرات اجتماعی فاحشی پدید آمد که آثار رشیدالدین نمودار بسیاری از آنهاست.

امروز بسیاری از محققان را عقیده بر این است که چنگیز در آغاز کار قصد نداشت به کشورهای اسلامی حمله آورد بخصوص که پاره‌ای مسائل اقتصادی نیز ایجاب می‌کرد که با این ممالك روابط تجاری برقرار کند و بدین کار نیز مایل بود. اصولاً چنگیز از ابتدای کار بعنوان يك رئیس قبیله و فرمانده مغول در صدد بود قوم خود را به آب و نان و علف رساند و معیشت آنان را تأمین کند.^{۷۳} پس از قدرت یافتن نیز قصد داشت با ممالك متمدن مجاور دادوستد داشته باشد تا افراد او بتوانند با عرضه کردن مواد اولیه و مصنوعات ساده خود، دیگر وسائل زندگانی را از قبیل سلاح و ملبوس و غیره از بازرگانان و کاروانیان خریداری و احتیاجاتشان را رفع کنند. «میل چنگیز به ایجاد روابط تجاری میان ممالك خود و کشورهای ثروتمند اسلامی از اقدامات... او از قبیل امن کردن راهها و گماشتن «قُرُق‌چی» در آنها و پذیرفتن بازرگانان اسلامی و خریداری اجناس آنان به بهای کافی و فرستادن هیأتی برای عقد معاهده دوستی نزد خوارزمشاه بنیکی بر-

۷۳- چنگیز در این باب گفته است: «همت و نیت من همه آن است که به شیرینی شکر سیورغامیشی (کلمه soyūryāmiši یعنی التفات کردن، عنایت فرمودن، فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲-۱۳۴۷) دهانهای ایشان را شیرین گردانم و پس و پیش دوشهای ایشان را به جامه‌های زربفت بیاریم و ایشان را براختگان راهوار سوار گردانم و آبهای صافی خوشکوار بیاشامانم و چهارپایان ایشان را علف خوارهای نیکو ارزانی دارم و از شاهراه و جاده‌ای که شرع تمام باشد خار و خاشاک هر چه مضرباشد بفرمایم تا دور کنند و در یورت نگذارم که خار و خس روید» جامع-التواریخ (ک) ۴۳۹/۱

می‌آید. گویا بعد از عقد این معاهده در سال ۶۱۵ بود که چنگیز تحف و هدایایی برای سلطان محمد، و بازرگانانی با اموال فراوان به طرف ممالک اسلامی گسیل کرد»^{۷۴}.

در جامع‌التواریخ رشیدالدین مندرج است که چگونه چنگیز گروهی از بازرگانان را با هدایا و پیامهای مسالمت‌آمیز به نزد محمد خوارزمشاه فرستاد و او را «فرزند عزیز» خواند و دوستی و روابط تجاری را خواستار شد. لیکن امیر اترار^{۷۵} اینالجوق، ملقب به غایر خان، در اموال ایشان طمع کرد و همه افراد این هیأت را بحیل کشت. چنگیز در جنگ با محمد خوارزمشاه و حمله به ماوراءالنهر شتاب نمی‌ورزید و حتی المقدور راه صلح را باز می‌گذاشت. در جامع‌التواریخ می‌خوانیم که چگونه دولت خوارزمشاهی بواسطه مشکلات داخلی و اختلاف امرای سپاه و عدم امنیت محمد خوارزمشاه در میان ایشان و ضعف تدبیر او، موقع باریک و دشوار را درک نکرد بلکه قدم‌بقدم چنگیز را به جنگ و حمله برانگیخت. چون جنگ روی نمود نقشه محمد خوارزمشاه برای مبارزه و دفاع مؤثر و کافی نبود. اکثر لشکرها - که قریب چهارصد هزار سوار بودند - در ولایات پراکند و خود با روحیه‌ای ضعیف - که لشکر و رعیت را دل‌شکسته می‌کرد - پیشتر رو به هزیمت نهاد تا سرانجام کشته شد. آنگاه مردم درسراسر قلمرو او گرفتار بلای بزرگ شدند و آن استیلای قوم مغول بود. همه این مراحل

۷۴- دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ۶/۳، تهران ۱۳۴۱

۷۵- اترار، اطراف Otrār شهری بر ساحل سیحون نزدیک فاراب (معجم البلدان ۳۱۰/۱، تصحیح و ووستنفلد، لایپزیک ۱۸۶۶-۱۸۷۰ م) یا همان فاراب قدما بوده است (یادداشت‌های قزوینی ۲۱/۱، به‌کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران ۱۳۳۲-۱۳۴۸) ترکستان شوروی کنونی (دائرة المعارف فارسی).

بشرح تمام در جامع التواریخ رشیدالدین مذکورست و از قسمتهای خواندنی این کتاب است.^{۷۶}

فجایع مغول

رشیدالدین با آن که در دستگاه اولاد چنگیز عهده دار مقام وزارت بوده و در جلب رضای مخدومان منافع بسیار داشته است در تاریخ خود فجایع حمله مغول را شرح داده و پرده از اعمال این قوم برگرفته است بنحوی که با مطالعه کتاب او می توان بروشنی دید که بر طبقات مختلف جامعه در این واقعه بزرگ چه گذشته است. در این روزگار که قوم وحشی مغول بقصد انتقام حمله آورد هیچ شهر و دیاری نیست که از قتل و غارت مصون مانده باشد. در بخارا - با آن که مقاومتی نشد و مردم تسلیم شدند - هر چه بود به یغما بردند «و صنادیق مصاحف را آخور اسبان ساختند و چنگ و شراب در مسجد بینداختند و مغنیان شهر را حاضر کردند تا سماع و رقص می کردند، و مغول بر اصول غنای خویش آواز برکشیده، و اعیان سادات و ائمه علما و مشایخ و ستور در يك سرطویله ایستاده و امثال احکام آن قوم را التزام کرده... آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز

۷۶- ر.ک: جامع التواریخ (ک) ۱/۳۴۲-۳۴۸، ۳۶۴-۳۶۹؛ نیز ر.ک: عباس اقبال، تاریخ

مغول ۱۹-۴۰، تهران ۱۳۴۱ (چاپ دوم)؛ دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران

۳/۹۶؛ پیتراوری: «عوامل حمله چنگیز به ماوراءالنهر»، مجله دانشکده ادبیات [تهران]

سال هفتم شماره اول (مهرماه ۱۳۳۸) ص ۳۶-۵۰؛ Bertold Spuler, Die Mongolen

in Iran, S. 22....., Berlin 1955

بسوخت مگر جامع و بعضی سرائیهایی که از آجر بود»^{۷۷}. در فناکت^{۷۸} «لشکریان و ارباب و رعایارا جدا جدا بنشانند. لشکریان را بعضی به شمشیر و بعضی به تیرباران هلاک کردند و فرزندان و زنان را به هزاره و صده^{۷۹} قسمت کردند و جوانان را به حشر^{۸۰} بیرون بردند»^{۸۱}. در سمرقند پس از جنگ و خونریزی و کشتن مردم «بازماندگان را شماره کردند و ازان جمله سی هزار مرد را به اسم پیشه‌وری^{۸۲} معین گردانیدند و بر سران و امرا و خواتین بخش کردند و همان قدر را بر سپیل حشر نامزد کردند... و بعد ازان چند نوبت دیگر حشر را طلب می‌داشتند و ازان حشرها کم کسی خلاص یافت. بدان سبب آن دیار بکلی خراب شد»^{۸۳}. در خوارزم پس از

۷۷- جامع‌التواریخ (ک) ۳۶۱/۱

۷۸- فناکت fanākat = بناکت و معرب پناهکت = کد، نام قدیم تاشکند

(فرهنگ فارسی)

۷۹- هزاره، صده: واحدهای سپاهی مرکب از هزارتن و صدتن

۸۰- حشر: لشکر غیر رسمی، چریک. فاتحان مغول از میان مردان جوان و کارآمد

شهرها گروهی را بصورت بیگاری به خدمت سپاه خود می‌گماشتند.

۸۱- جامع‌التواریخ (ک) ۲۵۶/۱ نیز رک: ۳۵۴/۱ به حشر بردن مردم اترار به بخارا

و سمرقند

۸۲- مغولان در هر شهر عده‌ای از مردان را، از ارباب صناعت و حرفه، که قوه کار کردن

داشتند بعنوان پیشه‌وری می‌گرفتند و برای پیشه‌های گوناگون و برزگری و بندگی و خدمت با خود می‌بردند یا به دیگر شهرها می‌فرستادند و چه بسا بقیه مردم را می‌کشتند از جمله در

خوارزم: جامع‌التواریخ (ک) ۲۷۳/۱، و تون ۲/۶۹۱

۸۳- جامع‌التواریخ (ک) ۳۶۴/۱

برگزیدن اهل حرفه و صنعت و به اسیری بردن زنان جوان و کودکان^{۸۴} «باقی مردمان را بر لشکریان قسمت کردند تا ایشان را به قتل آوردند . تقریر می کنند که هر یک را بیست و چهار مسلمان رسیده بود و عدد لشکریان مغول از پنجاه هزار افزون بودند»^{۸۵}. در ترمذ پس از گشودن شهر و کشتن مردم «عورتی پیر گفت مرا مکشید تا شمارا مرواریدی بزرگ دهم. آن را طلب داشتند ، گفت فروبرده ام. شکمش بشکافتند و مروارید برداشتند و بدان سبب مردگان را شکم می شکافتند»^{۸۶}. در ولایات سند به اسیران «چنگیز خان یاسا داد که در هر خانه به هر یک سر، چهارصد من برنج پاک کنند، امثال فرمان نمودند»^{۸۷}.

این قتل و غارتها فقط در دوره چنگیز نبود^{۸۸} بلکه در روزگار ایلخانان

۸۴- در قم نیز چنین کردند، ر.ک: جامع التواریخ (ک) ۳۸۰/۱. مغولها به کودکان هم رحم نمی کردند چنان که پس از جنگ و بر آبسند زدن و نجات یافتن سلطان جلال الدین خوارزمشاه، «فرزندان نرینه اورا تا اطفال شیرخواره جمله را بکشتند» جامع التواریخ (ک) ۳۷۶/۱

۸۵- جامع التواریخ (ک) ۳۷۳/۱

۸۶- جامع التواریخ (ک) ۳۷۵/۱

۸۷- جامع التواریخ (ک) ۳۷۸/۱. سرانجام نیز فرمان داد همه اسرا را کشتند، ر.ک: تاریخ

جهانگشا ۱۰۹/۱، تصحیح محمد قزوینی، لیدن ۱۳۲۹ ه.ق.

۸۸- شدت عمل مغول نسبت به طوایف هم نژاد خود نیز از همین قبیل بوده است مانند رفتار اوگتای قاآن با چهار هزار دختر از قبیله اویرات ، از هفت سال به بالا، که برخی از آنان را به حرم فرستاد «وبعضی را به یوزبانان و جانورداران داد و بعضی را به هرکس از ملازمان درگاه و چندی را به خرابات و رسولخانه فرستاد و آنچه باقی ماند فرمود تا حاضران از

نیز ادامه داشت. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که چگونه بخارا بارها مورد هجوم بوده است چنان که در سال ۶۷۱ هـ. آق‌بک نام مستحفظ قلعه آمویه به آباقاخان گزارش داد که «لشکرهای بیگانه که ازان جانب آب می‌آیند از بخارا قوت می‌گیرند و عازم این دیار می‌شوند صلاح درخراپی آن جاست». آباقاخان حاکم خراسان را نامزد بخارا کرد و دستور داد که «اگر اهل آن جا به جلای وطن و آمدن به خراسان راضی باشند ایشان را تعرض مرسا و الا بخارا را تاراج کن». لشکر مغول به سوی بخارا آمدند. در راه کش و نخشب را غارت کردند و چون برخی از اهل بخارا خدمتکار آق‌بک را - که به رسالت به شهر رفته بود - کشتند، مغول «دست به قتل و نهب کردند و جوی خون در شهر روان کردند. مدرسه مسعودبک را - که معظمترین و معمورترین مدارس آن جا بود - آتش درزدند و بانفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند و شب آخر خواستند که آتش در شهر زنند ناگاه سواری چند مغول رسیدند و خبر آوردند که چاپای و قپان پسران الفوبین بایداربن جفتای با ده هزار سوار می‌رسند. آق‌بک و نیکی ازان جا کوچ کردند و با اموال بسیار و چهارپایان و بردگان و اسیران از آب جرامگان بگذشتند و بامداد زود قپان و توقو و نقو ازان جانب به کنار آب رسیدند و بانگ زدند که چرا بر چنین کار اقدام نمودید؟ امرا جواب

→

مضول و مسلمان ایشان را در ربودند و پدران و برادران و شوهران و اقربای ایشان نظاره‌کنان و هیچ کدام را یارا و مجال دم‌زدن نه». گناه این قبیله آن بود که مایل نبودند بموجب فرمان دخترانشان را به فلان جماعت بدهند و «از خوف بیشتر آن دختران را در میان همدیگر نامزد شوهران کرده و بعضی را تسلیم نموده بودند، جامع التواریخ (ب) ۸۴-۸۵ نیز رک: جامع-

التواریخ (ک) ۷۳۳/۲ حمله لشکر هولاکو به قرارگاه برکای

دادند که به فرمان آقای تو آباقاخان کرده ایم و اینک یرلیغ او. و قپان چون صلاح ندید که بگذرد و برایشان زند قریب پنجهزار سوار زیاده نداشت از آق بك و نیکی سوقات خواست. نصیبی ازان اموال و غنائم بهوی فرستادند او نیز بازگشت و بقیه شمشیر را تمام کشت و قریب پنجاه هزار آدمی بقتل آمده بودند و تامت سه سال برآمد از طرفین آق بك و قپان و چوپای قتل و غارت کردند تا چنان شهری معظم و ولایات آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود»^{۸۹}.

شیوه آدمکشی را مغولان درهمه جا داشتند. در دوره هولاگو وقتی به سال ۶۵۶ ه. بغداد فتح شد، به دستور وی، خلیفه - که تسلیم شده بود - «به شهر فرستاد تا ندا کنند که مردم شهر سلاح ببند و بیرون آیند. اهل شهر گروه گروه سلاح انداخته بیرون می آمدند و مغولان ایشان را بقتل می آوردند....». سه روز بعد قتل و غارت عام در گرفت. «لشکر بیکبار در شهر رفتند و ترو خشک می سوختند». شاید عفونت هوای بغداد - که يك هفته بعد هولاگورا مجبور کرد ازان جا کوچ کند و به دیه وقف و جلابیه فرود آید - نیز ناشی از همین کشتارها بوده است^{۹۰}. در واسط چون مردم ایل نشدند

۸۹- تاریخ مبارک غازانی ۱/۲۹-۳۰

۹۰- جامع التواریخ (ک) ۲/۷۱۲-۷۱۳. نکته قابل ملاحظه آن که خلیفه تا لحظات آخر می اندیشید که به يك اشارت او مسلمانان روی زمین مغولان را درهم خواهند نوردید (جامع- التواریخ (ک) ۲/۷۰۱، ۷۰۳) و اعتقاد داشت که خلافت عباسی «تا قیامت پایدار خواهد بود» و هر پادشاه قصد این خاندان و بغداد کند عاقبت او وخیم خواهد شد نظیر یعقوب لیث و دیگران (جامع التواریخ (ک) ۲/۷۰۴). اما وقتی شکست خورد و اسیر شد، «به حوضی پر از درمیان سرای معترف شد. آنرا بکاویدند، پراز زرسرخ بود، تامت درسته های صدمتقال.

←

مغول «شهر را بستند و قتل و غارت آغاز کرد و قرب چهل هزار آدمی بقتل آمدند»^{۹۱}.

لشکر مغول وقتی به کشتن و ربودن مال و اسیر گرفتن روی می آورد ایلخان نیز بدشواری می توانست از این کارها بازشان دارد. چنان که در جامع التواریخ می خوانیم به سال ۶۹۳ هـ - در دوره غازان خان - وقتی نیشابوریان حاضر نشدند جماعتی از اهل شهر را - که بامغولان مخالفت کرده بودند - به دست ایشان سپارند و در این کار تعللی کردند غازان فرمان داد تا نیشابور را محاصره کنند «اهالی شهر پناه به مسجد جامع بردند. لشکریان محلات شهر غارت کردند و هر یک روی به مسجد نهادند و به یک ساعت چند موضع از دیوار مسجد سوراخ کردند. فریاد و فغان الامان از زنان و مردان برخاست. شهزاده... لشکریان را از قتل و تاراج منع کرد و بجهت آن که لشکر بیکبارگی در جنگ آمده بود منع ایشان میسر نمی شد بنفس مبارک سوار گشته در شهر رفت و چند کس از لشکریان به یاسا رسانید و اعضای ایشان را فرمود تا از دروازه ها بیاویختند تا لشکر دست از قتل و

→

فرمان شد تا حریم های خلیفه را بشمارند، هفتصد زن و سیریت و یک هزار خادم بتفصیل آمدند» (جامع التواریخ (ک) ۷۱۳/۲). سرنوشت او نیز به جایی کشید که وقتی از جان نومید شد «اجازت خواست تا در حمام رود و تجدید غسلی کند. هولاگو خان فرمود تا با پنج مغول در رود. گفت: صحبت پنج زبانیه نمی خواهم و دوسه بیت از قصیده ای می خواند که مطلعش این است :

و اصبحنا لنا دار کجانات و فردوس و امسینا بلاد ارکان لم نغن بالامس

و با قتل او خلافت پانصد ساله عباسی پایان پذیرفت، جامع التواریخ (ک) ۷۱۴/۲

۹۱- جامع التواریخ (ک) ۷۱۵/۲

تاراج بازداشتند»^{۹۲}.

شگفت آن که مغولان با کسانی هم که مطیع و ایل می‌شدند برخلاف نص یا سا ستمگری می‌کردند. بسیار اتفاق می‌افتاد که پیمان می‌کردند اگر مردم یا اشخاصی تسلیم و مطیع شوند در امان باشند مع هذا عهدشکنی می‌کردند بدین سبب به نقض پیمان معروف شده بودند و کسی به قول و قرارشان اعتماد نداشت^{۹۳}. در جامع التواریخ موارد متعددی از این اعمال غیر انسانی مذکورست نظیر رفتاری که به دستور مونگو قاآن بارکن الدین خورشاه اسماعیلی کردند و خود او و متعلقانش را تا کودک گهواره از میان بردند^{۹۴} و کاری که هولاگو با خلیفه عباسی و مردم بغداد کرد^{۹۵} و کشتن تاج الدین اربیلی^{۹۶}.

مقاومت در برابر مغول

موضوع قابل توجه دیگر از اوضاع اجتماعی این عصر در آثار رشید الدین فضل الله مقاومتهایی است که در شهرهای مختلف از طرف طبقات مردم در مقابل مغول صورت گرفته است. مؤلف در عین حال که جای جای نقص فرماندهی و گرایش به تسلیم و شکست و ضعف روحیه عموم و نیز خیانت برخی از اشخاص را بیان کرده، جلوه‌های گوناگونی از این پایداریها

۹۲- تاریخ مبارک غازانی ۴۳/۲

۹۳- جامع التواریخ (ک) ۷۲۲/۲، ۷۲۵

۹۴- جامع التواریخ (ک) ۶۹۶/۲-۶۹۷

۹۵- جامع التواریخ (ک) ۷۱۱/۲

۹۶- جامع التواریخ (ک) ۷۱۶/۲ نیز ۷۰۵/۲-۷۰۶ رفتار هولاگو با حسام الدین عکه

را نیز نشان می‌دهد. از جمله مردم اترار بودند که «مدت پنج‌ماه جنگها کردند» و غایر خان امیر این شهر - که خود جنگ را سبب شده بود - تا لحظه آخر مردانه جنگید و کشته شد.^{۹۷} در جند^{۹۸} نیز اهالی چندی جنگ کردند.^{۹۹} مقاومت مردانه تیمور ملک امیر خجند^{۱۰۰} و مردم آن دیار در شهر و بر روی جیحون، از صفحات درخشان استقامت در برابر مغول و از قسمتهای خواندنی کتاب رشیدالدین فضل‌الله است.^{۱۰۱} در خوارزم مردم هفت‌ماه در برابر مغول مقاومت نمودند و بسیاری از لشکر مغول بکشتند و از استخوانهای ایشان پشته‌ها جمع کرده بودند حتی وقتی شهر سقوط کرد «بر سر کوه‌ها و محلات جنگ از سر گرفتند» و کوی به کوی می‌جنگیدند. در همین شهر بود که چنگیز به شیخ نجم‌الدین پیغام فرستاد که «من خوارزم را قتل خواهم کرد، آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون آید و به ما پیوندد. شیخ رحمة‌الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه بسر برده‌ام، اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مروت دور باشد. بعد از آن او را از میان کشتگان باز یافتند»^{۱۰۲} در قزوین

۹۷- جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۴/۱

۹۸- جند Jand از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر (معجم البلدان ۱۲۷/۲)

۹۹- جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۵/۱

۱۰۰- خجند Xojand شهری مشهور در ماوراءالنهر و بر ساحل سیحون (معجم-

البلدان ۴/۲) که امروز جزء جمهوری تاجیکستان شوروی است (دائرة المعارف فارسی)

۱۰۱- رد: جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۷/۱ نیز تاریخ جهانکشا ۷۰-۷۲

۱۰۲- جامع‌التواریخ (ک) ۳۷۳-۳۷۴. هر قدر این مردانگیها تحسین‌انگیزست رفتار

کسانی مانند سلطان عزالدین روم اسف‌آورست وی - که از رنجش هولگو در بیم بود - در
←

مردم سخت ایستادگی نمودند و در شهر با کارد جنگ می کردند^{۱۰۳}. اصفهان نیز سالها به ترغیب قاضی شهر در برابر مغول تسلیم نشد^{۱۰۴}. از خلال آثار رشیدالدین می توان دریافت که چگونه قیام جلال الدین خوارزمشاه بر ضد مغول، مردم را به طغیان بر می انگيخت و از جنگاورها و شجاعت او سخن می رود که چنگیز را هم، به اعجاب افکنده بود^{۱۰۵}. و نیز می خوانیم که رکن الدین محمد، پسر دیگر سلطان، پس از شش ماه حصارى بودن در قلعه فیروزکوه و اسیر شدن، مغولان «چندان که تکلیف کردند که زانو زند، نزد عاقبت الامر او را با متعلقان شهید کردند»^{۱۰۶}. ولی افسوس که اکثر این پایداریها نه تابع نقشه ای خاص است و نه در آنها هم آهنگی و وحدت عمل ملحوظ بوده است. بدین سبب ناگزیر به نتیجه ای سودمند نینجامیده و مغولها را به انتقام و خونریزی بیشتر برانگیخته است.

→

شعبان سال ۶۵۶ هـ. پس از تسلط ایلخان بر بغداد در حدود تبریز بدو رسید. «خواست تا به دقایق حیل خود را... مستخلص گرداند. فرمود تآموزه ای دوختند بغایت نیکو و پادشاهانه، و صورت او را بر نعلجه نقش کردند. و در میانه تکشمیشی آن را به دست پادشاه داد. چون نظرش بر آن نقش افتاد... زمین بوسید و گفت: مأمول بنده آن است که پادشاه به قدم مبارک سراین بنده را بزرگ گرداند. هولاکوخان را بر وی رحم آمد و دو قوز خاتون^{۱۰۷} او را تربیت کرد و گناه او بخواست. هولاکوخان او را ببخشید» جامع التواریخ (ک) ۷۱۷/۲

۱۰۳- جامع التواریخ (ک) ۳۸۰/۱

۱۰۴- نیز رکن: منهاج سراج، طبقات ناصری ۷۰۳/۲، تصحیح عبدالحی حبیبی،

لاهور ۱۹۵۴

۱۰۵- جامع التواریخ (ک) ۳۷۶/۱

۱۰۶- جامع التواریخ (ک) ۳۹۷/۱

نکته قابل ملاحظه آن که در این مبارزه‌ها و کوششها، در بسیاری از شهرها، غالباً عامه مردم هستند که جان برکف دست می‌نهند و با مغول درمی‌افتند. رشیدالدین فضل‌الله در اکثر موارد اینان را «اوباش و رنود» خوانده است.^{۱۰۷} وی نشان می‌دهد که چگونه طی سالهای بعد نیز مسلمانان با مغولان می‌جنگیده و گاه به پیروزیهایی هم نایل می‌شده‌اند. از این قبیل است صدور فرمان جهاد از طرف المستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰ هـ) و علما و فقهای بغداد برضد مغول و دفاع از دارالخلافة و پیروزی بر مغولان.^{۱۰۸} مردم قلعه اربیل^{۱۰۹} نیز در برابر هولاهو پای فشردند و برایشان شبیخون زدند.^{۱۱۰} در حلب هم هولاهو با پایداری مردم روبرو شد.^{۱۱۱} ازان سخت‌تر جنگ ملك عادل و مردم میافارقین^{۱۱۲} بود که هولاهو شهر را در حصار گرفته بود و کار به جایی رسید که «در شهر قوت و غذا نماند و چهارپایان نیز نماندند و آغاز مردار خوردن کردند و تا سنگ و گربه و موش بخوردند». وقتی شهر تسخیر شد «تمامت شهر مرده و برهم افتاده بودند مگر هفتادکس نیم-»

۱۰۷- از جمله ركه: جامع التواريخ (ك) ۳۵۵/۱، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۸۰؛ ۶۹۱/۲؛ تاریخ

مبارك غزالی ۳۰/۱

۱۰۸- ركه: جامع التواريخ (ب) ۲۵۹-۲۶۰

۱۰۹- اربیل، اربل: از اعمال موصل (معجم البلدان ۱/۱۸۶)

۱۱۰- جامع التواريخ (ك) ۷۱۶/۲

۱۱۱- جامع التواريخ (ك) ۷۱۹/۲

۱۱۲- میافارقین: شهری بر سرحد میان ارمنیه و جزیره و روم (حدود العالم ۱۶۰،

تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰؛ نیز ركه: معجم البلدان ۷۰۳/۴)

مرده»^{۱۱۳}. ملک سعید صاحب قلعه ماردین^{۱۱۴} نیز هشت ماه دفاع کرد و تسلیم نشد^{۱۱۵}. موصلیان هم چندی درایستادند و به پیروزیهایی نایل شدند ولی سرانجام از پا درآمدند^{۱۱۶}. در سقوط بغداد و انقراض سلسله عباسی به سال ۶۵۶ هـ. به دست هولاکو، خلیفه عباسی مستعصم دفاعی از سر نو میدی کرد ولی سودمند نیفتاد^{۱۱۷}.

در آثار رشیدالدین مبارزات مردم در گوشه و کنار ایران بصورت پراکنده و بی اثر کم و بیش به چشم می خورد. حتی می خوانیم که به سال ۶۷۴ هـ. جمعی از اهالی اران در شکارگاه بر آباقاخان ناگهان حمله می برند که او را از میان بردارند ولی موفق نمی شوند^{۱۱۸}. سرانجام در روزگار هولاکو به سال ۶۵۸ هـ. لشکر شکست ناپذیر مغول در عین جالوت^{۱۱۹} در برابر مسلمانان، به فرماندهی الملك المظفر سیف الدین قدوز (قطز) از ممالیک ایوبی مصر، منهزم می شود^{۱۲۰} و در ۶۷۵ هـ. سپاه آباقاخان از الملك الظاهر بیبرس بندقداری در روم شکست می خورد^{۱۲۱}. این شکستها در دل مسلمانان و ایرانیان نور امیدی برمی افروزد که روزی لشکر اسلام بر سپاه کفر

۱۱۳- جامع التواریخ (ک) ۷۲۶/۲-۷۲۷

۱۱۴- ماردین: دزی مشهور نزدیک نصیبین (معجم البلدان ۴/۳۹۰)

۱۱۵- جامع التواریخ (ک) ۷۲۸/۲

۱۱۶- جامع التواریخ (ک) ۷۲۹/۲-۷۳۰

۱۱۷- جامع التواریخ (ک) ۷۰۷/۲

۱۱۸- تاریخ مبارک غازانی ۳۵/۱

۱۱۹- عین جالوت: ناحیه ای در فلسطین (معجم البلدان ۲/۷۶۰)

۱۲۰- جامع التواریخ (ک) ۷۲۳/۲

۱۲۱- تاریخ مبارک غازانی ۳۱/۱

پیروز گردد و از استیلای مغول بپرهند.

* * *

موضوعات اجتماعی، اقتصادی و اداری

از خواندنی‌ترین قسمت‌های آثار رشیدالدین فضل‌الله نکاتی است که دربارهٔ اوضاع اجتماعی، اقتصادی، طرزحکومت و سازمان اداری دورهٔ مغول، فساد هیأت حاکمه و عمال دولت بقلم آورده است. این مطالب در خلال کتابهای او پراکنده است. خوانندهٔ نکته‌یاب می‌تواند آنها را گرد کند و بر روی هم تصویری از احوال جامعهٔ مردم ایران در دورهٔ مغول پیش چشم آورد. در مجلدات مختلف جامع‌التواریخ موضوعاتی اقتصادی مندرج است که بازنگری طبقات مختلف اجتماع بستگی داشته است از این قبیل: اوگتای قاآن در اوائل حکومت مالیات چهارپای را از قرار هر صدسر یک سر و مالیات غله را از هر ده تفرار^{۱۲۲} یک تفرار برای مصرف مساکین معین کرد^{۱۲۳}؛ یا نرخ مالیات متمولان و درویشان در دورهٔ مونگو قاآن چقدر بوده است و چه کسانی به فرمان چنگیز از مالیات دادن معاف بوده‌اند^{۱۲۴}؛ یا مغولان رسم اورتاقی^{۱۲۵} داشتند یعنی بازرگانان برای گذراندن امور تجارتی خود از خزانه و امی می‌گرفته و بعد ادا می‌کرده‌اند^{۱۲۶}. چگونه بر اثر حملهٔ مغول، در عهد هولاگو

۱۲۲- تفرار tayār واحد وزن، بر طبق فرمان غازان برابر ده کیلو (فرهنگ فارسی)

۱۲۳- جامع‌التواریخ (ب) ۴۲ نیز رله: ۳۱۴

۱۲۴- جامع‌التواریخ (ب) ۳۱۲-۳۱۴

۱۲۵- اورتاق، ارتاق، اورتاغ، ارتاغ ortāy، ارتق یعنی بازرگان، شریک (فرهنگ

فارسی)

۱۲۶- جامع‌التواریخ (ب) ۷۶، ۶۶، ۶۵

«از بغداد تا به روم برو بوم خراب و بکلی از جفت و گاو و تخم افتاده بوده» است^{۱۲۷}. یا این که ابتکار صدرالدین زنجان، وزیر گیخاتو خان، در وضع چاو^{۱۲۸} یا پول کاغذی به سال ۶۹۳ هـ. با مقاومت سخت مردم تبریز روبرو شد و زیانهای اقتصادی فراوان بارآورد بحدی که بازارها و دکانها خالی شد و مردم از تبریز مهاجرت کردند، باین که هر کس در معاملات خود از قبول چاو سر باز می زد به مرگ محکوم می شد. از جانبی دیگر باترویج پول جدید مجال سوء استفاده برای جمعی اوباش فراهم آمد تا حکومت ناگزیر چاورا منسوخ کرد^{۱۲۹}. اینها نکاتی مربوط به برخی مسائل اقتصادی در آن دوره بود.

امام مسائل اداری از این گونه است: اطلاع از چگونگی استقرار یامها^{۱۳۰} برای ایلچیان^{۱۳۱}؛ طرز ارسال پانصد گردون پربار از اطعمه و اشربه از ولایات به قراقروم^{۱۳۲} در هر روز به عهد اوگتای قاآن^{۱۳۳}؛ رواج صدور

۱۲۷- جامع التواریخ (ک) ۷۲۲/۲

۱۲۸- چاو Čāv از کلمه چینی Č'ao مشتق است بمعنی اسکناس امروزی (فرهنگ

فارسی) نیز رک: پورداود، هرمزنامه ۲۳۸، تهران ۱۳۳۱

۱۲۹- تاریخ مبارک غازانی ۸۸-۸۷/۱

۱۳۰- یام کلمه ای مفعولی است بمعنی ایستگاه پیکها (فرهنگ فارسی)

۱۳۱- جامع التواریخ (ب) ۴۲

۱۳۲- قراقروم کنار رودخانه ارقون بوده است این رود در شمال شرقی آسیا، قرار-

گرفته است و قسمتی از مرز بین روسیه و منچوری را تشکیل می دهد (دائرة المعارف

فارسی؛ نیز رک: یادداشت های قزوینی ۱۴۳/۶)

۱۳۳- جامع التواریخ (ب) ۴۹

یرلیغ و پایزه^{۱۳۴} بتوسط خوانین و شهزادگان قبل از مونگوقاآن و فرمان او در بازخواستن و منع صدور آنها^{۱۳۵}؛ مراتب مختلف شهرها در چین شمالی برحسب اهمیت آنها و وجه تسمیه هریک و مقام حکامشان برطبق آن^{۱۳۶}؛ مراتب امرا و وزرا و دیگر متصدیان امور دربار قوبیلای قاآن و نام و رتبه هریک و دیوانهای ششگانه و وظایف هر کدام، تشکیلات حکومت، اقوام و طوایف و اشخاصی که عهده دار این کارها بوده اند^{۱۳۷}؛ شهزادگان و امرای بزرگ سرحدات و حکام در دولت قوبیلای قاآن^{۱۳۸}؛ ضبط خط انگشت^{۱۳۹} اشخاص در دیوان بزرگ برای استناد بدان؛ ثبت نام و حضور

۱۳۴- یرلیغ Yarliy لغتی است ترکی بمعنی حکم و فرمان؛ پایزه pāyeza پایزه، پایزه لغتی است مغولی مأخوذ از «پایتزه» چینی... لوحه‌ای بوده است از زر یا نقره و بعض اوقات هم از چوب برحسب اختلاف رتبه اشخاص به عرض کف دست و طول تقریباً نصف ذراع و نام خدا و پادشاه با نشان و علامت مخصوص روی آن محکوم بوده است و پادشاهان مغول آن را به کسانی که لطف مخصوص در حق ایشان داشتند و مخصوصاً به رؤسای قشون از امرای صده و هزاره و امرای تومان عطا می کرده اند (فرهنگ فارسی)

۱۳۵- جامع التواریخ (ب) ۳۱۰-۳۱۱

۱۳۶- جامع التواریخ (ب) ۴۶۶-۴۶۹

۱۳۷- جامع التواریخ (ب) ۴۷۰-۴۹۷ نیز ۵۲۷-۵۳۳

۱۳۸- جامع التواریخ (ب) ۴۹۸-۵۰۲

۱۳۹- «معنی خط انگشت آن است که به تجربه معلوم و محقق شده که بند انگشتان مردم متفاوت است هرگاه که یکی را حجتی باز دهند آن کاغذ در میان انگشتان او نهند و برظهر آن حجت نشان خط بر موضع بند انگشتی او کشند تا اگر وقتی منکر شود با نشانهای انگشتان او مقابله کنند و چون راست باشد منکر نتواند شد» جامع التواریخ

(ب) ۴۸۲

و غیاب بیتکچیان^{۱۴۰} در دیوان و کسر حقوق ایام غیبت از ایشان^{۱۴۱}؛ و موضوعاتی از این قبیل که مربوط می‌شود به تشکیلات اداری و راه‌ورسم حکومت و مقررات آن.

آنچه بدان اشاره شد نمونه‌ای بود از این گونه مطالب که جای‌جای در آثار رشیدالدین فضل‌الله هست اما بهترین قسمت از آثار او که در آن مسائل اجتماعی، اداری، و اقتصادی زمان طرح شده و هم مفصل است و هم جامع، داستان غازان است در تاریخ مبارک‌غازانی. در سرتاسر این کتاب نکات سودمندی از این قبیل مطرح است بخصوص در قسم سوم از سرگذشت غازان. در این بخش نویسنده طی چهل حکایت خواسته است فضائل غازان و اصلاحاتی را که به دست او انجام شده شرح دهد اما در هر باب نخست نقائص رسوم پیشین و زیانهای را که نصیب مردم مملکت می‌شده بانظر انتقادی گفته آنگاه پرداخته است به راه‌وروش غازان در این زمینه و اقداماتی که بر طبق یاسای غازانی صورت گرفته است. البته کاردانی رشیدالدین فضل‌الله در مقام وزارت در این اصلاحات تأثیر داشته از این رو وقوف او بر مفاسد و عیوب گذشته و طرز چاره‌اندیشی در رفع آن مشکلات نیز بر فواید این مبحث مهم افزوده است.

وضع خزانه و بی‌یولی دولت

توجه به آثار رشیدالدین وضع اقتصادی دولت مغول را نشان می‌دهد

۱۴۰- بیتکچی لغتی است ترکی مغولی بمعنی مأمور مالیات

۱۴۱- «وچند بیتکچی معین‌اند که وظیفه ایشان آن است که نام آن‌کس که هر روز به دیوان بیاید بنویسند تا چندان روز که نیامده باشند جامگی از او وضع کنند و اگر یکی کمتر به دیوان آید که او را عذری واضح نباشد او را معزول گردانند» جامع‌التواریخ (ب) ۴۸۳

که تاج‌حد امور مالی مختل بوده و زیان همه این خرابیها عاید عموم مردم می‌شده است. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «پیش از این معتاد نبود که کسی حساب خزانه پادشاهان مغول نویسد یا آنرا جمعی و خرجی معین باشد چند خزانه‌چی را نصب فرمودندی تا هرچه بیارند بستانند و باتفاق بنهند و هرچه خرج رود باتفاق بدهند و چون نماند گویند نماند. و آن خزانه‌را فراشان نگاه می‌داشتند و ایشان بار می‌کردند و فروگرفتند و تا غایتی نامضبوط بود که آنرا خیمه‌ای نبود و در صحرا برهم نهاده به‌نمدی می‌پوشانیدند و از این ضبط قیاس سایر احوال توان کرد»^{۱۴۲}.

رشیدالدین پس از آن از دزدیهای خزانه‌داران و فراشان خزانه و سوء استفاده حکام ولایات - که با پرداخت رشوه به خزانه‌داران «یکی را دو یافته می‌ستدند» - سخن رانده و نوشته است که چگونه در هر چند سال مأموران یکی را به غرض می‌گرفتند که به خزانه دستبرد زده است تا نشان دهند بیدارند و مراقب کار. بدیهی است خزانه‌ای چنین، خالی می‌ماند و حکومتی با خزانه تهی، در وقت حاجت به جان مردم می‌افتد. اصلاحات غازان در طرز خزانه‌داری قابل ملاحظه است و یادکردنی. به فرمان او خزانه‌مرصعات، زر سرخ، جامه‌های خاص، زر سفید، انواع دیگر جامه‌ها، همراه جدا کردند. موجودی هر یک را در دفاتر خاص نوشتند. برای هر یک خزانه‌داری مسئول معین کرد. خروج هر چیزی از خزانه‌ها موقوف به پروانه‌ای معین با مهر و نشان شد و در دفترها ثبت می‌گردید. چون هر پرداختی از خزانه بی‌پروانه سلطان مقدور نبود قرض خواستن بزرگان از خزانه - که پیش از آن معمول بود - قطع شد. هر شش ماه یا هر سال وزیر عرض خزانه

بازمی‌خواست که موجودی و پرداختیها با دفترها مطابق باشد. حتی بر جامه‌هایی که به‌خزانه می‌آوردند مهری خاص می‌زدند که تبدیل آنها ممکن نگردد. خزانه که سامان‌گرفت حواله‌دادن موقوف‌گشت. هرچیز را نقد و عین تحویل می‌دادند. هیچ مأموری مجاز نبود از کسی چیزی توقع کند «و به هر صد دینار وجوه که از ولایات آرند دودینار به رسم الخزانة معین» شد. هنگام ییلاق و قشلاق نیز آنچه لازم بود با نظارت شخص غازان معین می‌گشت و باقی خزانه در تبریز محفوظ می‌ماند. وزیرمسئول عمده خزانه بود و در هر وقت می‌بایست با رجوع به دفترها حساب پس‌دهد. به روایت مؤلف تاریخ مبارک غازانی این تدبیرها خزانه‌داری را سامان بخشید و کارهای مالی را بصورت مطلوب درآورد^{۱۴۳}.

نویسنده وقتی هم که از بدل و عطای غازان سخن می‌راند، بعنوان مقدمه می‌نویسد که خزانه دولت ایلخانی هنگام جلوس غازان تهی بود. بعد شرح می‌دهد که چگونه در دوره‌های پیشین اموال خزانه حیفاومیل شده‌بود، بخصوص در دوره هولاگو و ارغون خزانه‌داران و امرا و دیگران هرچه بود دزدیده‌بودند. آنگاه از مضیقه مالی دولت غازان و مشکلاتی که با آن روبرو شده بشرح یاد می‌کند. در نتیجه غازان «هر روز بنفس خویش از بامداد تا شبانگاه می‌نشست» و آنچه نوشتنی بود به قلم خود اصلاح می‌کرد. سپس اشاره می‌کند به شمه‌ای از تدابیر مالی وی که بواسطه آنها خزانه آبادان می‌شود و او می‌تواند علاوه بر تأمین مخارج دولت بخششهای فراوان کند^{۱۴۴}.

۱۴۳- تاریخ مبارک غازانی ۳۳۱/۲-۳۳۵

۱۴۴- تاریخ مبارک غازانی ۱۸۲/۲-۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷

مخارج اردوها

قسمت‌های مختلف تاریخ مبارک غازانی حکایت می‌کند از پریشانی امور مختلف اقتصادی، ضعف و نابسامانی سازمانهای اداری مملکت، و اجحاف و ستمی که در نتیجه به مردم می‌شده است. مهم‌تر از همه آن که وضع وصول عواید دیوانی بغایت خراب بود حتی دستگاه سر رشته‌داری^{۱۴۵} نمی‌توانست آتش و شراب اردوها را تأمین کند. حکام ولایات حواله‌های دیوان را نمی‌پرداختند و عذرهای گوناگون می‌آوردند. ایلچی فرستادن برای برات‌ها نیز مخارجی بیشتر را ایجاب می‌کرد. همه در سوءاستفاده دست‌اندرکار بودند. ایداجیان - که گاه بروات دوساله دیوانی در دستشان بلاوصول می‌ماند - برای فراهم آوردن وسائل اردو بمراجعه قرض می‌کردند. بدین ترتیب مخارج افزون‌تر می‌گشت مثلاً صدمن شراب - که بهایش پنج دینار بود - برای دیوان بیست تا چهل دینار تمام می‌شد. از این بدتر آن که غالباً شراب‌داران و قصابان مبلغی بابت مصارف اردو از دیوان طلبکار بودند و فریادشان به جایی نمی‌رسید. غازان ناگزیر دستور داد وجه آتش‌ضروری را شش‌ماه شش‌ماه نقد از خزانه قبلاً بپردازند تا لوازم آن یکجا و به‌بهای ارزان خریداری شود و این نابسامانی پایان‌پذیرد. جلوگیری از افراطها و سودجوییهای اشخاص و خریداری مایحتاج بموقع موجب آمد که «از توفیر آن آتش در مدت دوسال چندان حاصل آمد که پانصد ستر شتر و پانصد ستر استر از آن بخریدند و به دست ساریانان و آخر سالاران مشفق سپردند تا همواره جهت بارخانه شراب و آتش مرتب باشند»^{۱۴۶}.

۱۴۵- منظور سازمان ایداجیان است. ایداجی از مناصب وابسته به سر رشته‌داری

بوده است (فرهنگ فارسی)

۱۴۶- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۲۶-۳۲۹

همین حالت را داشت اردوی خواتین. در زمان هولالگو این اردوهای خاص ممری برای تأمین مخارج خود نداشتند. دستور ارغون خان وحواله آنها به ولایات نیز مشکلی را نگشود. گاه میان مأموران وصول اردوها نیز نزاع می‌شد. غازان برای هر اردویی ولایتی از اینجوی^{۱۴۷} خاص معین کرد که عواید آن را صرف مخارج خود کنند و وقف بر هر خاتون و اولاد ذکور وی باشد. بدین ترتیب زمینهای واگذاری آباد شد. خواتین هم علاوه بر پرداخت هزینه‌های خود و مرسوم خدمتکارانشان، عوائد اضافی را در خزانه می‌اندوختند. چندان که وقت حاجت غازان «فرمود که از وجوه خزانه ایشان مبلغ هزار هزار دینار به لشکر دهند»^{۱۴۸}.

تهیه سلاح

وقتی امور خزانه چنان بی‌نظم بود که عرض شد دیگر کارها هم سامانی نداشت. از کارهای مهم در دولت مغول تهیه اسلحه برای اردو و لشکریان بود. پیش از غازان در هر ولایت گروهی از صنعتگران^{۱۴۹} - از اسیران یا مغول - مأمور ساختن سلاحهای گوناگون بودند و در مقابل مواجب می‌گرفتند. پرداخته نشدن برانهای اجرت ایشان، طمع نواب و بیتکچیان در این وجوه به گفتگوها و نزاعها انجامید. در نتیجه مبلغی گراف خرج می‌شد

۱۴۷- اینجو: املاک خالصه

۱۴۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۲۹-۳۳۱

۱۴۹- اوزان یا اوران بمعنی «عملجات و صنایع» ظاهراً لغتی است مغولی که در این

مورد در تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۳۶، ۳۳۷ بکار رفته است؛ برای اطلاع بیشتر رک: یادداشتهای

قزوینی ۱-۱۴۰-۱۴۱

ولی سلاح کافی فراهم نمی‌آمد و زرادخانه مغول بی‌ثمر بود. غازان دستور داد اهل هر حرفه‌ای را از هر شهری با هم گردآورند و در برابر هر چند دست سلاح که به‌خرج دیوان می‌سازند و تحویل می‌دهند، به‌قیمت عادلانه بازار اجرتشان پرداخته شود. مال یک ولایت را نیز بطور علی‌حده در وجه این سلاحها معین کرد تا به فرستادن ایلچی به ولایات مختلف نیازی نباشد.^{۱۵۰} مقرر شد که همه‌ساله ده‌هزار مرده سلاح برسانند. علاوه بر اینها خزانه‌ای برای سلاحهای اضافی ترتیب داد که به‌وقت حاجت بکار رود و این‌همه بامخارجی نصف سابق حاصل شد. دیری نگذشت که بر اثر اشتغال اهل صنعت به حرفه‌های خود انواع سلاحهای مغولانه به‌قیمت مناسب در بازار عرضه گشت. غازان پیشنهاد امرای سلاح را پذیرفت که از این‌پس بهای اسلحه‌ها به‌لشکریان بدهند تا سلاح موافق طبع خود و ارزان بخرند و فقط سلاحهایی به‌سفارش برای دیوان فراهم گردد که در بازار یافته نمی‌شود. بدین ترتیب هم زرادخانه سامان گرفت و هم توفیر فراوان در هزینه‌ها پدید آمد.^{۱۵۱}

سندسازی و دعوهای باطل

از نکات بسیار قابل‌ملاحظه در آثار رشیدالدین فضل‌الله بیان این نکته است که چگونه در روزگار ایلخانان هیچکس اختیار مال خود را نداشت.

۱۵۰- بخصوص که رفت و آمد ایلچی برای حاجتی در حدود پنجاه یا صد دینار، مخارجی قریب پنجاه هزار دینار برای وجه‌اولاغ و علوفه و اخراجات او ببار می‌آورد، تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۲۹

۱۵۱- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۲۶-۳۲۹

از یک طرف حکومت بهره‌بانه مردم را غارت می‌کرد و از طرفی دیگر سندسازی و دعوای باطل و رشوه و فساد سبب شده بود که هر کس بتواند باحیله‌گری و فریب، دارایی دیگری را از چنگش بریابد. نویسنده در شرح این که غازان در دفع این «تزویرات و دعاوی باطل» چه تدبیرهایی اندیشیده پرده از این اوضاع برمی‌گیرد.

غازان قضات و خطبایی را که در علوم شرعی ماهر نبودند از نوشتن قباله‌ها ممنوع داشت و نیز برای رفع اشکال و دعاوی محتمل دستور داد همه قباله‌های متشابه را بیک صورت بنویسند و باصطلاح اسناد متحد-الشکلی بوجود آورد. سواد یرلیفهای پنجگانه او در تاریخ مبارک غازانی مسطورست. بموجب فرمان نخستین و نیز برطبق یاسای چنگیزی قضات و دانشمندان و علویان از پرداخت قلان^{۱۵۲} و قوپچور^{۱۵۳} و اولاغ^{۱۵۴} و پذیرایی الزامی از ایلچیان معاف شده‌اند. قاضی موجب خود را سال بسال مرتب می‌گیرد و پس از صدور حکم مطابق شریعت، حق ندارد از کسی چیزی بستاند. در این فرمان غازان دستور داده‌است که هرگاه قاضی سندی نو نویسد، سندهای کهنه را - که از اعتبار افتاده - در طاس عدل اندازد و بشوید و نیز دعاوی و حجت‌های کهنه را - که بیش از سی سال بر

۱۵۲- قلان به فتح و کسر اول اصطلاحی است مغولی بمعنی مالیات گله و عملة قلان

یعنی کارگری مزد، عملة بیگار (فرهنگ فارسی)

۱۵۳- قوپچور، قپچور، قوبچور، قیچور γobčūr مغولی است بمعنی ۱- مالیات، باج؛

۲- مالیات متعلق به مواشی و حیوانات در دوره ایلخانان (فرهنگ فارسی)

۱۵۴- اولاغ Olāy ترکی مغولی است بمعنی کار بی‌مزد، پیک، اسب، و در اصطلاح

حقوق و عوارضی که برای پیکها یا چارپایان متعلق به پیکها می‌گرفتند (فرهنگ فارسی)

آنها گذشته - مسموع ندارد . پیش از آن تلجیه^{۱۵۵} رسم بود بدین معنی که کسی زمین خود را به صاحب قدرتی واگذار می کرد و تحت حمایت او درمی آمد. در دعاوی نیز همراه حامی خود حضور می یافت که از نفوذش سودجویید. غازان در این فرمان دستور داد «دیگر دعوی تلجیه نشنوند و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او بتراشند و بر گاو نشانند و گرد شهر بر آرند و تعزیر تمام کنند». و نیز قاضی تا وقتی که حامیان و ارباب قدرت از دارالقضا بیرون نروند موضوع را طرح نکند. بعلاوه خاتونان و فرزندان و امیران مغول و دیگر متنفذان سابقاً قبالة املاك و معاملات مورد نزاع را به اسم خود می نویسانیدند که بعد آنها را بزور تصرف کنند. غازان قضات را از صدور چنین اسنادی ممنوع داشت و حل دعاوی مشکل بخصوص میان دو مغول یا یک مغول و یک مسلمان را به جماعتی از مردم باصلاحیت ارجاع کرد که ماهی دو روز در مسجد جامع بدین کار بپردازند. در ولایات کوچکتر و نواحی تابعه حتی در دیهها قضائی با اختیارات محدود نصب می شدند که زیر نظر قاضی القضاة کار می کردند. در این فرمان غازان به ضبط تاریخ اسناد در دفتر روزنامه بتوسط معتمدین متدین توجه بسیار کرده است تا کسی نتواند ملکی را که فروخته یا به رهن نهاده باز بفروشد یا به گرو نهد. مجازات چنین شخصی این بوده که ریشش را بتراشند و دور شهر بگردانند اما اگر تاریخ نویس «چیزی فهم کند و پنهان و مخفی دارد گناهکار و مردنی باشد»^{۱۵۶}. تزویر و جعل اسناد و بروات، شهادتهای دروغی، و طرح دعاوی بی اساس و استناد به قدمت آنها و اسناد کهن - که در آن روزگار رواج

۱۵۵- تلجیه، تلجئه از التجاء

۱۵۶- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۱۷-۲۲۰

داشته - غازان را به‌صدور فرمانهایی دیگر در این زمینه برانگیخته است .
 در این فرمانها - که در کتاب رشیدالدین فضل‌الله مذكورست - بروشنی
 می‌توان دید که چگونه سندها و محضرهای مجعول مالکیت مردم را به‌خطر
 می‌افکنده‌است و هر مزوری و سیاهکاری به‌حمایت قوی‌دستان املاک
 مردم را می‌گرفته‌است و می‌خورده‌اند. غازان در فرمانی اسنادی را که در
 مدت سی‌سال گذشته بموجب آنها دعوی مالکیتی نکرده‌باشند مسلوب‌الآثر
 شمرده^{۱۵۷} و متصرف ملک را - بشرط آن‌که دلیلی در تردید استحقاق او
 نباشد - مالک دانسته‌است تا وارثان فرصت جوی نتوانند به‌مدد طامعان
 ذی‌نفوذ با ارائه اسناد کهنه و منسوخ، بر املاک به‌فروش رفته پدران شان
 - که گاه چند دست هم گشته‌است - ادعائی کنند. متن این فرمان و نیز
 حجتی که هر قاضی می‌بایست ذیل آن را امضا و بدان ترتیب حکم کند در
 تاریخ مبارک غازانی مندرج است. نیز می‌توان دریافت که نحوه عمل دسیسه -

۱۵۷- بروز این‌گونه دعاوی در زمان ملک‌شاه سلجوقی نیز موجب آمد که سلطان و
 خواجه نظام‌الملک هم چنین فرمانی بدهند (تاریخ مبارک غازانی ۲/ ۲۳۷-۲۳۸). رشید-
 الدین فضل‌الله می‌نویسد در روزگار هولاکوخان و آباخان و ارغون‌خان و گیخاتوخان نیز
 چنین یرلیفی صادر شده بود ولی چون شرایط شرعی و عقلی و عرفی در آن رعایت نشده بود
 بعلاوه حکام و پیشوایان که بایستی احکام یرلیغ را اجرا کنند خود می‌خواستند از این
 راه املاک بسیار به‌وجوه اندک بخرند و سوءاستفاده آنان جز بدین‌طریقه ممکن نبود، آن
 یرلیغ را مهمل گذاشتند تا غازان با مشورت قضات بزرگ عالم کامل فرمان خود را صادر
 کرد و مولانا فخرالدین قاضی هرات - که از علما و افاضل نامدار و قاضی القضاة وقت
 بود - «سواد آن یرلیغ را مشتمل بر قیودی و شرایطی چند که در آن باب معتبرست نوشت».
 در اجرای آن نیز مراقبت صورت گرفت (تاریخ مبارک غازانی ۲/ ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۲)

گران در این سوءاستفاده‌ها چگونه بوده است^{۱۵۸}.

در یرلیفی دیگر طرز اثبات مالکیت بایع قبل از بیع بصورگوناگون پیش‌بینی شده است. بعلاوه فقط کاتبان دارالقضا مجاز بوده‌اند که اسناد و قباله‌ها را بنویسند و سند به خط دیگران معتبر نبوده. قاضی هنگام جلوس در دارالقضا و صدور حکم، براتهای گذشته و بی اعتبار را در طاس عدل - که ظرفی پر آب بوده - می‌شسته است. بموجب فرمان هرگاه مورد معامله حصه‌ای از ملکی بوده، این موضوع در سند فروشنده و خریدار ثبت می‌شده. برای گواهیهای بدروغ و فروختن املاکی که در رهن است یا به دیگری فروخته شده مجازاتهای شدید تعیین گشته است. قضات مجاز نبوده‌اند بهیچ عنوان دانگی از کسی بستانند و اجرت کاتب^{۱۵۹} و دیگر اعضای دارالقضا در هر مورد معین بوده است. قضات بایست تعهدکننده مطابق فرمان اقدام کنند و گرنه معزول و مجازات می‌شده‌اند^{۱۶۰} چنان‌که قاضی اردبیل جان خود را بر سر این کار گذاشت^{۱۶۱}. رواج شهادت بدروغ موجب آمده است که غازان، قضات را به نهایت دقت در اظهارات گواهان و تناقض‌گویی آنان و کوشش در کشف حقیقت فرمان دهد و هم در باب صلاحیت مزگیان^{۱۶۲}. بعضی از حيله‌گران می‌کوشیده‌اند در خطه‌ای غریب

۱۵۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۲۱-۲۲۵

۱۵۹- «بهر حجتی که به مبلغ صد دینار باشد يك درم بستاند و آنچه بالای صد دینار

باشد تا يك دینار بستاند».

۱۶۰- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۲۵-۲۲۹

۱۶۱- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۳۱

۱۶۲- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۳۱-۲۳۲

حکمی به سود خود به امضای قاضی محل برسانند و بدان تمسک جویند . ناگزیر احتیاط و تحقیق در این گونه موارد هم تأکید شده است. تهیه مجموعه‌ای از مقررات و سوادى از متن هر نوع سند در يك مجلد، و ارسال آن به همه ممالك - که همه کاتبان و قضات احکام را بروفق آن بنویسند - از دیگر اصلاحات غازان د رامور قضائى و ادارى است. پیش از این برخی از قضات نادرستکار در يك قصبه به دوغريم، دو مکتوب و حکم مخالف می دادند و از هر يك چیزی می گرفتند . استناد به این مکتوبهای ناصواب مشکلات فراوانی را بار می آورد. غازان دستور داد در هر محکمه پس از تدقیق در صحت و سقم این مکتوبها، آن را که خلاف است در طاس عدل بشویند و اگر در حال حاضر قضیه فیصله نیابد هر دو مکتوب را نگاه دارند تا طرفین به محاکمه حاضر شوند و حقیقت حال معلوم گردد^{۱۶۳} .

سوء استفاده از املاک وقف و فروختن موقوفات به دیگران و بعد طرح دعوی از طرف ورثه و استناد به وقف نامه ها یا اقرارنامه ها از زمان سلجوقیان مشکلات بسیاری را بار می آورده است. غازان نیز دستور ملک شاه و اتفاق علمارا تأیید کرده که «هر ملك که شرعاً در دست متصرفی باشد بسبب آن که عقدی مخالف آن ملکیت ظاهر گردد از او بازگیرند» . گروهی دیگر تولیت خود را در وقف بدون اجازه واقف به دیگران تفویض می کردند. این گونه تفویض نامه ها را نیز باطل کرد^{۱۶۴} .

به فرمان غازان این یرلیقها و دستور عملها را همراه يك نوبت در تمام ممالك «علی رؤوس الاشهاد» می خواندند که مردم آگاه شوند؛ و برای اجرا

۱۶۳- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۳۲-۲۳۵

۱۶۴- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۳۵-۲۳۶

به حکام و قضات بصورت کتبی ابلاغ می کردند^{۱۶۵}.

آشفته‌گی کار قضا

پیش از حمله مغول کسی را شایسته منصب قضا می دانستند و بر این کار می گماشتند که علاوه بر اطلاع از قواعد شریعت، پرهیزگار باشد و متدین. اما بر اثر روی کار آمدن مغولان در این وظیفه مهم آشفته‌گی‌هایی روی داد که سالها بعد غازان مجبور شد در این باب بذل توجه کند. رشیدالدین فضل الله این مسائل را بروشنی شکافته است: «در روزگار مغول چنان اتفاق افتاد که بتدریج مردم را معلوم شد که ایشان قضات و دانشمندان را بمجرد دستار و دراعه می شناسند و قطعاً از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار و قاحت پوشیده به ملازمت مغول رفتند و خود را به انواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب یرلیغ صادر کردند». روی کار آمدن این گروه زیانهای بسیار ببار آورد. اندک اندک مردم شایسته و پاک اعتقاد از بیم آبروی خود دست از این کارها کشیدند. رقابتها و منازعاتِ نوخاستگان بی ارج علمارا در نزد مغول بی اعتبار کرد و همگان را چون ایشان پنداشتند. هر امیر و بزرگی به اقتضای منافع خود حامی یکی از این قاضیان می شد و هر روز کسی به این مقام می نشست. کار به جایی رسید که «عمل قضا را به ضمان می ستدند و قاضی... چون قضا به ضمان و مقاطعه گیرد توان دانست، حال بر چه وجه باشد». در روزگار گیخاتوخان و پس از او ملک داشتن مصیبتی بزرگ بود از دست سندسازان و گواهان.

مزور و قاضیان رشوه‌خوار و مراعات پایان‌ناپذیر. مدعیان مالکیت به قباله‌های کهن نامعتبر استناد می‌جستند و گاه مردمی اوباش و بی‌سروپا بودند. برخی از دولتمندان به‌رعیّت آبروی خود و رفع دردسر به‌ایشان چیزی می‌دادند که به‌دارالقضا نروند. کم‌کم این‌گونه حق‌السکوت گرفتن برای بعضی سودجویان شغلی پردرآمد شد. برخی دیگر بمدد کاتبان و مزور نویسان قباله‌هایی کهنه جعل می‌کردند، آنگاه به‌حمایت مغولی و قوی‌دستی به‌محکمه می‌رفتند. قاضی‌نیز از بیم یابمصلحت سخنی نمی‌گفت. بعضی ملک دیگران را به‌یکصدم بهای اصلی به‌مغولی می‌فروختند. مغولان که هوس املاک بسرشان زده بود پس‌ازاین معاملات نامعتبر خود را مالک حقیقی می‌شمردند و بزور درصدد تصرف ملک برمی‌آمدند. منازعات ملکی - که گاه به‌شمشیرزدن می‌کشید - به‌جایی رسید که به‌قول رشیدالدین فضل‌الله «عموم خلق بر املاک و عیرض و جان خود ناامین گشتند و قضات متدین از دست آن‌مفسدان مزور درماندند و قدرت تدارک نداشتند». این نابسامانیها غازان را وادار کرد که درکار قضا تدبیری بیندیشد. ازاین‌رو دراین‌زمینه اصلاحاتی کرد و نیز گروهی از مزوران را بقتل‌رساند تا دیگران به‌جای خود نشستند^{۱۶۶}.

ستمکاری حکام و مأموران مالیات در ولایات

موضوعی دیگر از مسائل اجتماعی و اقتصادی که رشیدالدین فضل‌الله در کتاب خود آورده است طرز عمل ستمکارانه متصرفان است در ولایات. وی می‌نویسد که پیش‌از غازان «ولایات را به‌مقاطعه به‌حکام می‌دادند» در

برابر مبلغی. حاکم سالی هرچند بار می‌توانست از مردم مالیات و باج می‌گرفت بخصوص هروقت ایلچیان از دیوان ایلخان می‌آمدند هر دفعه به بهانه‌ای رعایا را می‌دوشید. به شحنه و بیتکچیان نیز چیزی می‌داد که همداستان شوند. از آنچه می‌گرفت هرگز چیزی به خزانه نمی‌فرستاد. حواله‌های دولت را نمی‌پرداخت. در نتیجه بروات دردست طلبکاران می‌ماند و اعتباری نداشت. وزیر نیز با حکام ولایات همدست بود و ایشان فقط حواله‌هایی را می‌پرداختند که مطابق قرار قبلی وزیر در آن علامتی مخصوص بکار برده بود و گر نه محصلان و ایلچیان با برائهای پرداخت نشده سرگردان می‌ماندند. استظهار به حمایت وزیر موجب شده بود حکام بر انواع ظلم اقدام کنند. از طرف دیگر وجوه دولتی را به مصارفی که بایست نمی‌رساندند و حقوق و مرسوم اشخاص را نمی‌پرداختند. هر دم عذر می‌آوردند که آنچه دارند باید به ایلچیان دیوان که منتظرند بپردازند و این بهانه‌ای بیش نبود. خوشبخت کسی بود که می‌توانست طلب خود را به ربح اصل به نواب حاکم بفروشد. رشیدالدین فضل‌الله شرح می‌دهد که چگونه حکام با شرکت مستوفیان و بیتکچیان و وزیران مردم را غارت می‌کردند بخصوص صدرالدین چاوی در وزارت خود «این مفسدت و ناانصافی را به عیوق رسانید».

نتیجه این ستمها پریشانی‌امور، خالی ماندن خزانه، فقر و نیازمندی مردم و فرار آنها از دیه و خانه به ولایات غریب بود. ایلچیان برای بازگرداندن ایشان می‌آمدند و بجای استمالت، بستم از آنان مالیات می‌خواستند یا تعهد می‌گرفتند. اما «هرگز رعیت را با مقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند اکثر در خانه‌ها بسنگ برآورده بودند یا تنگ بار کرده و از بام خانه‌ها آمدش کردند و از بیم محصلان گریخته».

بهراهنمایی برخی اشخاص، مردم را از گوشه‌ها و زیرزمین‌ها و باغها و خرابه‌ها می‌کشیدند و اگر نمی‌یافتند زنان‌شان را می‌گرفتند و به پای از ریسمان می‌آویختند و می‌زدند. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که بچشم خود دیده‌است رعیتی هنگام فرار از پیش محصلان خود را از بام به زیر انداخته‌است. در یزد چنان شده بود که در همه دیه‌های آن‌جا آفریده‌ای دیده‌ نمی‌شد^{۱۶۷}. معدودی که مانده بودند دیده‌بانی داشتند و تا او از دور کسی را می‌دید همگان در کاریزها و میان ریگ پنهان می‌شدند. در اکثر شهرها مردم از بیم آن‌که ایلچیان را به خانه‌های ایشان فرود می‌آورند در خانه‌های خود را از زیر زمین می‌کردند با راهگذرهای باریک. «و چنان شد که کس خانه نمی‌پارست ساخت و آنها که ساخته بودند گورخانه می‌کردند و اسم رباط و مدرسه بر آن می‌انداختند و مع‌هذا فایده نمی‌داد»^{۱۶۸}. ایلچیا به هر خانه که فرود می‌آمدند خانه را خراب می‌کردند، درها را می‌سوختند و آنچه بود می‌بردند^{۱۶۹}. باغها را خراب می‌کردند. درختها را

۱۶۷- بنا بر روایت رشیدالدین فضل‌الله، به سال ۶۹۱ ه. که علی‌خواجه پسر عمر-

شاه سمرقندی حاکم یزد بود یکی از مالکان به دیه فیروزآباد رفت از دیه‌های بزرگ آن ولایت تا بابت حاصل خود چیزی بگیرد. «درسه شبانروز هیچ آفریده از کدخدایان بدست نتوانست آورد و هفده محصل صاحب برات و حواله در میان دیه نشسته بودند و دشتبانی و دورعیت را از صحرا گرفته بودند و به دیه آورده و به ریسمان درآویخته می‌زدند تادیگران را بدست‌آورد و ماکولی جهت ایشان حاصل‌کنند و قطعاً میسر نشد» تاریخ مبارک غازی

۲۵۱/۲

۱۶۸- تاریخ مبارک غازی ۳۵۷/۲

۱۶۹- رشیدالدین فضل‌الله مثالی می‌آورد که در سال ۶۹۵ ه. سلطان شاه پسر نوروز

برای نیزه درست کردن و در زمستان برای سوختن می‌بریدند. اگر در باغی کاریزی بود و چارپایی در آن می‌افتاد یا رخنه‌ای بود و چارپا از آن بیرون می‌رفت، صاحب باغ را می‌گرفتند و چند برابر بهای چارپارا از او می‌ستدند. حکام از این راه نیز از مردم چیزی می‌گرفتند که ایلچی را به‌خانه آنان فرود نیاورند یا «هرسال به‌بهانه ایلچیان چندین هزار زیلو و جامه خواب و غزغان^{۱۷۰} و آوانی و آلات مردم می‌بردند»^{۱۷۱}.

→

مادرش، در عهد عظمت او، در خانه یکی از ائمه یزد فرود آمدند و پس از چهار ماه که رفتند چیزی در آن خانه نگذاشته بودند از جمله در خانه‌ای که قریب پنجاه هزار دینار قیمت داشت بیش از دوهزار دینار درهای بغایت لطیف و پاکیزه را سوخته بودند. این حال مفتی شهر بود، احوال اهالی و آحاد و رعایا خود معلوم است، تاریخ مبارک غازی ۲/۲۵۰ نیز رک: ۲/۳۵۷ که هم در یزد متعلقان شهنه هفتصد و اند خانه را تصرف کرده بودند.

۱۷۰- غزغان، غزغن، غرغند لغتی است ترکی مغولی بمعنی دیگ طعام‌پزی (فرهنگ فارسی)

۱۷۱- تاریخ مبارک غازی ۲/۲۴۳-۲۵۱؛ نیز رک: ۲/۳۵۶-۳۵۸: «چربیان (لغتی است

مغولی، اسم گروهی) را صنعت آن بود که به‌وقت که ایلچی رسیدی پیشرو او را در پیش گرفته به در خانه‌ها می‌رفتند که این‌جا فرومی‌آیند و چیزی می‌ستدند و در آن روز کمابیش دوپست خانه باز می‌فروختند و عاقبة الامر در خانه یکی که باوی رنجش داشتند فروآوردند تا دیگر از ایشان بترسند... در هر محله‌ای که ایلچی فروآمدی خلق آن‌جا بیکبارگی در زحمت و عذاب می‌افتادند چه غلامان و نوکران ایشان از بام و در خانه‌های همسایگان در می‌رفتند و چیزها که می‌دیدند بر می‌گرفتند و کبوتر و مرغان ایشان را به تیر می‌زدند و بسیار بود که تیر بر اطفال مردم آمدی و هرچه از مأكول و مشروب و جنس علف چهارپای یافتندی از آن هرآفریده‌ای که بودی ربودندی و خلائق در آن زحمت گرفتار و هرچند فریاد و فغان می‌داشتند هیچ آفریده از امرا و وزرا و حکام به فریاد نمی‌رسید».

این است گوشه‌ای از احوال مردم در ولایات و ستمهایی که می‌کشیدند. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «روزی مردی پیر از کدخدایان صاحب ناموس به دیوان آمد و می‌گفت: ای امرا و وزرا و حکام، روا می‌دارید که من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من به سفرند و هر یک عورتی جوان در خانه گذاشته و دختران نیز دارم و ایلچیان به خانه من فرو آمده‌اند همه جوانان چابک و خو بروی و مدتی شد تا در خانه منند و آن زنان ایشان را می‌بینند به من و فرزندان به سفر رفته قناعت نتوانند نمود. و چون با ایلچیان در یک خانه‌ایم من شبانروزی ایشان را نگاه نتوانم داشت و بیشتر مردم را همین حالت واقع است چنان که می‌بینیم. چون تدبیر بر این نمط است تا چند سال دیگر در این شهر یک بچه حلال‌زاده بدست نیاید و تمامت ترک‌زاده و یکدش باشند»^{۱۷۲} ... آن مرد پیر آن حال می‌گفت و می‌گریست

۱۷۲- دنباله مطلب چنین است: «و بدین حال حکایتی چند تمثیل تقریر کرد که در عهد سلاطین سلجوق حدود نیشابور سلطان نشین بود و امرا و ترکان در خانه‌های مردم فرو آمدند و نه بدین علامت که این زمان هست. روزی ترکی در خانه‌ای نزول کرد و زن خانه خدا نوعروس و پاکیزه بود. ترک طمع در وی کرد و خواست که به بهانه‌ای مرد را بیرون فرستد. مرد واقف حال بود و بیرون نمی‌رفت. ترک مرد را می‌زد که اسپ مرا ببر و آب ده. آن عورت اسپ را بردست گرفته به کنار آب می‌برد. چنان که عادت عروسان باشد جامه‌های پاکیزه پوشیده بود و خود را آراسته. اتفاقاً سلطان می‌گذشت و نظرش بر آن عورت افتاد. او را پیش‌خواند و از وی پرسید که چگونه است که تو زنی نوعروس اسپ بردست گرفته و می‌بری تا آب دهی؟ زن گفت: بواسطه ظلم تو. سلطان تعجب نمود و از کیفیت حال پرسید. آن قصه خود بشرح را بازگفت. آن سخن در سلطان اثر کرد و او را ازان حال غیرت آمد و فرمود که من بعد هیچ آفریده از حشم در نیشابور فرو نیاید و تمامت امرا و اترک هر یک جهت خود در حدود آن جا خانه سازند و شادیخ نیشابور که این زمان شهرست بدان سبب ساختند».

و در آن امرا و وزرا هیچ اثر نکرد» ۱۷۳.

غازان در طرز جمع‌آوری مالیات نیز اصلاحاتی کرد. بهترین راه تأمین رفاه مردم را در آن دید که حکام محلی و بیتکچیان را از نوشتن هرگونه حواله برسر رعایا ممنوع دارد و فرمود حاکم متخلف را بیاسا رسانند و دست بیتکچی را که براتی نویسد ببرند. از دیوان بیتکچی خاص فرستاد که آمار روستاها و حدود عایدی و مالیات سابق آنها را معین کند بی‌زیاده و نقصانی. این اطلاعات و نیز صورت املاک متصرفی اشخاص را در دفتری نوشتند و برای هر ولایت یک بیتکچی معین کرد که ملازم دیوان بزرگ بود. وی در اول هر سال برات‌ها را بموجب دفاتر ثبت، به نام هر ده می‌نوشت. پس از تأیید برات‌ها را به ولایت می‌فرستاد و رعایا مالیات مقرر را به دو قسط به صاحب جمع هر ولایت می‌دادند که برخی را بصورت پول نقد به حواله‌داران می‌پرداخت و باقی را نقد به خزانه می‌سپرد. بدین طریق مردم از مقدار مالیاتی که مقرر بود باخبر بودند و می‌دانستند زیاده‌تر ازان نباید بدهند بخصوص که مجازات‌های سخت در انتظار متخلفان بود. حاکم یکی از نواحی همدان - که این فرمان را سست‌انگاشته و اجازه داده بود بیتکچی براتی چند بر ولایت بنویسد - به مرگ محکوم شد و دست بیتکچی را بریدند. رؤسا و کدخدایان دیه‌ها نیز مجاز نبودند چیزی زیاده‌تر از حد مقرر از رعایا بستانند و سهم پرداختی هر کس معین و در دفترهای دیوان ثبت بود.

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد در نتیجه این تدبیرها مردم آسوده شدند و مالیات خود را بطور مرتب می‌پرداختند. شهرها آبادی از سر گرفت.

رعایا به وطن مألوف بازآمدند و بهای خانه‌ای که صددینار بود به هزار دینار رسید. بر اثر وصول عایدات، با همه مخارج دولت، خزانه از جنس و نقد پر بود زیرا راه برات‌نوشتن حکام و متصرفان - که منشأ ظلم و فساد بود - بکلی مسدود شد و کسی حق نداشت «یک‌من کاه و حبه‌ای زر در برات کند»^{۱۷۴}.

متن فرمانی که‌غازان به‌سال ۷۰۳ هـ. در این باب صادر کرده‌است در تاریخ مبارک‌غازانی مسطورست و حاوی اطلاعات مفید بسیار. در ابتدای یرلیغ از مفاصد گذشته در موضوع وصول مالیات، و اصلاحات‌غازانی بتفصیل یاد شده‌است؛ و نیز در آن می‌خوانیم که چون نوشتن براتها و به‌صحه رساندن آنها مستلزم وقت بسیار بوده مقرر شده‌است تمام کتب و دفترهای مربوط به ولایات را در کتابخانه متصل به‌خانقاه تبریز جمع کنند که در مواقع ضرورت مرجع و مورد استناد باشد و از روی آنها نسخه بگیرند. نصب لوحه‌های فلزی و گچی حاوی شرط‌نامه‌ها و مقررات مربوط بر در دیه یا مسجد و مناره پیش‌بینی شده‌است. این لوحه‌ها را برای اطلاع یهود و نصاری بر در معابدشان و برای آگاهی صحرائشینان بر میلی قرار می‌داده‌اند. شرح اقسام وجوه‌العین هر ولایتی که بر این لوحه‌ها می‌نوشته‌اند و موعد ادای آنها و «کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر شتوی و صیفی» در تاریخ‌غازانی آمده‌است. در فرمان تصریح شده که در هر ولایت که به‌خوانین و شهزادگان و امرا داده شده یا به‌اقطاع به‌لشکر سپرده‌اند نیز این مقررات باید اجرا شود «تامتصرفان مذکور به‌دل‌خود متوجهات دیوانی زیادت ازان نتوانند ستد

واهل آن موضع نیز در زحمت نباشند»^{۱۷۵}.

رشیدالدین فضل‌الله بصراحت نوشته‌است که در روزگار مغل «کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایا را نه و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی‌یافت که رعیت»، آنگاه از اهتمام غازان در محافظت و رعایت رعایا و دفع ظلم از ایشان سخن می‌راند و خطابه‌های صریحی که در این باب با امرا و لشکریان می‌کرده‌است^{۱۷۶}.

مظالم ایلچیان

در حکومت مغولی يك دسته از عملة ظلم ایلچیان بوده‌اند. هریک از خوانین، شهزادگان، امرای اردو، شحنة و هرکس دستش به‌جایی بند بود به ولایات ایلچی می‌فرستاد. این فرستادگان نیز هرکار می‌خواستند بزور انجام می‌دادند. هرکس با دیگری خرده‌حسابی داشت با دادن چیزی به قدرتمندی برسر طرف خود ایلچی می‌برد و با او هرچه می‌خواست می‌کرد. کم‌کم عده ایلچیان در شهرها، یامها، راهها از مسافران زیادتر شد «چنان‌که همواره در هر شهری زیادت از صد و دویست ایلچی در خانه رعایا و ارباب فروآمده بودند»^{۱۷۷}. در منازل بین راه اسب گیر نمی‌آمد. ایلچیان علوفه و اسب و مال مردم را مصادره می‌کردند و در راه به‌دیگران می‌فروختند. راهزنان نیز برای پیش‌بردن مقصود خود و غارت کاروانیان بصورت ایلچیان درمی‌آمدند و کاروانها حتی ایلچیان را می‌زدند. گاه میان

۱۷۵- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۵۷-۲۶۷

۱۷۶- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۶۸-۲۶۹

۱۷۷- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۵۶

ایلچیان نزاع درمی گرفت و آنچه بدست آورده بودند از یکدیگر می ربودند. باکثرت ایلچیان قلابی، انجام دادن مأموریت ایلچیان حقیقی، از جمله وصول عایدات، متعذر بلکه محال بود بخصوص که دسته اول گاه دوست سیصد تاهزار سوار از دوستان و خویشان و هر جنس مردم به اسم نوکر با خود می بردند که مغلوب حریفان نشوند و در یامها اسب گیر بیاورند. رفتار ایلچیان در شهرها نیز پیش از این عرض شد. نتیجه همه این کارها فشار روزافزون به مردم بود که بر مال و جان خود ایمن نبودند.^{۱۷۸}

غازان ناگزیر شد چاره این کار را بکند. در هر سه فرسنگ یامی نهاد با پانزده سر اسب و آنرا به امیری سپرد و مخارجش را تأمین کرد که متعرض کسی نشود. یامچیان فقط در برابر فرمان مخصوص اسب به ایلچیان می دادند. اعزام ایلچی را محدود کرد که جز بضرورت نروند و آن هم از طریق که «نه دیه بینند و نه شهر» و دستور داد خبرهای فوری بوسیله مکتوب و پیکان سریع فرستاده شود و سرعتی نیز در امر ارتباطات پدید آورد. مخارج راه از خزانه به ایلچیان نقد داده می شد که از مردم چیزی نستانند و جز شخص غازان کسی حق نداشت به جایی ایلچی فرستد. بموجب یرلیغ «در شهرها ایلچی خانه ها ساختند و فرش و جامه خواب و مایحتاج ترتیب کردند تا آن جا فرو می آیند و وجهی معین کرد تا در عمارت ایلچی خانه صرف کنند» و مزاحم احدی نشوند. بدین ترتیب مردم از ستم ایلچیان رهایی یافتند.^{۱۷۹}

۱۷۸- تاریخ مبارک غزانی ۲/ ۲۷۴-۲۷۰ نیز رک : جامع التواریخ (ب) ۳۱۱-۳۱۲ :

اصلاحات مونگوقاآن

۱۷۹- تاریخ مبارک غزانی ۲/ ۲۷۴-۲۷۷، ۳۶۰

سوء استفاده از فرمانها و احکام

یکی از مشکلات مهم اداری و اجتماعی در روزگار مغل موضوع کثرت صدور برلیفها و پایزه‌ها بود. به روایت رشیدالدین فضل‌الله چنین رسم شده بود که «خلق عالم هر يك به امیری التجامی کردند و بر حسب ارادت خویش یرلیفی می‌ستدند». این فرمانها - که از طرف سلطان و دیگران در حالات مختلف صادر می‌شد و بستگی به مقصود درخواست‌کننده داشت - اکثر باهم متضاد بود. گاه اشخاص نویسندگان را می‌فریفتند و متن فرمان را بصورت مطلوب خود درمی‌آوردند. گاه بیتکچیان رشوه‌ای می‌گرفتند و بی‌دستور امرای بزرگ یرلیغ می‌نوشتند و مهر می‌زدند. و فور یرلیفها و نشر آنها در میان مردم موجب آمده بود که هر کس بنوعی از آنها سودجویید. در حقیقت تمشیت کارهای مملکت و رعیت به فرمانهای گوناگون منجر می‌شد و اختلافات بسیار بر روز می‌کرد. به همین سبب قضات نیز نمی‌توانستند مراعات را فیصله دهند زیرا مستندات با هم متفاوت بود. از این رو هر پادشاهی جلوس می‌کرد در صدد برمی‌آمد یرلیفهای پیشین را جمع کند. اعزام ایلچی برای این مقصود هم مخارج زیادی را موجب می‌شد و هم آزار مردمان را. دارندگان یرلیفها نیز با رشوه دادن و انواع وسائل می‌کوشیدند فرمان پیشین را ازدست ندهند. همین حال را داشت پایزه‌ها - که لوحه‌ای حاکی از ابراز عنایت ایلخان مغل به خواص بود.

غازان دستور داد یرلیفها فقط در حال هشیاری عرضه شود^{۱۸۰} تا

۱۸۰- خواجه نظام‌الملک طوسی نیز به این موضوع توجه داشته است، ر.ک: سیاست‌نامه

۱۱۱، تصحیح هیوبرت دارک، تهران ۱۳۴۰

فرمانی خلاف مصلحت و بی تأمل صادر نگردد. بعلاوه برای بررسی مجدد و اصلاحات لازم در آنها قبل از تمغازدن^{۱۸۱} مراحل معین کرد. مسؤولان امر نیز موظف شدند یرلیغ را ببینند و بر آن صحه نهند. متن فرمانها نیز در دفترهای سالانه ثبت می شد که هم خلاف فرمانهای پیشین حکمی صادر نگردد و هم در موارد اختلاف صورت اصلی فرمان موجود و محل استناد باشد. غازان تمفاها را ازدست بیتکچیان گرفت و محفوظ داشت. برای مقاصد مختلف مهرهایی ساخت که امکان هیچ تقلبی نباشد. چون ممکن بود بررسی فرمانها وقت بگیرد و کار مردم معوق بماند دستور داد متن مصوبی بسته به حوائج گوناگون برای یرلیفها قبلاً فراهم شود و در دفتر «قانون الامور» ثبت گردد تا بعد ازان احکام را بر وفق آنها بنویسند و اگر به اقتضای مورد زیادت یا نقصان چند لفظ لازم آید آن تغییر اندک را به عرض برسانند.

غازان پس از این دقتها در صدور و ضبط فرمانها، انواع پایزه ها را نیز با مشخصات متفاوت معین کرد که هر کس پس از انجام دادن مأموریت آن را پس دهد. آنگاه دستور داد همه یرلیفها - که پیش از این تاریخ صادر شده - باطل است مگر به دیوان دهند و دوباره تأیید شود. مهلتی شش ماهه نیز معین نمود که پایزه های کهن را تسلیم کنند. بدین ترتیب فرمانهای ناسخ و منسوخ و پایزه ها جمع آوری شد و راه سوء استفاده از آنها نیز مسدود گشت^{۱۸۲}.

۱۸۱- تمغازدن: مهرزدن

۱۸۲- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۹۱-۳۰۰؛ نیز ر.ک: جامع التواریخ (ب) ۳۱۰: اصلاحات

راهزنان

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که پیش از غازان مردم از دستِ راهزنان در راهها و سفرها ایمنی نداشتند بخصوص که جماعتی از اهل شهرها و روستاها با دزدان پیوستگی داشتند، برای آنان جاسوسی یا راهنمایی می‌کردند و اجناس دزدی را بفروش می‌رساندند. در دستگاههای حکومت نیز دزدان به‌حمایت گروهی مستظهر بودند. ضعف روحیه کاروانیان و تفرقه ایشان - که هنگام حمله دزدان یکدیگر را یاری نمی‌کردند - راهزنان را گستاخ‌تر می‌کرد. راهداران نیز بجای حفظ مال و جان مسافران با دزدان همکاری می‌کردند و قافله‌ها را به‌بهانه‌ای متوقف می‌داشتند تا دزدان آگاه شوند و بر سر راه روند. بدین ترتیب نه‌کسی در امان بود و نه کالایی به‌مقصد می‌رسید.

غازان دستور داد دزدان و همدستانشان را بیاسا رسانند و برای کسانی که ازحمایت کاروانیان در برابر دزدان خودداری کنند نیز کیفری معین کرد. امیری را برای اجرای این فرمان برگزید و گروهی را سخت مجازات نمود. راهداران معتبر را نیز در برابر باژ مختصری که بنسبت چارپایان می‌گرفتند^{۱۸۳} مسؤول قرارداد که «اگر قطع افتد هر راهدار که به آن موضع نزدیکتر باشد دزد را بدست آورد و الا ازعهده مال بیرون آید». درراهها نیز میلهایی به‌سنگ و گچ ساخت و لوحی با ذکر عده راهداران آن موضع و شرایط یاسا به‌نام لوح عدل، تاهرکس نتواند مانند سابق بهرجا بخواهد بعنوان راهدار بنشیند و از مردم چیزی بستاند. مقررشد در ديه‌ها

۱۸۳- «بهر چهار سر درازگوش که بار بسته کاروان باشد نیم آقچه و بهر دوسر شتر

نیم آقچه». آقچه: زر یا سیم مسکوک

هرجا در حوالی آن دزدی هست، کاروانیان در خیل‌خانه‌ها فرود آیند که مصون باشند. امیری نیز مأمور این مهم شد که اسامی همه راهداران در نزد او بود و قریب ده هزار تن از لشکریان به این کار مشغول شدند که مسافران ایمن باشند. اندک‌اندک آسایشی پدید آمد و اگر سرقتی صورت می‌گرفت دزدان و اموال را بدست می‌آوردند و بیاسا می‌رساندند^{۱۸۴}.

ناامنی در شهرها

در حکومت مغول که قانون زور حکمفرما بود در شهرها نیز مردم امنیتی نداشتند. حتی کار باج‌گرفتن و زورگفتن به جایی رسیده بود که به قول رشیدالدین فضل‌الله «هر بزرگ معتبر صاحب‌ناموس و خواجه که در بازار رفتی بجهت معامله‌ای و استحمام، چند خربنده پیرامن او درمی‌آمدند و می‌گفتند که مارا چندین زر بایدداد که امروز وجه شاهد و شراب و مطرب و نان و گوشت و حوائج و دیگر مایحتاج ما باشد بکار می‌آید و ترا می‌بایدداد و اگر ندادی یا عذرگفتی سفاهت می‌کردند و عاقبة الامر یا زر می‌ستدند یا اورا بسیار می‌زدند و بسیار بودی که زرنداشتی و قرض بایستی کرد و زر و عرض و ناموس رفته از بازار بیرون بایستی آمدن». بر سر بازارها دسته‌دسته شتربانان، قاصدان، پیکان و دیگران ایستاده اشخاص را بدین ترتیب در روز روشن لخت می‌کردند و به روایت رشیدالدین «تمامت به‌خوانین و شهزادگان و امرا تعلق داشتند» و کسی از بیم ایشان جرات اعتراض و مقاومت نداشت. در عیدها و مراسم این دسته باچارپایان آراسته به درخانه بزرگان می‌رفتند. اگر صاحبخانه حاضر بود آنچه

می‌خواستند باصرار می‌گرفتند «و صد هزار هرزه و هذیان می‌گفتند و دشنام می‌دادند تا زیادت بستانند و بالضروره هم عرض می‌بردند و هم چیزی می‌ستدند». اگر صاحبخانه نبود آنچه بدست می‌آوردند می‌بردند و پیش شراب فروشان به‌گرو می‌گذاشتند. جامه‌هایی را که ربوده بودند می‌پوشیدند. صاحبخانه بعد بایست چند برابر پول می‌داد تا اثاث و لوازم خود را بازگیرد. «هر سال پنج‌شش‌روز پیش‌ازان روزهای معهود و پنج‌شش‌روز پس‌ازان هیچ‌آفریده در میان راه‌ها نیارستی‌گذاشت که او را در پیچیدندی و هرچه لایق چنان‌قوم باشد با وی کردند و بدین شیوه‌ها بر در دکانها گردیدندی و از دست بی‌راهی ایشان بازار عاطل شدی».

نکته قابل‌ملاحظه آن‌که ارباب قدرت از حرکات بی‌رسم نوکرانشان لذت می‌بردند. کم‌کم دیگر اشخاص مفتخوار هم به خربندگان و شتربانان و پیکان پیوستند و «بر هر خربنده‌ای ده بیکار و رند و آتش‌رانی جمع می‌گشتند و به‌جایی رسید که دفع و تدارک آن از جمله مشکلات بود». غازان ناگزیر دستور داد «هر خربنده و شتربان و پیک که از کسی چیزی خواهد او را بیاسا رسانند» و در عیدها و نوروزها هر وقت که آواز جرس و درای شتران و استران ایشان بلند می‌شد، به‌چماق سرودست و پای این‌گروه را می‌شکستند. به‌عموم مردم هم اعلام‌شد که چیزی به‌خربندگان و شتربانان و پیکان و دیگران ندهند. بدین شیوه «عالم از شر ایشان ایمن گشت» ۱۸۵.

در شهرها مفاسد دیگر نیز کم نبود. شراب‌نوشی و بدمستی در معابر رواج داشت. مستان به‌نزاع می‌پرداختند و یکدیگر را مجروح و گاه هلاک

می‌کردند. فسق و فجور و لواط رواج داشت. در شهرهای بزرگ زنانِ فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهها و خانه‌های هرکس در ملا عام می‌نشاندد. کنیزکان را که از اطراف می‌آوردند به خراباتیان می‌فروختند که بهای بیشتر می‌دادند و آنان را باجبار و اکراه به کار بد وامی‌داشتند. بدین سبب است که غازان یرلیفی صادر کرد و مستی کردن در معابر را ممنوع داشت. هرجا مستی می‌دیدند می‌گرفتند و او را برهنه می‌کردند و در میانه بازار بر درخت می‌بستند که مردم بر او بگذرند و متنبه شود. درضمن کسی مجاز نبود به تفحص در خانه اشخاص برود تا مبادا عوانان راهی برای زحمت مردم پیدا کنند. در منع فسق و فجور و لواط هم دستورها داد. در فرمانی دیگر نوشت: «خرابات نهادن و زنان فاحشه نشانیدن اصلاً کار محظور و مذموم است و دفع و رفع آن از واجبات و لوازم لیکن چون از قدیم الایام باز جهت بعضی مصالح در آن باب اهمال نموده‌اند و آن قاعده مستمر گشته دفعه واحده منع آن متمشی نگردد بتدریج سعی باید نمود تا بتائی مرتفع گردد». اما فروش کنیزکان را به خرابات - در صورت عدم تمایل آنان - منع کرد و بخصوص مقرر داشت زنانی را که می‌خواهند از خرابات بیرون آیند مانع نشوند و «ایشان را در هرپایه و هرجنس قیمتی معین فرمود تا بدان بها ایشان را بخرند و از خرابات بیرون آرند و به شوهری که اختیارکنند بدهند»^{۱۸۶}.

ضعف پول

مشکل اقتصادی دیگری که مردم با آن روبرو بودند اختلال عیار زر

۱۸۶- تاریخ مبارک غازانی ۱۷۵/۲، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۶۴؛ مکاتبات رشیدی ۹۰، تصحیح

و نقره و تفاوت مسکوکات در جاهای مختلف و سوءاستفاده‌ها از این کار بود چندان‌که پول نقد ارزش و اعتبار خود را ازدست داده بود و «بازرگانان از راه ضرورت به قماش تجارت می‌کردند». هرکس پولی در دست داشت به‌کمتر از ارزش واقعی آن می‌توانست آن را بکار برد آن‌هم به‌هزار زحمت بخصوص در روستاها و صحراها که مردم در معامله با مسکوک تردید می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله نوشته‌است که غازان فرمان داد در تمام ممالک سکه‌هایی واحد با نام خدا و رسول و نشان خاص به‌نام او زدند. عیار سکه‌های رایج را یکسان کرد و در این باب دقت بسیار نمود. زرو نقره مفشوش و سکه‌های دیگر را جمع‌آوری کرد. در نتیجه پول ارزش خود را بازیافت و معاملات با آن رواج گرفت.^{۱۸۷}

آشفته‌گی در معاملات

نظیر چنین مشکلی در مقیاس اوزان از قبیل پیمانه و قفیز و تفار و غیر آن و نیز در میزان طول یعنی گز بود. اختلاف مقیاسات مشکلات بسیاری را در معاملات بوجود آورده بود. معامله‌گران به‌غریب و کسانی که زور نداشتند ظلم می‌کردند و قوی‌دستان هر چیز را «به‌زخم چوب تمام و زیادت نیز می‌ستدند». رشیدالدین پس از بیان این معایب و ضررهای ناشی از آن، فرمان غازان را - که در باب این هر دو موضوع صادر شده - نقل کرده‌است. این فرمان خواندنی است بخصوص دقایقی که در آن مورد ملاحظه قرار گرفته‌است. بموجب یرلیغ غازان مقرر شد وزن تبریز در همه‌جا معمول گردد. سنگهایی از آهن به‌وزنهای مختلف معین شد که هر یک دارای مهر و نشان خاص بود. پیمانه‌ها در همه‌جا یکسان گشت. کیله‌های ده‌مینی برای انواع جوبات

جداگانه رایج گردید زیرا «بعضی از بعضی سبکتر و سنگین ترست». گزِ تبریز نیز ملاک عمل قرار گرفت. همه واحدها و مقیاسات مذکور به نشانها و مهرهای خاص مشخص شد که فقط آنها مجاز باشد و کسی نتواند چیزی از خود بسازد و تقلب کند^{۱۸۸}.

رسم اقطاع

از موضوعات قابل مطالعه در تاریخ ایران یکی رسم اقطاع است و اثرات اقتصادی، کشاورزی و اجتماعی آن^{۱۸۹}. رشیدالدین فضل الله در باب اقطاع در روزگار غازان اطلاعات سودمندی به قلم آورده است. قبل از غازان لشکر مغول مرسوم و حقوقی نداشتند. تهیه سلاح هم باخودشان بود و هنگام صلح مالیات نیز می پرداختند. بعدها از جمله در اوائل عهد غازان برای لشکریان حواله هایی به ولایات صادر شد. مغول برای وصول حواله ها شدت عمل و خشونت بخرج دادند و بر رعایا ستم می کردند. از طرفی حکام و متصرفان نیز حواله را بموقع نمی پرداختند. در نتیجه بر آنها در دست لشکریان می ماند یا آنها را به نیمه بها به ایداجیان می فروختند. مردم گرفتار ظلم می شدند و به لشکر هم چیزی نمی رسید. چهارپنج ساله اول حکومت غازان نیز وضع به همین منوال خراب بود. دستور او - که ارتفاع هر ولایت را در انبار ریزند و به شحنة ولایت بسپارند تا حواله ها را نقد بدهد - نیز مشکلی را نگشود. لشکریان اظهار

۱۸۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۸۶-۲۹۱

۱۸۹- رن: Lambton (Ann k.S.), The Evolution of the Iqtā'in Medieval

Iran : Iran (Journal of Persian Studies), vol. 5, pp. 41-50, 1967.

بی چیزی می کردند و بهر بهانه بخصوص هنگام لشکر کشیها مردم را آزار می دادند و چیزی می گرفتند ، هر که زورش بیشتر برخوردارتر . غازان به سال ۷۰۳ هـ. بموجب فرمانی ولایاتی را که محل ییلاق و قشلاق سپاهیان بود به اقطاع به هر هزاره داد تا همگان بیک نسبت بهره مند شوند. در فرمان غازان جزئیات مقررات اقطاع مذکورست از سهم رعیت و چریک و دیوان و حقوق آب و زمین و مرتع و غیره. بخصوص تأکید شده که «رعایای هر دیه در موضع خود زراعت کنند» تالشکریان به اسم آن که زمین اقطاع ایشان است رعایا را اسیر خود ندانند و نیز رعایت احوال ایشان و حقوق مردم دیه های مجاور بکرات سفارش شده است. بموجب همین فرمان صدور هر نوع براتی به اقطاعات ممنوع شد. حصه هر هزاره بتوسط اهل خبرت به صده و دهه تقسیم و به افراد تسلیم شد و در دفترها ثبت گردید . در مقابل هر یک نفر چریک موظف بود پنجاه من تبریز محصول به انبار خاص تحویل دهد. برای تشویق اقطاع داران به آبادانی مقرر گردید هر سال زراعت هر کس بررسی شود تا آن کس که در عمران کوشیده مورد لطف قرار گیرد و کسانی که تقصیر ورزیده اند مؤاخذه شوند. زمینهای واگذاری قابل فروش و بخشش نبود. در صورت فوت کسی برای تفویض حصه او به دیگران صورتهای مختلف پیش بینی شده بود. زیادت طلبان و کسانی که حساب عایدی خود را درست عرضه نمی کردند و نیز دیگر تخلف کنندگان مجازات می شدند. مقصود از صدور این فرمان از یک طرف چشم و دل لشکر را سیر کردن بود و بی نیاز کردنشان از حواله های خزانه و مصون داشتن مردم از تعدیات ایشان، و از طرف دیگر تشویق به کشاورزی و زراعت و آباد کردن نواحی مملکت^{۱۹۰}.

اقطاع دادن به لشکریان دست‌آورد را برای اصلاحاتی در امور سپاه مغل و تازیك گشود. پادگانهایی در جاهای مختلف ایجاد کرد تا در مواقع ضرورت محتاج لشکرخواستن از نواحی دوردست نباشند. در سرحدات قوایی مستقر نمود و همراهی و اقطاع داد. برخی از افراد مغل فرزندان دیگر خانواده‌ها را به اسیری می‌گرفتند و می‌فروختند یا از بی‌چیزی فرزندان خود را بفروش می‌رساندند. غازان از سر غیرت دستور داد اینان را بخرند و قریب يك تومان (ده هزار نفر) شدند و لشکری خاص از ایشان بوجود آمد^{۱۹۱}.

ترویج کشاورزی و مسئله زمینهای بایر

غازان علاوه بر آن که از طریق اقطاع دادن ولایات به لشکریان درصددِ عمران برآمد به کارهای دیگری نیز در این زمینه دست‌زد. بخصوص که در استیلای مغل همه بلاد ویران شده بود. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالك خراب‌تر از آن که در این سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مغل آن‌جا رسیده چه از ابتدای ظهور بنی‌آدم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیز خان و اوروغ او مسخر کرده‌اند و در تحت تصرف آورده میسر نگشته و چندان خلق که ایشان کشته‌اند کس نکشته بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالك از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و در این عهد هارگز کسی در بند آبادان کردن آن نبوده»^{۱۹۲}. وضع کشاورزی

۱۹۱- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۱۰-۳۱۲

۱۹۲- نویسنده جهانگیری اسکندر و چنگیز را مقایسه می‌کند و می‌گوید اسکندر به

در ولایات بسیار خراب بود. رعایا بی‌چیز بودند و نمی‌توانستند به‌گاو و تخم خود زراعت کنند. بذری اندک را که از دیوان می‌گرفتند وقت گرانی غله خرج می‌کردند و کسی در فکر بی‌چیزی و نیازمندی ایشان نبود. این وضع هم به‌رعایا زیان می‌رساند و هم به‌دیوان. غازان برای حل این مشکل مبلغی از عوائد حاکم و مقاطع را برای تقاوی اختصاص داد و سهم ایشان و حصه دیوان را از قرار سه‌یک معین کرد. نخست بعضی از متصرفان به‌گمان آن‌که وضع مانند سابق است نه به‌گاو و تخم دادن توجهی کردند و نه به‌فکر آن بودند که سهم دیوان را باید داد. از این‌رو بهانه‌ها آوردند که مسموع نیفتاد. کم‌کم دستور غازان اجرا شد. در جاهایی هم که متصرفان بحیله بذرا تلف کرده بودند دوباره به‌زارعان تخم دادند. بمرور آبادانی و ارزانی پدید آمد.

درمورد دواب و طیور هم - که به‌هرکس سپرده بودند و به‌دیوان تعلق داشت - قرار بر سه‌یک نهادند. با تدبیر اخیر دواب و طیور مردم هم

→

هرجا می‌رسید مردم زود تسلیم می‌شدند و او آن ناحیه را می‌گشود و می‌گذشت. بعلاوه عمرش کوتاه بود و فرزند و ذریه نداشت. ازین‌رو پس از رفتن او نواحی مفتوحه دوباره به‌حال اول برمی‌گشت. ولی چنگیز کشورهای وسیعی را بتدریج مسخر کرد و پس از او فرزندانش کار وی را تکمیل کردند و «بسیار خلق ولایات باطول و عرض را چنان قتل کردند که بنا در کسی بماند ... شهرها و دیه‌های خراب که خلق مشاهده می‌کنند زیادت‌تر از آن است که حصر توان کرد». سپس رشیدالدین از برخی آبادانیهای هوس‌آمیز هولاگوخان و آباقاخان وارغون خان و گیخاتو یاد می‌کند که هرجا خواستند بنائی بسازند، باوجود صرف اموال بی‌حساب و خراب کردن دیگر ولایات بدان واسطه، «یکی از آن مواضع آبادان نشد و به‌جایی نرسید»،

تاریخ مبارک غازانی ۳۴۹/۲-۳۵۱

از تصرف عمال حکومت مصون ماند بخصوص هنگام رفت و آمد مأموران و ایلخانان در ولایات. پیش از این هر کس از اعضای دیوان، دراز گوش و چارپایان مردم را بی محابا می برد و هر سال بر سر این کار «چند هزار رعیت را سر و دست و پای می شکستند». در نتیجه رعایا از بزرگری و کار کردن بازمی ماندند. قوشچیان نیز مرغ و کبوتر مردم را می گرفتند^{۱۹۳}. اما پس از فرمان غازان

۱۹۳- مظالم قوشچیان و پارسچیان (پارس: جانوری کوچکتر از پلنگ، یوز) در روزگار مغول خود داستانی است مفصل. جمعی از افراد جانوردار بودند و به فرمان امرای قوشچی و پارسچی در اقطار مملکت، برای ایلخان جانور می گرفتند. در هر ولایتی وجوهی به اسم علوفه و جامگی برایشان مقرر بود. ولی این گروه به این بهانه به ضرب چوب هر چه می توانستند از مردم و رهگذران می گرفتند و نیز چارپایان شان را می بردند. «به هر ده که می رسیدند جهت خورش خود و طعمه جانور علی حده گوسفند و مرغ می ستدند و جهت چهارپایان گاه و در راه هر کرا می دیدند می غارتیدند». با این همه جانورانی را که می گرفتند بیشتر به دوستان و آشنایان خود می بخشیدند. رشیدالدین فضل الله می نویسد: «در هر ولایت که سرگشته ای در صحرائی جانوری بگرفتی یا بخردی و خواستی که بدان بهانه یرلیغی ستاند که جانوردارست یا ترخان باشد و بر مردم زور و زیادتی کند و موجب علفه و علوفه گیرد، بیاوردی و هر سال چندین قوم بیامدندی و دوسه جانور که بیاوردندی یرلیغ می ستدند که جانوردار باشند و موجب علفه معین کرده بازگشتندی». کسی جرأت نداشت دور و بر خیمه و خانه جانورداران بگردد. اندک اندک این جماعت چندان قدرت یافته بودند که در همه کارها مداخله می کردند و مخالفان را به تجاوز به غرق شکارگاه و شکستن پر جانوران متهم می کردند و می آزدند. جروستم این گروه غازان را واداشت که نخست تعداد لازم قوش و یوز را محدود و معین کرد و نیز عده قوشچیان را در هر ولایت منحصر به افرادی خاص نمود و برای هر یک بنسبت جانورانشان وجوهی مقرر داشت و هر نوع

در هر جا چهارپا برای رفع حاجت و مرغ و کبوتر برای مصرف مطبخ و جانور، هم از آن دیوان وجود داشت. مجموع این اقدامات رعایا را از برخی مشکلات آسوده کرد و عمارت و زراعت رونق گرفت^{۱۹۴}.

فراوانی زمینهای بایر در نواحی مختلف مملکت - چه املاک خالصه و چه ملك مردم - هم سبب گرانی و دشواری معیشت عموم بود و هم موجب نقصان عواید دولت. کسی نیز برای عمران و زراعت تأمینى نداشت چه ممکن بود ملكى آباد شود و بعد آنرا بازگیرند. غازان در این باب نیز به اصلاحاتی پرداخت. نخست بموجب یرلیفی زمینهای خالصه را که بایر بود به سه دسته تقسیم کرد: قسم اول آنها که آب و جویش موجود و آبادتر می نمود و خرج کمتر لازم داشت، قسم دوم آنچه عمارت آن متوسط بود، و قسم سوم آنچه خراب تر و آبادکردنش دشوارتر بود. برای تشویق زراعت در هر يك از این املاک، سال اول همه را از حقوق دیوانی معاف داشت. در سالهای بعد بسته به حدود بهره برداری، سهم زارع و حق السعی و حصه دیوان را در هر يك از سه قسم مذکور بتفاوت تا سه سال معین کرد و «شرط فرمود که این حصه حقوق به اسم خراج می رسانند». تسهیلاتی نیز فراهم

→

تجاوز به مال مردم را منع کرد. بدین ترتیب هم دیوان را سرفه ای حاصل شد و هم صیادان و قوشچیان مدعی و سودجو از میان رفتند. مواجب قوشچیان ملازم حضرت و مخارج جانوران در عهده ایشان را نیز سالانه به مقدم ایشان دادند. مردم هم چون از این ترتیب آگاه شدند دیگر چیزی زیادت نمی دادند. رشیدالدین فضل‌الله با واقع بینی درباره قوشچیان و پارسچیان نوشته است: «هر چند از گرگدگوسفندی نیاید لیکن ظلم ایشان عظیم کم شده»

تاریخ مبارک غازانی ۳۴۱/۲-۳۴۵

۱۹۴- تاریخ مبارک غازانی ۳۴۶/۲-۳۴۹

آورد و مقرر داشت «هرکس آنچه آبادان کند ملک او باشد و مؤبداً بر او و فرزندان او مقرر و مسلم باشد و اگر خواهد به دیگری فروشد بیع آن جایزست.... بعد از آن فرمود که چون در ممالک حزر^{۱۹۵} و مقاسمه باطل گردانیم حصه دیوانی بایرات نیز بموجبی که در هر ولایت مبصران بقیاس تعیین کنند مقرر و معین گردانند تا به اسم خراج می‌رسانند و عوانان و ظالمان را دست‌آویز حزر و مقاسمه و تکثیر بر رعایا نباشد و آن زحمات بکلی منقطع گردد». در هر ولایتی نیز یک‌دو بزرگ معتمد را منصوب کرد و اصل یرلیغ شرط‌نامه به ایشان داد تا آن را چنان که هست به اطلاع عموم برسانند و هرکس خواهد بدین منوال به عمران و زراعت بپردازد. آنگاه برای تمرکز دادن کلیه این امور «دیوان خالصات» را ایجاد کرد.

در مورد آباد کردن املاک بایر نیز دستور داد «هرچه در این نزدیکی آبادان بوده... هرکس که خواهد عمارت کند با خداوند آن مشورت کرده معمور گرداند و آنچه قدیم البوارست بی‌مشورت هرکس که خواهد آبادان کند و چون مالک آن از راه شرع و شهرت تمام که به ملکیت او بوده بادید آید برقرار بر عامر مقرر باشد لیکن مقدار آن که بازدهد همان بود که در قسم دیوانی یاد کرده شد. اما از آن جمله که باز می‌دهد یک نیمه به مالک رساند و یک نیمه به دیوان». این قرار مربوط به ولایاتی است که ده یک به دیوان می‌داده‌اند در ولایاتی که چنین نبوده تمام آن حصه به مالک تعلق می‌گیرد. در هر حال مالک حق اعتراضی به آباد کننده نداشته است زیرا وی همان حکم را داشته که آباد کننده دیوانی.

غازان مواضع خرابی را که در یورتهای مغولان بود بشرط آباد کردن

تابع حکم دو قسم مالکی و دیوانی قرارداد ولی چون مغولان مستولی بودند و خوی آنها را می‌دانست که اسیران و بندگان را به بیگاری خواهند گرفت و رعایا بیکار و محروم خواهند ماند، در شرایط مربوط به آنها احتیاطی بلیغ کرد.

غازان دستور داده بود از بایرات هر ولایت صورت‌برداری کنند و پس از تفویض آنها به اشخاص، هر دو سال یکبار رسیدگی کنند که تا چه حد آباد شده یا ویران مانده؟ یا اگر برخی از نواب بعضی از این گونه اراضی را برای خود برداشته یا با کسی شریک شده‌اند و حصه دیوانی او را در دفاتر نیاورده‌اند، معلوم شود. به روایت رشیدالدین فضل‌الله این چاره‌گریها در توسعه عمران مملکت و آباد شدن املاک بایر مؤثر افتاد. محصول افزایش یافت و در معیشت مردم گشایشی حاصل شد^{۱۹۶}.

آبادانی و عمارت

حکایت دوازدهم مربوط است به علاقه غازان به عمارت و آبادانی. البته اجداد او هم به این کار رغبتی نشان داده‌اند ولی به قول نویسنده «هر کجا بنیادی نهادند مبالغی اموال بر آن صرف شد و از ولایات وجوه تا بقور^{۱۹۷} و چهارپای و آلات و مزدور می‌آوردند و خلایق را زحمات می‌رسید و اکثر تلف می‌شد و کسانی که بر سر آن می‌بودند اللیلة حبلی می‌گفتند و مال از میان می‌رفت و زیادت عمارتی میسر نمی‌شد و آن نیز

۱۹۶- تاریخ مبارک غازی ۲/ ۳۵۱-۳۵۶؛ نیز رک: مکاتبات رشیدی ۱۷۹ دستور

رشیدالدین فضل‌الله در باب عمارت کردن زمینهای بایر

۱۹۷- تابقور tābyūr لغتی است مغولی بمعنی فرع خراج (فرهنگ فارسی)

که کردند بر بنیاد نبود و به اندک زمانی خراب گشت»^{۱۹۸}. غازان بر سرِ عمارتها، «خواجگان معتبر و نویسندگان درست قلم و معماران مهندس» را نصب می کرد. در تعیین قیمت مصالح اهتمام تمام می نمود. بر هر بنائی اشخاص امین را می گماشت که آلهای بد بکار نبرند یا از گچ و ساروج چیزی کم نکنند و خاك در آن نیامیزند؛ و نیز تمام آلات و چوب و آهن را به قیمت معین به مقاطعه می داد. بدین ترتیب آنچه او می ساخت استوار و دیرپای بود.

آنگاه مؤلف از آبادانیهایی که بتوسط غازان صورت گرفته سخن می گوید مانند ایجاد نهر غازانی در ولایت حله و بردن آب آن به کربلا و نتایج حاصل ازان ونهرها و کاریزهای دیگر، رونق گرفتن کارهای ساختمانی و اشتغال مردم بدان و بالارفتن قیمت خانه و باغ، دستور ساختن بارویی جدید در تبریز که همه خانه ها و باغهای شهر را فراگیرد، و پیش بینی افزایش جمعیت تبریز در سالهای بعد و احتیاج به عمارات دوسه طبقه، ساختن غازانیه در ناحیه شنب (شام) در مغرب تبریز، ساختن کاروانسراها و باراندازها بر هر دروازه تبریز برای رفاه حال تجار، آوردن نهال و بذر انواع درختان میوه دار و ریاحین و حبوبات بتوسط ایلچیان از همه ممالك به تبریز و کاشتن و به ثمر رساندن آنها^{۱۹۹}، ایجاد حمام و مسجد در همه دیه های مملکت و وقف کردن عواید گرمابه بر مخارج هردو^{۲۰۰}.

۱۹۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۰۱-۲۰۲

۱۹۹- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۰۲-۲۰۷؛ نیز رك: ۲/۳۵۱

۲۰۰- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۲۴-۳۲۵

بلای رباخواران

از معاملات رایج دوره مغول یکی زر به سود دادن بود. این کار از نظر اقتصادی و نیز نتایج و زیانهای اجتماعی که ببار می‌آورد قابل مطالعه است. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد آغاز این کار ازانجا شروع شد که در روزگار آباقاخان گروهی چند دست سلاح و برخی چند رأس اسب به نزد او آوردند و به سود فروختند. این منفعت دیگران را برانگیخت که به این گونه معاملات دست زنند و اگر خود سرمایه‌ای ندارند، زر به سود بگیرند و بدین مصرف رسانند. بدین طریق جمعی - «که فی‌عالم الله هیچ‌نداشتند» - با پول و قرض ربی گرفتن و فروختن جنس از جمله ممولان شدند. ثروت چشم‌گیر اینان هزاران تن از مفلسان فرصت‌جوی را برانگیخت. این دسته هم قرض نزولی می‌کردند. سر و لباس خود را می‌آراستند و با رشوه‌ای به امیری دادن رسیدی می‌گرفتند که مثلاً یک هزار دست سلاح مکمل تحویل داده‌اند. بیتکچیان رشوه‌خوار هم با دریافت حق السکوت حواله به ولایات می‌نوشتند. بدین ترتیب با شرکت و تقلب ممولان و حواله‌نویسان و حواله‌پردازان حتی جعل یافته‌ها^{۲۰۱} به خط مغولی همه به دزدی و ارتشاء سرگرم شدند. کار به جایی رسید که صورت اجناس فروخته شده بمراتب بیش از موجودی کل سپاه و خزانه بود. امرا و ارکان دولت همه حق السکوت خود را می‌گرفتند. معامله‌گران دزدپیشه با پرداخت اندک چیزی به امیری و خاتونی خود را در پناه حمایت او قرار می‌دادند. مطالبات سوداگران چندان دروغی و واهی بود که وقتی خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان به آنان پیشنهاد کرد که «بهر یک هزار، دویست دینار از پادشاه بستانم و میان ما

۲۰۱ - یافته: قبض وصول

مناصفتی باشد چون به هر هزار دینار نیم دینار خرج نکرده بودند جمله راضی شدند». سرمایه‌داران و رباخواران - که بواسطه تأخیر بدهکاران از سود و سرمایه مأیوس شده بودند - باز بر سر شوق آمدند و تقاضای وامخواهان را بیش از پیش اجابت کردند. جعل یافته‌ها دوباره شروع شد و افزونی گرفت. در نتیجه علی‌رغم تصور صاحب‌دیوان - که می‌خواست جلور این معاملات را بگیرد - تدبیرها باطل شد.

در این میان سرمایه‌داران و رباخواران از همه بیشتر سود می‌بردند. اندک‌اندک با معامله‌گران دروغی شریک شدند. برای وصول حواله‌ها از خاتونی یا شاهزاده‌ای ایلچی می‌گرفتند و به ولایات می‌رفتند. حکام ولایات نیز «به طمع آن که تاجنسی که ده دینار ارزد به سی و چهل دینار بدهند و به خزانه نقد باید داد کمرهای مرصع و مروارید و دیگر اجناس به‌بهای گران به ایشان می‌دادند و ایشان نیز می‌ساختند چه اگر سنگ و سفال در وجه آن معاملات نمی‌ستدند رایگان داشتندی و بدان سبب ایشان نیز آن مرصعات را به‌بهای اندک می‌فروختند و به محقر چیزی بهره‌ن می‌نهادند و به شومی آن حرکت قیمت جواهر بشکست و بکلی کاسد گشت».

این وضع در عهد احمد و ارغون‌خان و گیخاتو ادامه داشت. «کسانی که در این مدتها زر به سود می‌دادند اکثر مغول و اویغور بودند». بیچاره بدهکاران مسلمان که سرنوشتشان در دست رباخواران مغول می‌افتاد. حتی به روایت رشیدالدین فضل‌الله «گدایان سیاه‌کار چون ده‌ساله عمر مفلسانه به دروزه تنعم مالکانه بدل می‌توانستند زر به سود می‌ستدند و به خدمتی می‌دادند و حاکمی ولایت می‌ستدند و به مناصب ملوک و سلاطین معتبر می‌رسیدند». بدیهی است حکومت این گروه توأم بود با غارت رعایا به‌عنوان گوناگون و رشوه به‌اصحاب دیوان و بیتکچیان دادن که مانع

نشوند و سکوت ورزند .

در وزارت صدرالدین چاوی - که به قول رشیدالدین فضل‌الله گاوی به‌گوشی می‌فروخت - این مفسد افزایش یافت. مطالبات و اموال دیوان مورد معامله قرار می‌گرفت. مثلاً سودجویان از سرمایه‌داران، ده‌دینار را به بیست دینار به قرض می‌گرفتند و آنرا در برابر سی دینار مال دیوانی به وزیر می‌دادند. به همین نحو رباخواران و واسطه‌ها و وزیر کیسه خود را پر می‌کردند به ضرر دیوان و خزانه . کم کم همه قرض‌دار سرمایه‌داران رباخوار شدند حتی دولت و دیوان و همه متنفذان نیز با ایشان همکاری می‌کردند .

رشیدالدین فضل‌الله در ضمن بیان انواع معاملات حيله‌گرانه و مفسد مالی و اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن ، می‌نویسد سرانجام غازان به سال ۶۹۸ هـ . فرمانی صادر کرد و رباخواری و هر نوع معاملات مزورانه را منع کرد. بعضی بهانه آوردند که این محدودیت موجب رکود دادوستد خواهد شد یا پس از این حاجات خزانه به پول نقد تأمین نخواهد گشت. مشکلات دیگری را نیز طرح کردند ولی غازان از قرض به ربیع دادن و بعضی تلبیسها که خواستند کرد بشدت جلوگیری نمود و سرمایه‌داران را تشویق کرد که سرمایه خود را در آبادانی و زراعت و تجارت بکارندازند. در نتیجه معاملات صورت طبیعی و سالم پیدا کرد و مردم بهتر به کسب معیشت پرداختند و از خدمات رباخواران و دستیارانشان آسایشی یافتند^{۲۰۲} .

فساد حکومت مغول

گمان می‌کنم با آنچه عرض شد فساد دستگاه مغول بحد کافی بیان

شده باشد. همه این نکات در آثار رشیدالدین فضل الله مندرج است. در دولت مفعولی همه از عالی و دانی رشوه می گرفتند و دزدی و سوء استفاده رواج داشت. وزیری^{۲۰۳} جواهراتی را که برای قویلای قاآن آورده بودند بدو نداد و خود تصرف کرد و جان بر سر این کار نهاد^{۲۰۴}. امرا و وزرا بسیاری چیزها را به چند برابر بهای واقعی از فروشندگان برای دیوان می خریدند. بازرگانان و دلالان هم حصه ای از فروش خود را به آنان می دادند^{۲۰۵}. صدرالدین زنجانی به مقربان گیخانوخان مالی وافر پیشکش کرد و وعده ها داد تا در رسیدن او به وزارت بکوشند^{۲۰۶}. هر کسی به منصبی می رسید همه کسان و اطرافیان خود را به نان و نام می رساند چنان که صدرالدین زنجانی نیز چنین کرد^{۲۰۷}. مکاتبات رشیدی خود نموداری است که چگونه رشیدالدین فضل الله در دوران وزارت حکومت همه نواحی مهم را به پسران و بستگان و برکشیدگان خود سپرده بوده است و در حقیقت خانواده او به نام ایلخان فرمان می رانده اند^{۲۰۸}.

۲۰۳- سنکه اویغور

۲۰۴- جامع التواریخ (ب) ۵۲۲، ۵۲۴-۵۲۵

۲۰۵- از جمله ر.ک: جامع التواریخ (ب) ۶۱۴-۶۱۵

۲۰۶- تاریخ مبارک غازانی ۸۵/۱-۸۶

۲۰۷- تاریخ مبارک غازانی ۸۶/۱

۲۰۸- ر.ک: مکاتبات رشیدی: مکتوب چهارم ۹، مکتوب پنجم ۱۰، مکتوب ششم ۱۲،

مکتوب هفتم ۱۵، مکتوب نهم ۱۹، مکتوب دهم ۲۲، مکتوب یازدهم ۲۷، مکتوب چهاردهم ۳۴، مکتوب هفدهم ۵۲، مکتوب نوزدهم ۵۶، مکتوب بیستم ۷۰، مکتوب بیست و یکم ۷۸، مکتوب بیست و دوم ۹۳، مکتوب بیست و هفتم ۱۴۵، مکتوب سی و چهارم ۱۸۳، مکتوب سی و نهم ۲۴۶، مکتوب چهل و دوم ۲۴۷،

ثروتی که وزرا و حکام گرد می‌آورده‌اند افسانه‌ای و اعجاب‌انگیزست. هر قدر بناهای عام‌المنفعه و آبادانیها و خیرات و صلوات و بخششهای برخی از آنان را بیادآوریم باز این نکته را از خاطر نمی‌برد که این همه املاک و دارایی و زروسیم را نمی‌توان از راه مشروع بدست آورد. یکی از بهترین نمودارهای این گونه ثروتهای هنگفت نامه‌ای است که رشیدالدین فضل‌الله «درحالت مرض هالك» به مولانا صدرالدین محمد ترکه نوشته و درباب فرزندان خود و میراثش وصیت کرده است. این نامه نشان می‌دهد که در حقیقت در سرتاسر ممالك ایلخانی از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ولایتی نیست که در آن رشیدالدین قریه‌ها و املاک فراوان نداشته^{۲۰۹}. خودش می‌گوید: «اما بساتین مکروم و مشجر که در ولایات واقع است از حیّز حد و مرکز عد بیرون است». سی هزار اسب، ده هزار شتر، پانصد

→

مکتوب چهل و سوم ۲۵۹، مکتوب چهل و چهارم ۲۶۲، مکتوب چهل و نهم ۲۹۶، مکتوب پنجاه و یکم ۳۱۵، مکتوب پنجاه و دوم ۳۲۲. همه این نامه‌ها را رشیدالدین به کسان خود نوشته در حالی که هریک ولایت مهمی را برعهده داشته‌اند. درنامه‌ای به خواهرزاده خویش - که بر چند ناحیه حکومت داشته - می‌نویسد که اولجایتو سلطان محمد خداپنده «خود بدین کمینه فرمود که فرزندان تو که بنده زادگان قدیم منند و آثار رشاد از جبین ایشان لایح... می‌خواهم که هریک در زمان سلطنت ما قبای شهریاری دربر کنند، و کلاه جهانداری برسر نهند». آنگاه از مناصبی که به فرزندان او داده اند یاد کرده و خواهرزاده را بشارت داده است که «دولت ما روز بروز در تضاعف و تزیایدست»، مکاتبات رشیدی ۱۶-۱۸

۲۰۹- مثلاً راجع به خوزستان نوشته است: «اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع است بقید ملکیت ما درآمده است، بعضی از آن املاک خریده و بعضی که بکلی خراب و بایر بوده

احیاء ممات کرده»، مکاتبات رشیدی ۱۸۱

گله گوسفند، هرگله پانصد رأس، ده هزار سر گاو ماده، بیست هزار مرغ، ده هزار غاز، ده هزار اردک، صد و بیست هزار کُر^{۲۱۰} غله، دویست و پنجاه تومان غازانی پول نقد، پنج هزار مثقال طلا، غلامان و کنیزان و وقفهای فراوان از هر چیز گوشه‌ای از این گنج بی‌کران است^{۲۱۱}. «اندک سوغاتی» که ملک علاءالدین از هندوستان برای خواجه رشیدالدین فرستاده و خود مالی‌گراف است از هر نوع^{۲۱۲}، مشتی از خروار و نمونه‌ای از دادوستدهای هیأت حاکمه تواند بود.

توطئه‌ها

بدیهی است برسر چنین سفره گسترده‌ای نزاع درمی‌گرفت. هر کس می‌خواست به مقام و قدرت برسد از این رو رقابت و توطئه و دسته‌بندی در دستگاه ایلخانان فراوان بود. از آن جمله است سعایتها و اتهامات مجد الملک یزدی در دولت آباقاخان بر ضد شمس‌الدین صاحب‌دیوان و برادرش عطاملک جوینی و سرنوشت این خانواده^{۲۱۳}، اقدامات صدرالدین زنجان

۲۱۰. کر: آن اندازه آب که در مکعبی بگنجد که هریک از ابعاد آن سه‌وجوب و نیم باشد. نیز واحد وزن معادل ۱۲۰۰ رطل عراقی، ۴۸۰ من جندی‌شاپوری، ۱۲۵۰ من اهواز (فرهنگ فارسی)

۲۱۱. مکاتبات رشیدی ۲۲۰-۲۳۹ نیز در دیگر موارد قرائنی در باب ثروت رشید-الدین فضل‌الله و مخارج دستگاه او در مکاتبات رشیدی مذکورست، رذ: ص ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۵۲-۵۳، ۵۸، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۸۶-۲۰۷، ۲۴۴-۲۴۵، ۳۱۷-۳۲۰

۲۱۲. رذ: مکاتبات رشیدی ۲۸۲-۲۸۹

۲۱۳. رذ: تاریخ مبارک غازانی ۱/۳۷-۴۰، ۴۶

برای برانداختن امیر نوروز^{۲۱۴}، و نیز سخن چینی و گزارشهای غرض‌آلود او بر علیه رشیدالدین فضل‌الله و دیگران^{۲۱۵}، نقشه مخالفان برای هلاک کردن خواجه رشیدالدین^{۲۱۶} و گزارشهای خصومت‌آمیز بر ضد پسرش خواجه جلال‌الدین حاکم روم به حضرت غازان^{۲۱۷}.

بی‌تدبیری و دهن‌بینی بخصوص سوء ظن مغولان - که از خواص قدرتمندی و زندگی قبیله‌ای است - سبب می‌شد که این‌گونه تلقینات را بپذیرند. از این رو چنان‌که مشهورست از همه وزیران ایشان تا سال ۷۲۴ هـ. فقط یکتا بن به مرگ طبیعی درگذشت^{۲۱۸} بقیه همه بنوعی کشته شدند. رشیدالدین فضل‌الله خود از این گروه است که در پیری خودش را ریختند^{۲۱۹}. پس وی حق دارد درباره پسرزاده سید اجل بخاری وزیر

۲۱۴- رک: تاریخ مبارک غازانی ۱۰۹/۲

۲۱۵- رک: تاریخ مبارک غازانی ۱۱۸/۲-۱۱۹

۲۱۶- مکاتبات رشیدی ۳۲۳

۲۱۷- مکاتبات رشیدی ۲۴۶-۲۴۷. خواجه رفع‌این خطرا در آن می‌بیند که جلال‌الدین «بجهت بندگی پادشاه غازان» در صحرای ملامیه نهری وسیع از شط فرات حفر کند و بر آن نهر ده قریه معتبر بنیاد کند و رعایا را از دیگر بلاد در آن جا ساکن گرداند و همراه تخم و عوامل و تقاوی و مواکله دهد و چنان سازد که بر صدر نهر از جانبین هشت ده باشد و به زیر نهر دوده، مطابق نقشه‌ای که فرستاده است

۲۱۸- منظور تاج‌الدین علی‌شاه گیلانی است، تاریخ ادبیات در ایران ۳/۳۹، ۷۴

۲۱۹- در روزگار ابوسعید بهادرخان ایلخان مغول خواجه علی‌شاه گیلانی همکار رشیدالدین فضل‌الله، وی و پسرش خواجه ابراهیم را متهم کرد که اولجایتو را زهر داده‌اند. ابوسعید بر اثر این سخن فرمان داد خواجه ابراهیم را پیش چشم پدرش گردن زدند سپس
←

قوبیلای قآن بنویسد: «مدت بیست و پنج سال وزارت کرد و هرگز اورا ایفاغی^{۲۲۰} بیرون نیامد و نکبتی نرسید و به اجل مسمی وفات یافت و این از نوادرست»^{۲۲۱}.

در چنین احوالی هیچ چیز و هیچکس نمی توانست محترم و محفوظ بماند. مال ایلخان و دیوان را هم می بردند و می خوردند^{۲۲۲}. مباحثران، عایدی املاک وزیر را درست نمی پرداختند و او مجبور بود برای وصول آنها مأمور مخصوص بفرستد و نامه مؤکد بنویسد^{۲۲۳}. درسیواس متصدیان و عمال، موقوفات دارالسیاده غازانی را به سود خود حیف و میل می کردند^{۲۲۴}.

→

رشیدالدین را در سن هفتاد و سه سالگی کشتند، ۷۱۸ هـ. دارایی و موقوفات و بناهای خیر وزیر از جمله ربع رشیدی غارت شد. بدتر آنکه قریب یک قرن بعد بدستور میرانشاه پسر امیر تیمور - که از اسب افتاده و حال جنون پیدا کرده بود - بقایای جسد اورا از مقبره اش در آوردند و در گورستان یهود دفن کردند ؛ رک: E.G. Browne, A Literary History of Persia, III, 71

عباس اقبال، تاریخ مغول ۳۲۸-۳۲۹

۲۲۰- ایفاغ ayāy ترکی مغولی است بمعنی تمام ، سخن چین ، ساعی (فرهنگ

فارسی)

۲۲۱- جامع التواریخ (ب) ۵۰۶

۲۲۲- حتی قانچیان (شبانان و گله داران) شتر و گوسفندان خاصه را - که به ایشان سپرده بودند - می دزدیدند و می فروختند و بهانه می آوردند که در سرماها تلف شده اند

تا غازان مجبور شد به این کار رسیدگی کند ، رک: تاریخ مبارک غازانی ۳۳۹/۲-۳۴۰

۲۲۳- رک: مکاتبات رشیدی ۱۸۰

۲۲۴- رک: مکاتبات رشیدی ۱۵۶

ملك معين الدولة پروانه^{۲۲۵} از روم به رشیدالدین فضل‌الله می‌نوشت که امرای ترکان تجاوز و تعدی به رعیت را از حد گذرانده حتی زاویه شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (م. ۶۳۲. ه.ق.) را غارت و ویران کرده‌اند. مشایخ آن‌جا را به اسیری گرفته و شیخ مجدالدین سر حلقه ایشان را به ضرب چوب هلاک کرده‌اند، به قول او «ظهر الفساد فی البر والبحر»^{۲۲۶}.

چنان که پیش از این عرض شد در حکومت فساد آلود مغول سیاهی و تباهی همه‌جا را فرا گرفته بود. قضات نیز که می‌بایست مرجع دادخواهی مردم باشند و وضعیتشان بدان‌سان بود که گذشت^{۲۲۷} و خود شریک دزد و رفیق قافله بودند. در احوال تیمور قان - نواده قویلی قان - می‌خوانیم که علی‌رغم منع قویلی بسیار شراب می‌خورد و دانشمندی بخارایی ملقب به رضی هم پیاله‌اش بود. «چون رقیبان و حافظان مانع شراب خوردن بودند رضی به وی آموخت تا در حمام رفتند و حمامی را می‌گفتند تا پنهان شراب بجای آب در جوی می‌ریخت تا به لوله‌ای به حوض حمام می‌رفت و ایشان می‌خوردند»^{۲۲۸}. این نیز طرز رفتار برخی از دانشمندان بود. بی‌سبب نیست که غازان در خطاب صریحی که با قضات و مشایخ و زهاد داشته مکرر از «هر که لباس دعوی او تبلیس باشد» سخن رانده که رسوا خواهد شد و آنان را تهدید کرده است که «من... پیشتر گناهان شما پرسم و خطاب باشما

۲۲۵- در باب او و پسرش و منصب «پروانه» ر.ک: حواشی محمد شفیع، مکاتبات رشیدی

ح/۲۷۳

۲۲۶- مکاتبات رشیدی ۲۷۴-۲۷۷

۲۲۷- ر.ک: ص ۳۷۷

۲۲۸- جامع التواریخ (ب) ۵۴۲

کنم و روی دل ننگرم و گمان مبرید که به لباس شما نظر کنم بلکه به افعال و اعمالتان»^{۲۲۹}.

دین و مذهب

یکی از موضوعات مهمی که منشأ آثار اجتماعی فراوان شده، وضع دین و مذهب است در دوره مغولان. آثار رشیدالدین فضل الله حاوی اطلاعات مفیدی در این زمینه است و از مآخذ مهم این بحث بشمار می آید.^{۲۳۰} از جمله می خوانیم زمانی کوشلوك خان، از قوم نایمان، پس از استقرار در قراختای مسلمانان را آزار می داد حتی به ترك اسلام و قبول مذهب نصاری یا بت پرستی مكلّفشان می ساخت تا سرانجام به دست چنگیز برافتاد^{۲۳۱}. در حکومت اوگتای قاآن امیری اویغور، شخصی مسلمان را - که نتوانسته بود چهار بالش نقره دین خود را بدو بپردازد - «الزام می نمود که یا از دین پاك محمدی انتقال کند و زنار بر میان بسته به بت پرستی درآید یا او را برهنه در بازار بگردانند و صدچوب زنند»^{۲۳۲}. در احوال هولگو آمده است که «بغایت عمارت دوست بود و در خوی بتخانه ها بنا کرد»^{۲۳۳}. فرمان

۲۲۹- تاریخ مبارک غازانی ۱۹۷/۲-۱۹۹

۲۳۰- از جمله آقای دکتر منوچهر مرتضوی در مقاله سودمند خود راجع به «دین و

مذهب در عهد ایلخانان ایران» نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال دهم شماره اول (بهار ۱۳۲۷) ص ۸۰-۱۷ با مراجعه به آثار رشیدالدین به نکات قابل توجهی برخورد کرده اند

۲۳۱- جامع التواریخ (ک) ۱/۲۳۷-۲۳۸

۲۳۲- سرانجام اوگتای قاآن از او حمایت کرد و اویغورها مجازات نمود، ر:ک: جامع-

التواریخ (ب) ۷۵-۷۶

۲۳۳- جامع التواریخ (ک) ۲/۷۳۴

آباقاخان درباب شرکت مجدالملک یزدی در وزارت با صاحب دیوان، در بتخانه مراغه به شاهزادگان و امرا و ارکان دولت ابلاغ گردید^{۲۳۴}. در تاریخ مبارک غازانی نوشته شده: «شیوه بت پرستی که از بدو اسلام باز در جمیع دیار شعار آن بکلی مرتفع شده بود در زمان ایشان (مغول) ظاهر گشت و آن طایفه قوی حال شدند و اصناف بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای و اویغور باعزاز و اکرام تمام بیاوردند و در هر موضع بتخانه‌ها ساخته و اموال فراوان بر آن صرف کردند و کار مذهب ایشان به عیوق رسید». غازان نیز در زمان جدش آباقاخان - که بت پرست بود - تحت تعالیم بخشیان بت پرست می زیست و با ایشان «در بتخانه ملازم بود... و روز بروز میل او به آن معنی زیادت می شد» اما بعد مسلمانی معتقد از آب درآمد^{۲۳۵}.

از فعالیت پیروان دیگر ادیان نیز در آثار رشیدالدین سخن رفته است. از جمله گیوک خان^{۲۳۶} تحت تأثیر دوتن از مربیان و معاشرانیش - که عیسوی بودند - به نصاری توجه داشت. بدین سبب مسیحیان از ممالک مختلف به درگاه او روی نهادند و چون «از انکار دین اسلام خالی نبود... کار نصاری در عهد او بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با ایشان بلند سخنی گوید» و حل و عقد و قبض و بسط امور به دست امرای نصرانی - مذهب بود^{۲۳۷}. در زمان قوبیلای قاآن، چون ترسایان با مسلمانان بشدت

۲۳۴- تاریخ مبارک غازانی ۲۹/۱

۲۳۵- تاریخ مبارک غازانی ۱۶۵/۲-۱۶۶

۲۳۶- گیوک خان ۶۲۹-۶۴۷ ه. نواده چنگیز، و پسر وجانشین اوگتای قاآن بوده است

۲۳۷

۲۳۷- جامع التواریخ (ب) ۲۴۹، ۲۵۴

تعصب می‌ورزیدند برای برانداختن اینان چاره‌گریهای خطرناک می‌کردند چنان‌که وقتی «عرضه‌داشتند که در قرآن آیتی هست که قاتلواالمشرکین کافی»^{۲۳۸} به‌تقریری که قآن از آن رنجید؛^{۲۳۹} و اگر نکته‌سنجی مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی نبود جان گروهی مسلمان بر سر این بحث بباد رفته بود.^{۲۳۹}

ازخلال آثار رشیدالدین فضل‌الله بخوبی درمی‌یابیم که چگونه سعدالدوله طبیب یهودی (۶۹۰ ه.ق.) با عرضه‌داشتن توفیر اموال بغداد رگ الدوله^{۲۳۸} - سورة توبه (۹) آیه ۳۶. در کتاب جامع‌التواریخ نوشته شده است: اقتلواالمشرکین کافی

۲۳۹- روایت رشیدالدین چنین است که قآن «دانشمندان را طلب داشت و از بزرگ ایشان بهاءالدین بهائی پرسید که این آیت در قرآن شما هست یا نه؟ گفت: هست. گفت: قرآن‌خدایی شنوید؟ گفت: بلی. گفت: چون خدا فرموده که کافران را بکشید چرا نمی‌کشید؟ جواب داد که هنوز وقت درنیامده است و مارا دست نمی‌دهد. قآن در خشم شد و فرمود که مرا باری دست دهد و فرمان داد تا او را بیاسا رسانند. امیر احمد وزیر وقاضی بهاءالدین - که اونیز مرتبه وزارت داشت - و امیر داشمن (نسخه‌بدل: دانشمند) ببهانه آن که از دیگران نیز بپرسم، مانع شدند. مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی را که قاضی بود طلب داشتند و از او همین سخن پرسید. او گفت: این آیت هست. قآن فرمود که چرا نمی‌کشید؟ گفت: خدای تعالی فرموده است که مشرکان را بکشید اگر قآن دستوری فرماید بگویم که مشرک کیست. فرمود: بگو. گفت: تو چون نام خدای بزرگ بر سر یرلیغ می‌نویسی مشرک نباشی. مشرک کسی باشد که خدای را نداند و او را انباز گوید و منکر خدای بزرگ بود. قآن را بغایت خوش آمد و آن سخن در دل او جای‌گیر شد و مولانا حمیدالدین را تشریف داد و نواخت فرمود و دیگران به سخن او خلاص یافتند» ، جامع‌التواریخ (ب) ۵۲۳ -

خواب ارغون خان مال دوست را بدست آورد و به وزارت رسید. دیری نگذشت که یهودیان بر مسلمانان مستولی شدند، حتی در بغداد قدرت یافتند. قتل عام خانواده جویی به فرمان ارغون خان سبب شد که «کار سعدالدوله ... عظیم بالا گرفت و در بغداد نوبتی از دردار الخلافه با درخانه او بردند». اما مرگ ارغون به اقتدار یهودیان پایان داد. امرای مغول سعدالدوله را کشتند و لشکریان، خیل خانه او و «خانه‌های مسلمانان و جهودان را که در آن جا بودند بکلی بفارتیدند»^{۲۴۰}.

اما وضع همیشه بدین منوال نبود. رشیدالدین فضل‌الله حکایت می‌کند که گاهی سلاطین مغول، نظیر اوگتای قآن، از مسلمانان حمایتها کرده‌اند^{۲۴۱}، یا مونگوقآن^{۲۴۲} - با آن که عیسوی بود - ائمه و مشایخ اسلام را از عطایای خود بهره‌ور می‌داشت و یک هزار بالش نقره داد و در بخارا مدرسه‌ای ساختند به تولیت سیف‌الدین باخرزی. بعلاوه بر این مدرسه و مدرسان و طالب علمان آن، دیه‌ها وقف کرد^{۲۴۳}. گاه نیز شاهزادگان مغول بواسطه تأثیر مربیان خود به اسلام گرویده‌اند. اننده - نواده قوبیلای قآن -

۲۴۰- تاریخ مبارک غازانی ۱/۶۸-۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۸-۷۹

۲۴۱- جامع‌التواریخ (ب) ۶۲-۶۳، ۶۴

۲۴۲- مونگوقآن ۶۴۸-۶۵۵ هـ. پسر تولوی خان و نواده چنگیز

۲۴۳- جامع‌التواریخ (ب) ۲۷۳-۲۷۴؛ ارغون نیز اگرچه سیاستش مبتنی بر جلب عیسویان و ارتباط با سلاطین عیسوی برضد مصر بود وقتی به سال ۶۸۹ نزدیک عید رمضان به تبریز رسید «فرمود تا در شهر تبریز چهارمنبر نهادند و قضات و ائمه و عموم مسلمانان حاضر شدند و بآیین هرچه تمامتر نماز عید گزاردند و قضات و خطیب با تشریف و نواخت بازگردیدند»، تاریخ مبارک غازانی ۱/۷۷

بدین سبب مسلمان شد. دیری نگذشت که قریب صد و پنجاه هزار مغول از لشکر خود را مسلمان گردانید و «بیشتر مغول بچگان را سنت کرد». خشم و سختگیری تیمور قآن نیز نتوانست او را از مسلمانی بازدارد و به سجده بت برانگیزد. البته آوازده مسلمان شدن و بت شکنی محمود غازان هم در پایداری انده بر اسلام بی تأثیر نبود. بعدها امرای او هم مسلمان شدند و در اردوها و یورتهای خود معابد و مساجد بنا کردند.^{۲۴۴}

گرچه سلطان احمد تگودار پس از جلوس به سلطنت اسلام آورد حتی قطب الدین شیرازی را که مردی دانشمند بود به رسالت به مصر فرستاد^{۲۴۵} بارزترین جلوه رونق اسلام مربوط است به دوره غازان. در تاریخ مبارک غازانی می توان دید که چگونه بر اثر اسلام آوردن غازان، قوم مغول فوج فوج مسلمان شدند. از آن پس غازان به «نذور و صدقات در حق فقرا و مساکین» و نیز به «مشاهد اولیا و مزارات ابدال» روی آورد. اوائل شعبان سال ۶۹۴ هـ. بود که غازان در حضور صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حموی کلمه توحید گفت، پس از آن که در باب حقایق اسلام با او سخنها گفته بود. آنگاه به قول رشیدالدین «ماه رمضان رکن صیام را بجای اصنام نفاذی نمود و هر شب خلایق بسیار از تازیك و ترك اقطار و امصار بر بساط سمات او افطار می کردند»^{۲۴۶}.

از آن پس می خوانیم که غازان به درخواست امیر نوروز، آل تمقاها^{۲۴۷}

۲۴۴- جامع التواریخ (ب) ۵۹۹-۶۰۳

۲۴۵- تاریخ مبارک غازانی ۴۷/۱-۴۸

۲۴۶- تاریخ مبارک غازانی ۷۶/۲-۷۹

۲۴۷- آل تمقا *āl tamqā* ترکی مغولی است بمعنی مهر سرخ و آن مهری بوده است

با مرکب سرخ که پادشاهان مغول بر فرمانهای نهاده اند (فرهنگ فارسی)

را به نام خدا و رسول مزین می‌گرداند^{۲۴۸} یا به زیارت مشهد علی (ع) و امام حسین (ع) می‌رود و مقیمان و مجاوران آن‌جا را انعام و صدقه می‌دهد^{۲۴۹}. برای دفع شر و تعدی شامیان از علمای اسلام استغنا می‌کند^{۲۵۰}. خضوع او به درگاه خداوند قبل از جشن تاجگذاری و نیز اندرزهایش به لشکریان و قضات به شیوه مسلمانان معتقدست^{۲۵۱}. به دستور غازان بتکده‌ها و دیگر معابد غیر اسلامی را از هنود و یهود و نصاری و مجوس خراب می‌کنند، «بتهارا شکسته و بر سر چوبها بسته گرد شهر» می‌گردانند. بخشیان یعنی روحانیان بودایی را به قبول اسلام یا بازگشت به هند و کشمیر و تبت وامی‌دارند^{۲۵۲}.

رشیدالدین فضل‌الله نوشته‌است که غازان دونوبت رسول خدا را به خواب دیده در عالم رؤیا با امام حسن و امام حسین (ع) پیمان برادری بسته بود. ازان تاریخ به اهل بیت نبوت ارادت می‌ورزید. ازان رو دستور داد همچنان که فقها و متصوفه و دیگر طوایف مسجد و خانقاه و موقوفاتی داشتند در شهرهای معتبر مانند اصفهان، شیراز، بغداد و امثال آن دارالسیاده‌ها ساختند تا «سادات آن‌جا فرو آیند» و برای مخارج ایشان وقف‌نامه‌ها تنظیم کرد. وی می‌گفت: «من منکر هیچکس نیستم و [به] بزرگی صحابه معترفم لیکن ... با اهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم و الا معاذالله که منکر صحابه شوم»^{۲۵۳}. بی‌سبب نیست که هنگام ورود غازان به تبریز

۲۴۸- تاریخ مبارک غازانی ۹۶/۲

۲۴۹- تاریخ مبارک غازانی ۱۲۲/۲، ۱۴۴، ۲۰۸

۲۵۰- تاریخ مبارک غازانی ۱۲۵/۲

۲۵۱- تاریخ مبارک غازانی ۱۳۹/۲، ۱۴۲، ۱۹۷-۱۹۹

۲۵۲- تاریخ مبارک غازانی ۱۶۹/۲، ۱۸۸-۱۸۹ نیز ر.ک: ۹۴

۲۵۳- تاریخ مبارک غازانی ۱۹۰/۲-۱۹۱. در مکاتبات رشیدی ۱۵۶-۱۵۹ نیز نامه‌ای

علمای اسلام را در میان استقبال کنندگان می‌بینیم^{۲۵۴}. سوکواری قاطبه مردم ایران در مرگ او به سال ۷۰۳ ه. ق. نیز قابل ملاحظه است^{۲۵۵}. گوشه‌هایی از اوضاع مذهبی را در آثار رشیدالدین فضل‌الله می‌توان بچشم دید. در این میان همکاری برخی از شیعیان، مانند خواجه نصیر طوسی و مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد العلقمی (۶۵۶ ه.) وزیر مستعصم، با ایلخانان قابل تأمل است^{۲۵۶} و احتمال این که شاید به دست ایشان می‌خواسته‌اند مخالفان دیرین خود از قبیل اسماعیلیان و عباسیان را براندازند، بحثهای فراوانی را پدید آورده است^{۲۵۷}.

→

از رشیدالدین فضل‌الله ضبط است خطاب به اهالی سیواس در باب موقوفاتی که برای دار- السیاده غازی معین کرده است و تأکید در حسن اجرای وقف‌نامه‌ها؛ نیز رک: حواشی محمد شفیع: مکاتبات رشیدی ۱/۱۵۶ اح

۲۵۴- تاریخ مبارک غازی ۲/۱۳۷، ۹۳-۹۴

۲۵۵- تاریخ مبارک غازی ۲/۱۵۹-۱۶۰

۲۵۶- از جمله رک: جامع‌التواریخ (ک) ۲/۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۴،

۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۴

۲۵۷- از جمله رک: E. G. Browne, A Literary History of Persia, II, 457؛

تاریخ ادبیات در ایران ۳/۱۳۱-۱۳۷، ۱۵۵-۱۵۷. در جامع‌التواریخ می‌خوانیم که در روزگار مونگوقاآن «قاضی‌القضاة شمس‌الدین قزوینی به‌بندگی حضرت حاضر شده بود، روز خود زره پوشیده در نظر قاآن آورد و تقریر کرد همواره از بیم ملاحظه این زره در زیر جامه پوشیده‌ام، و شطری از ثقل و استیلای ایشان به محل عرض رسانید». از آن پس قاآن برادران خود را مأموریهایی داد و از جمله هولاکورا به ایران فرستاد که قلاع قهستان را نیز خراب کند. جامع‌التواریخ (ک) ۲/۶۸۴-۶۸۵، ۶۸۶

مسلمان شدن غازان کیش مبین را از خطر ضعف رهاند. بعلاوه سبب شد بجای یاسای چنگیزی و بیلکهای^{۲۵۸} او - که قانونی خشک و وحشی و ابتدائی بود - یاسای غازانی معمول گردد و اصول اسلامی رواج گیرد. یاسای غازانی - که رشیدالدین فضل‌الله جزء جزء آن را بطور مشروح بیان کرده و فراوان ستوده است - نسبت به آداب و رسوم مغولی بهتر و مدنی‌ترست و بی‌شک تحت تأثیر تمدن اسلامی و وجود وزیری چون رشیدالدین فضل‌الله وضع شده است^{۲۵۹}.

تأثیر تمدن

رشیدالدین نشان می‌دهد که مغولان به بعضی فنون تمدن از قبیل ساختن رصدخانه و علم کیمیا علاقه داشتند^{۲۶۰}. و منجمان را می‌نواختند^{۲۶۱}؛ یا برخی از آنان مانند قوییلای قاتان، هولالگوخان و ارغون‌خان به شهرسازی

۲۵۸- بیلک baylak بمعنی «سخنان‌خان که ثبت می‌شد و بعد از اجازه او در مجموعه‌ای راه می‌یافت»، تاریخ ادبیات در ایران ۱۰۰/۳؛ نمونه‌هایی از بیلکهای چنگیزی در جامع‌التواریخ (ک) ۱/۴۳۴-۴۴۲ مذکورست

۲۵۹- موضوع تأثیر وزیران ایرانی در تعدیل خوی مغول و سوق دادن آنان به جانب مدنیت و حفظ آثار فرهنگ و تمدن ایران خود موضوعی مهم و درخور بحث جداگانه است

۲۶۰- رک: جامع‌التواریخ (ک) ۲/۷۱۸ در باب دستور مونگوقاتان و هولالگو به خواجه نصیر در مورد ساختن رصدخانه؛ نیز رک: ۲/۷۳۴

۲۶۱- باباخان پس از جلوس خود در سوم رمضان سال ۶۶۳ هـ. «به اختیار خواجه نصیرالدین طوسی» و مستقر شدن بر سریر سلطنت «قریب صد دانشمند معتبر را از تلامذه استاد ابوالبشر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله که ملازم درگاه بودند از انعام عام بهره‌مند گردانید» تاریخ مبارک غازانی ۸۰۷/۱

و عمران واحداث باغها وامثال اينها راغب بوده و آثاری پديد آورده‌اند.^{۲۶۲} اما نمونه بارز تأثير محيط و تمدن اسلامي را در اعمال و رفتار غازان خان بايد ديد. رشيدالدين در اين زمينه بتفصيل سخن رانده است .

معلومات غازان در رشته‌هاي مختلف از احوال مذاهب، تاريخ، رجال، سپاهيگري، زبانهاي مغولي، عربي، فارسي، هندي، کشميري، تبتی، ختانی، فرنگی، صنايع گوناگون از قبيل زرگري، آهنگري، نجاري، نقاشی، ريخته‌گري، خراطي، فعل و انفعالات شيميايي، طب، داروسازی، معدن-شناسی، نجوم، هیأت، و سخندانی و حسن جواب و فصاحتش اعجاب-انگيزست. به قول خواجه رشيدالدين «مهوس جمله علوم» بود.^{۲۶۳}

از اينها مهمتر مؤلف، حکمت و خداشناسی غازان را می‌ستاید و می‌گويد سخنان عميق اُورا در باب عرفان و تحقيق از هيچ حکيمي و عارفي نشنيده‌است! و «تمامت حکمت محض است». نيز می‌نويسد: «سبب اسلام او نه تقرير بعضی امرا و مشايخ بود الا هدايت ايزدي». جايی ديگر اُورا «وليی از اوليای حق» می‌شمرَد و بسبب آن که به اسلام ايمان آورد و بتخانه‌ها را ويران کرد، اجرش را در اين باب مانند اجر ابراهيم خليل (ع) می‌داند.^{۲۶۴} هر قدر اين گزارشها و سخنان رشيدالدين فضل الله را در مورد غازان ارادت‌آمیز و احيانا توأم با مبالغه بدانيم، بسياری از اقدامات او از گرايش وی به مدنيت حکايت می‌کند، از آن جمله است ساختمان شنب

۲۶۲- ر.ک: جامع التواريخ (ب) ۴۵۶-۴۵۷، ۴۵۹-۴۶۰؛ جامع التواريخ (ک) ۶۹۲/۲؛

تاريخ مبارک غازانی ۷۷/۱

۲۶۳- تاريخ مبارک غازانی ۱۷۱/۲-۱۷۴، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۱

۲۶۴- تاريخ مبارک غازانی ۱۵۱/۲-۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴

غازان، مسجد جامع، مدارس، خانقاه، دارالسیاده، دارالشفاء، بیت‌الکتب، گرمابه سبیل، مکتب و تعیین موقوفات برای کلیه مخارج هریک از آنها، وجه معیشت شاگردان، مواجب معلمان، خرج تربیت اطفال سرراهی، کمک به غربا، بیوه‌زنان بی‌چیز، هزینه تهیه سبوی و کوزه که «غلامان و کنیزکان و کودکان بشکنند»، خرج تنظیف راهها و بستن پل بر جویها تا هشت فرسنگی تبریز، حتی هزینه چینه مرغان هوا و غیره^{۲۶۵}. غازان در دیه بوزینجرد از ولایت همدان نیز خانقاهی معتبر ساخت و املاک بسیار بر آن وقف کرد^{۲۶۶}. اختصاص یک‌دهم از کلیه عواید و اجناس خزانه به درویشان و مستحقان یکی دیگر از این‌گونه اقدامات اوست^{۲۶۷}.

توجه غازان به جزئیات امور زندگانی جامعه از حسن تدبیر او یا مشاورانش حکایت می‌کند مانند آن‌که لشکریان را از سخنان کفرآمیز منع کرد^{۲۶۸} یا مهر و کابین‌گران را موقوف داشت و آن‌را به نوزده دینار و نیم محدود نمود تا زن و مرد در صورت ناسازگاری باهم، بواسطه ناتوانی مرد در پرداخت کابین به ادامه زندگی نفرت‌آمیز مجبور نباشند^{۲۶۹}. اندک‌اندک به علما و مشایخ توجهی فراوان مبذول می‌گردد هم از ناحیه غازان و هم از جانب وزیر او رشیدالدین. از مطالعه مکاتبات رشیدی

۲۶۵- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۰۸-۲۱۵ نیز در باب دیگر ابنیه غازانی، ر.ک: عباس

اقبال، تاریخ مغول ۳۰۴-۳۰۷

۲۶۶- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۱۵

۲۶۷- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۱۶

۲۶۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۰۰-۲۰۱

۲۶۹- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۲۳-۳۲۴

می‌توان متوجه شد که چگونه دستگاه وزارت اهل علم بخصوص شریعتمداران را حمایت می‌کرده است. نامه خواجه به فرزندش امیرعلی حاکم بغداد «در باب انعام علمای انام و فضلی کرام» و اعطای پول نقد و پوستین و مرکوب به آنان برطبق صورتی مشروح^{۲۷۰}، انتصاب مولانا محمد رومی به تدریس در مدرسه ارزنجان - که رشیدالدین به مال خود احداث کرده بود - و تأمین وسائل رفاه او و بیست تن طلاب ساکن مدرسه^{۲۷۱}، انعام فراوانی که وزیر در پاداش دورساله^{۲۷۲} برای صدرالدین محمد ترکه فرستاده^{۲۷۳} همه از دانش‌پروری او حکایت می‌کند و سیاستش در جلب علما.

درنامه‌ای دیگر به پسر خود خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته است: «به استعجال تمام رسایل و قصائد ... پیش علمای زمان و فضیلتی دوران ... فرستادیم که عنان عزیمت به صوب ما معطوف فرمایند، و چنان کنیم که بعد از این گردانکسار و غبار افتقار بر جبین همت و ذیل عصمت شما ننشینند ... اکنون علما و افاضل ... فوج فوج می‌رسند و به مراعات و مدارات خاطر شریف ایشان بر قدر مجهود سعی می‌رود». وسعت دستگاه ربع رشیدی - که در همین نامه شرح شده - قابل توجه است با بیست و چهار کاروان سرای رفیع، هزاروپانصد دکان، سی هزار خانه، حمامها، بستانها، کارخانه‌های شهربافی، کاغذسازی، رنگرزانخانه، دار-

۲۷۰- مکاتبات رشیدی ۵۶-۶۹

۲۷۱- مکاتبات رشیدی ۱۷۲-۱۷۳

۲۷۲- حکمت رشیدی، و کنوز الافراح فی معرفة الاشباح والارواح

۲۷۳- مکاتبات رشیدی ۱۲۸-۱۳۹، ۲۴۰-۲۴۳ نیز ر.ک: ص ۲۵۴-۲۵۵ جایزه محمودین

الیاس طبیب در برابر تألیف کتاب «لطائف الرشیدیة»

الضرب و جماعتی از هر شهری . در ربع رشیدی دوستانه حافظ از کوفیان، بصریان، واسطیان، شامیان، خوارزمیان، تبریزیان به‌تعلیم قرآن اشتغال می‌ورزیده‌اند و خانه‌ومستمری معین داشته‌اند. چهارصد نفر از علما و فقها و محدثان «در کوچه علما» سکونت داشته‌اند و هزار طالب علم در «محلّه طلبه» با مواجب و «جامه سالیانه و صابون‌ها و حلواها» و غیره ، بعلاوه شش هزار تن طلبه دیگر در تبریز - که هریک مطابق استعداد خود در رشته‌ای از علوم نقلی و عقلی نزد مدرسی تحصیل می‌کرده‌اند. پنجاه طبیب حاذق از هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات در دارالشفای بودند و پیش هر طبیبی ده تن از طالب علمان مستعد سرگرم آموختن . همچنین کحالان و جراحان و مجبّران دارالشفای هریک پنج تن از غلامان را تعلیم می‌دادند. این گروه همه در «کوچه معالجان» خانه‌داشتند پشت دارالشفای و نزدیک باغ رشیدآباد^{۲۷۴} .

بی‌سبب نیست که دانشمندان روزگار نیز یا از سر ارادت و یا به‌امید عنایت وزیر، کتابها و رساله‌های خود را به‌نام او درمی‌آوردند یا بر آثار وی تقریظ می‌نوشتند^{۲۷۵} حتی جمعی از علما و فضلاء دیار مغرب بتوسط تاجری سی‌وهفت مجلد از آثار خود را به‌وزیر تقدیم کردند و خواهی‌که برای همه ایشان عطایای شایسته مقرر داشت^{۲۷۶} . این قسمت از آثار رشیدالدین حکایت می‌کند که تدبیر او در حمایت و تشویق اهل علم و تحبیب آنان ، بخصوص پس‌از آن دوران پریشانیها، مؤثر افتاده و گروهی از ایشان را

۲۷۴- مکاتبات رشیدی ۳۱۷-۳۲۰

۲۷۵- مکاتبات رشیدی ۱۳۸، ۱۳۷ نیز رک: دانش‌پژوه و مدرسی زنجان، جامع-

التواریخ (د)، مقدمه ۱۳

۲۷۶- مکاتبات رشیدی ۲۴۷-۲۵۱

هواخواه حکومت کرده است.

کتابهای رشیدالدین فضل‌الله رواج و اهمیت تصوف در دوره ایلخانان را نیز نشان می‌دهد. اگر در نظر بیاوریم که تصوف با عموم مردم سروکار داشت و در خانقاهها از همه نوع طبقات رفت و آمد داشتند آنگاه درمی‌یابیم که آنچه در باب تعلیمات متصوفه و دستگاه ایشان به قلم آمده است نکاتی است قابل ملاحظه در پژوهش اوضاع اجتماعی آن عصر. مثلاً می‌توان فهمید که چگونه مخارج خانقاهها و مشایخ متصوفه و مریدانشان را اغلب دولت وقت تأمین می‌کرده است از آن جمله است خانقاهها که غازان در هرجا می‌ساخت بخصوص در شب (شام) غازان و بغداد و بوزینجرد همدان و وقف املاک بر آنها و مخارج فرش و آلات مطبخ و روشنایی و عطر و مصالح آش بامداد و شبانگاه و سماع عام در ماهی دونوبت و موجب شیخ و امام و متصوفه و قوالان و خادم و دیگران، و صدقه فقرا و مساکین^{۲۷۷} و خانقاه سلطانیه^{۲۷۸}.

خواجه رشیدالدین نیز به امور خانقاهها کمال توجه را داشت و این موضوع از نامه‌های او هویداست. در نامه‌ای به فرزندش امیرعلی حاکم بغداد رعایت شیخ مجدالدین بغدادی را سفارش کرده^{۲۷۹} و چون خود تولیت خانقاه غازانی را در آن شهر برعهده داشته مجدالدین بغدادی را

۲۷۷- تاریخ مبارک غازانی ۱۹۰/۲، ۲۰۹، ۲۱۵؛ مکاتبات رشیدی ۳۶

۲۷۸- مکاتبات رشیدی ۱۸۳

۲۷۹- رشیدالدین از مجدالدین با کمال احترام و بزرگداشت یاد کرده و در برابر او خود را «به کدورات دنیای فانی ملوث شده» می‌خواند (مکاتبات رشیدی ۳۵) نیز درباره فروتنی او نسبت به مشایخ و روحانیان، رک: مکاتبات رشیدی ۱۲۶، ۲۴۰-۲۴۱

به‌شیخی و ادارهٔ امور آن نصب کرده‌است. در ذیل این نامه پرداختِ مواجب و مخارج و لوازم خانقاهیان از شیخ، مریدان، حفاظ، بواب، مؤذن، خازن کتب، مناول، طبابخ، فراش، و نیز هزینهٔ لیالی‌متبرکه و سماع شبهای جمعه، باحضور اکابر و اعیان بغداد، دستور داده شده‌است. اما وزیر نه‌تنها شیخ خانقاه را خود برگزیده بلکه شرط کرده‌است کتاب عوارف‌المعارف عمر سهروردی را تدریس کند. شرط برقراری سماع شب جمعه نیز دعای غازان‌است که بانی خانقاه بوده و وزیر که مسبب خیرست^{۲۸۰}. اهتمام وزیر به‌کار خانقاهها و متصوفه از دیگر نامه‌های او نیز معلوم می‌شود. مکتوب ارادت‌آمیز او به‌شیخ صفی‌الدین اردبیلی همراه حواله‌نامه‌های مفصل شامل همه‌چیز از حاصل املاک غازانی و رشیدی برای مخارج سماع در شب میلاد رسول اکرم (ص) با حضور «اعیان جمهور و صدور اردبیل» و درخواست دعای خیر، یکی از این اسنادست^{۲۸۱}. به‌پسرش میراحمد حاکم اردبیل نیز نوشته که در جلب رضایت صفی‌الدین به‌نوع ممکن باشد بکوشد و کمر به‌خدمت او بسته‌دارد^{۲۸۲}. وقتی دیگر دستور می‌دهد از پشم پنج هزار گوسفند او در خوزستان برای خانقاه همدان و مدرسهٔ خانقاه سلطانیه زیلو بیافند^{۲۸۳}. به فرزندش خواجه جلال‌الدین حاکم روم تعمیر خانقاههای قدیم را - مانند مدارس و مساجد و معابد و قناطر و مصانع و رباطها - سفارش کرده‌است^{۲۸۴}. رشیدالدین

۲۸۰- مکاتبات رشیدی ۳۴-۴۰.

۲۸۱- مکاتبات رشیدی ۲۶۵-۲۷۲.

۲۸۲- مکاتبات رشیدی ۳۰۹-۳۱۰.

۲۸۳- مکاتبات رشیدی ۱۸۲-۱۸۳.

۲۸۴- مکاتبات رشیدی ۸۸.

خود نیز از تصوف آگاه بوده و پسر او امیر محمود در کرمان به‌سیر و سلوك اشتغال داشته‌است.^{۲۸۵} توصیه وی به‌فرزند دیگرش امیر شهاب‌الدین حاکم تستر و اهواز «خود را به‌زیور طریقت و خرقه حقیقت» آراستن است.^{۲۸۶}

از آثار خواجه برمی‌آید که غازان خود به‌زیارت تربت مشایخ مانند بایزید و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر می‌رفته^{۲۸۷} و بر روی هم ایلخان و وزیر صوفیان را حمایت می‌کرده‌اند. نفوذ کلام مشایخ و دم‌ودستگاه و تشریفات و فوایدی که نصیب خانقاهیان می‌شده‌است رفته‌رفته از معنویت این مکتب کاسته و آن را بصورت دکانی درآورده که بحق مورد ایراد و انتقاد کسانی مانند اوحدی واقع شده‌است.^{۲۸۸} نمایش این حقایق را تا حدود زیادی در نوشته‌های خواجه رشیدالدین می‌توان دید.

مکاتبات رشیدی

نامه‌های رشیدالدین فضل‌الله - که محمد ابرقوهی آنها را گرد آورده‌است - علاوه بر آنچه‌گذشت متضمن فواید اجتماعی بسیارست و در شمار اسناد مهم تاریخی این دوره * مثلاً خانواده‌هایی که فرزندان وزیر

۲۸۵- مکاتبات رشیدی ۲۸۹-۲۹۶

۲۸۶- مکاتبات رشیدی ۱۰۲-۱۰۳

۲۸۷- تاریخ مبارک غازانی ۲۰۸/۲

۲۸۸- برای اطلاع بیشتر رک: دکتر منوچهر مرتضوی: «تصوف در دوره ایلخانان»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال نهم شماره سوم (پاییز ۱۳۳۶) ص ۲۹۷-۳۳۷؛ تاریخ ادبیات در ایران ۱۶۰/۳-۱۹۸

* چنان‌که در مقدمه عرض شد نگارنده به‌بحث در حدود صحت انتساب این مجموعه به‌رشیدالدین فضل‌الله نمی‌پردازد و فقط به‌نکاتی که از این مکتوبات - در صورت اعتبار آنها - برمی‌آید اشاره می‌کند.

با آنها وصلت کرده‌اند^{۲۸۹} یا عقیده رشیدالدین درباره اهل بصره و عدم اعتماد او نسبت به اکراد و سیاستی که درمورد ایشان می‌پسندیده در این نامه‌ها مذکورست^{۲۹۰} و نیز توجه او به اهل شریعت^{۲۹۱}، قضات، دهقانان، تاجران، و لشکریان پیداست^{۲۹۲}. درسیاست دینی خواجه «قتل زناده و صلب ملاحده» و «تخریب دیار کفر» تأکید می‌شود^{۲۹۳}.

خواجه اصول کشورداری و سیاست مدن را - آن‌طور که خود معتقد بوده - در خلال نامه‌های نصیحت‌آمیزی بیان کرده‌است^{۲۹۴}. در این نامه‌ها عدالت و رعایت احوال مظلومان مکرر سفارش شده «که ریاست مهتری جز به دادگستری حاصل نگردد»^{۲۹۵}. اما این که تا چه حد این سخنان به مرحله عمل درمی‌آمده بحثی دیگرست. گوشه‌هایی از مظالم عمال حکومت نیز در مکاتبات رشیدی منعکس گشته‌است. مثلاً اهالی بم ازستم مأموران امیر محمود فرزند خواجه و مطالبه «قلان و قبجور و چریک و اخراجات متفرقه مستأصل شده‌اند» و از دیار خود کوچ کرده. رشیدالدین دستور می‌دهد آنان را به رفق و محبت به دیار خود بازگردانند و سه سال هیچ‌گونه مالیاتی

۲۸۹- مکاتبات رشیدی ۱۲۷-۱۳۲

۲۹۰- مکاتبات رشیدی ۹، ۱۳۴

۲۹۱- رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای از مولانا مجدالدین اسمعیل قالی دعوت می‌کند

که برای شرکت در مراسم دامادی فرزندان وی به تبریز آید، رکه: مکاتبات رشیدی ۱۲۷؛ درباره مجدالدین اسمعیل قالی و خانواده او، رکه: ۲/۵۸ ح

۲۹۲- مکاتبات رشیدی ۱۳، ۸۰، ۳۰۱

۲۹۳- مکاتبات رشیدی ۸۷

۲۹۴- مکاتبات رشیدی ۷۰-۷۸، ۷۸-۹۳، ۹۳-۱۲۰، ۲۹۶-۳۱۱

۲۹۵- نیز رکه: مکاتبات رشیدی ۱۸-۲۰، ۲۱-۲۲، ۲۲-۲۳، ۱۶۹-۱۷۱، ۲۶۲-۲۶۴

ازایشان نطلبند^{۲۹۶}. در حوزه حکومت فرزند دیگر خواجه ، عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار، با آن که قاضی محمد بن حسن سمنانی مورد نظر وزیرست آن قدر از او مالیات گرفته اند که به وزیر ملتجی می شود و او در سفارشنامه ای به پسر خود وی را از مالیات معاف می کند و باز منصب قاضی القضاتیش می دهد^{۲۹۷}. ولایات طرسوس و سوس و انطاکیه و قنسرین - که زیر نظر سعدالدین پسر وزیرست - بواسطه بی رسمیها و بیداد رو به خرابی نهاده و سعدالدین به میگساری و عیاشی سرگرم است^{۲۹۸}. از این قبیل است پریشانی مردم اصفهان^{۲۹۹}، تجاوز بیتکچیان و نواب سلطانی به املاک عجزه در روم^{۳۰۰}، ظلم داروغگان و حکام در خراسان و فرستادن محمد خدا بنده، غیاث الدین محمد پسر وزیر را برای نظارت^{۳۰۱}، مال ستاندن طخطاخ انجو زیاده از حد مرسوم از مردم شیراز^{۳۰۲}.

علاقه رشیدالدین به آبادانی و ایجاد بناهای خیر نیز نکته قابل ملاحظه ای است که در نامه هایش بچشم می خورد^{۳۰۳}. موافقت او بادریافت خراج تستر به جنس هم بدان سبب است که «مردم به زراعت میل کنند و

۲۹۶- مکاتبات رشیدی ۱۱-۱۲

۲۹۷- مکاتبات رشیدی ۲۷-۲۸

۲۹۸- مکاتبات رشیدی ۲۲-۲۶

۲۹۹- مکاتبات رشیدی ۳۳

۳۰۰- مکاتبات رشیدی ۸۸

۳۰۱- مکاتبات رشیدی ۱۴۵-۱۴۶

۳۰۲- مکاتبات رشیدی ۱۶۹

۳۰۳- مکاتبات رشیدی ۲۶، ۲۷، ۱۴، ۲۴۶، ۲۵۶

سبب عمارت ولایت گردد»^{۳۰۴}.

در مکتوبات رشیدالدین نکات دقیق دیگری از وضع اجتماعی و اقتصادی عصر مندرج است مانند میزان مالیات عادلانه‌ای که وزیر برای اهالی اصفهان معین کرده^{۳۰۵}، صورت دقیق وجوهات دیوانی خوزستان، محل به محل و قسمت به قسمت^{۳۰۶}، مزد سالانه اکره نخلستانهای املاک وزیر در خوزستان^{۳۰۷}، حقوق محمودبن الیاس، طبیب دارالشفای دروازه سلم در شیراز و متولی موقوفات آن^{۳۰۸}، انواع سلاحهایی که از شیراز برای اردوی سلطانی خواسته است^{۳۰۹}، نیافت شدن روغنهای مختلف دارویی در دارالشفای ربع رشیدی و تعیین حدود مصرف آنها در سال در پایتخت و این که هر یک را از کجا بدست می آورده اند^{۳۱۰}، تهیه لوازم زمستانی هرساله دستگاه رشیدالدین فضل‌الله، مقدار و محل فراهم آوردن اجناس و جنس مرغوب هرجا، از ایران و توران و هند و روم و مصر و شام و غیره^{۳۱۱}.



۳۰۴- مکتوبات رشیدی ۱۲۱

۳۰۵- مکتوبات رشیدی ۳۴

۳۰۶- مکتوبات رشیدی ۱۲۲-۱۲۳ نیز ر.ک: ۱۷۵-۱۷۷ درمورد خوزستان

۳۰۷- مکتوبات رشیدی ۱۸۲

۳۰۸- مکتوبات رشیدی ۲۵۵-۲۵۶ نیز ر.ک: ۲۵۶-۲۵۹ درمورد دارالشفای همدان

۳۰۹- مکتوبات رشیدی ۲۲۷

۳۱۰- مکتوبات رشیدی ۵۴-۵۶ نیز درباب ادویه رومی که در دارالشفاهای رشیدی

مورد استفاده بوده، ر.ک: مکتوبات رشیدی ۹۳

۳۱۱- مکتوبات رشیدی ۱۸۶-۲۰۷

نکته دیگر آن که گمان می‌کنم توجه به لفات و ترکیبات ترکی مغولی در آثار رشیدالدین فضل‌الله خود تصویری روشن از روزگار او بدست دهد. زمانه‌ای که واژه‌هایی مانند سیورغامیشی، تمفا، یرلیغ، قوما، قوریلتنای^{۳۱۲}، قپچور، بیتکچی، یرغو^{۳۱۳}، یاسامیشی^{۳۱۴}، جدامیشی، و امثال آن مانند پاره‌استخوانی بدشواری در کام و دهان فارسی‌زبانان می‌گشت و بامفاهیم و مصادیق آن در زندگی روزانه ناگزیر روبرو بودند.

* * *

احوال جامعه در دیگر انصار

آنچه به‌عرض رسید نموداری بود از اوضاع اجتماعی دوره مغول تا آن‌جا که در آثار رشیدالدین فضل‌الله بچشم می‌خورد. اما اگر بخواهم از توجه نویسنده به این‌گونه مسائل در دیگر انصار یادکنم سخن بیش از این بدرازا خواهد کشید. البته آنچه در کتابهای خواجه راجع به زمانهای پیشین آمده به تفصیل عهد مغول نیست ولی درعین حال حاوی نکته‌های قابل ملاحظه‌ای است. ازان جمله است بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان در جامع‌التواریخ. در این قسمت سخن می‌رود از خصائص «داعیان خردمند شیرین‌سخن» اسماعیلی^{۳۱۵}، کیفیت شروع و نشر دعوت

۳۱۲- قوریلتنای yoriltāy بمعنی اجتماع بزرگ شاهزادگان و امرای مملکت برای

تعیین قآن جدید (فرهنگ فارسی)

۳۱۳- یرغو (یارغو) Yaryū بمعنی عوارضی که برای رسیدگی به‌جرائم گرفته

می‌شد، سیاست، بازرسی و مجلس محاکمه (فرهنگ فارسی)

۳۱۴- یاسامیشی Yāsāmiši بمعنی نظم، آراستگی، تدبیر (فرهنگ فارسی)

۳۱۵- جامع‌التواریخ (د) ۸

اسماعیلیه، عقاید و مقالاتشان^{۳۱۶}، حمایت دیلمیان ایرانی از ایشان^{۳۱۷}، علت آن که بنی عباس نسب ائمه اسماعیلی را تکذیب می کردند^{۳۱۸}، تباین قرامطه و اسماعیلیان^{۳۱۹}، فرمانهای الحاکم بامرالله خلیفه ششم فاطمی در باب گشودن بازارها و برقراری معاملات به شب درمصر^{۳۲۰}، جلوگیری او از فسق و فجور و محدودیت رفت و آمد زنان در معابر و سختگیری بر یهود و نصاری^{۳۲۱}، اصول عقاید حسن صباح^{۳۲۲}، کارهای عمرانی او در نواحی مختلف^{۳۲۳}، زهد و تقوای وی و سختگیری او بر پسران و زن و دخترش^{۳۲۴}، قلعه های اسماعیلیان در سراسر ایران و تسلط روزافزونشان^{۳۲۵}، نفوذ اسماعیلیه در اصفهان^{۳۲۶} و شدت رفتار حکومت سلجوقی بایشان^{۳۲۷}،

۳۱۶- جامع التواریخ (د) ۱۰ بعد

۳۱۷- جامع التواریخ (د) ۲۰ نیز ر.ک: مقدمه مصحح ۱۱

۳۱۸- جامع التواریخ (د) ۲۴

۳۱۹- جامع التواریخ (د) ۴۱

۳۲۰- جامع التواریخ (د) ۵۴

۳۲۱- جامع التواریخ (د) ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹

۳۲۲- جامع التواریخ (د) ۱۰۶-۱۰۷، ۱۲۷-۱۳۰

۳۲۳- جامع التواریخ (د) ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۰۷

۳۲۴- جامع التواریخ (د) ۱۲۴، ۱۳۴

۳۲۵- جامع التواریخ (د) ۱۲۲-۱۲۳ نیز ر.ک: ۱۹۱ وصف قلعه الموت. هولگو ازدیدن

این قلعه به حیرت افتاد، جامع التواریخ (ک) ۶۹۶/۲. عدد قلاع اسماعیلیه در قهستان و رودبار و قومن نزدیک به صد بوده است باآلات و ذخایر، ر.ک: جامع التواریخ (ک) ۶۹۵/۲

۳۲۶- جامع التواریخ (د) ۱۲۰ نیز ر.ک: جامع التواریخ (آل سلجوق) ۶۹، ۷۰-۷۲

تصحیح احمد آتش، آنقره ۱۹۶۰

۳۲۷- جامع التواریخ (د) ۱۲۲، ۱۳۱

مبارزات اسماعیلیان و مقاومتهایشان^{۳۲۸}، فهرست نام کسانی که به دست فدائیان کشته شده‌اند^{۳۲۹} و فعالیتها و چاره‌گریهای گوناگون آنان^{۳۳۰}، انتساب اسماعیلیه به مزدکیان و مانویان و پارسیان^{۳۳۱}، کارهای نابخردانه علاءالدین محمد بن الحسن داعی هفتم که کودکی مخبط بود^{۳۳۲}، سقوط رکن الدین خورشاه و کشتار اسماعیلیان به دستور مونگوقاآن تا بچه شیرخوار^{۳۳۳}.

جامع‌التواریخ گوشه‌هایی از اوضاع عصر غزنوی و سلجوقی را نیز عرضه می‌دارد مانند خرابیهای سبکتگین در هند - که «عمرانها می‌کند و می‌سوخت» و اطفال را به بردگی می‌گرفت^{۳۳۴}، خراج سنگین و جریمه محمود غزنوی بر اهل مولتان^{۳۳۵}، شرکت مطوعین برای رفتن به جنگ قنوج به طمع غنیمتها^{۳۳۶}، و ارزانی برده در این جنگ از دودرم تا ده‌درم^{۳۳۷}، ستمهای بهرامشاه غزنوی بر رعایا و لعنت مردم بر سنجر که چنین ظالمی

۳۲۸- جامع‌التواریخ (د) ۱۳۱، ۱۴۰، بی‌بعد

۳۲۹- جامع‌التواریخ (د) ۱۳۴-۱۳۷، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۶۰-۱۶۱

۳۳۰- جامع‌التواریخ (د) ۱۷۰-۱۷۳

۳۳۱- جامع‌التواریخ (د) ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱

۳۳۲- جامع‌التواریخ (د) ۱۷۸-۱۸۰

۳۳۳- جامع‌التواریخ (د) ۱۹۳-۱۹۴

۳۳۴- جامع‌التواریخ (غزنویان) ۱۴-۱۵، تصحیح احمد آتش، آنگره ۱۹۵۷

۳۳۵- جامع‌التواریخ (غزنویان) ۱۴۷-۱۴۸

۳۳۶- جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۰۲

۳۳۷- جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۰۸

را تربیت می‌کرد^{۳۳۸}.

در کتاب سلجوقیان هم نکته‌های قابل تأمل کم نیست از این قبیل: کثرت عده ترکمانان سلجوقی^{۳۳۹}، اقطاع پنجاه هزار تن از سپاهیان ملکشاه در سراسر مملکت^{۳۴۰}، رقابت و خصومت احمدبن نظام‌الملک و امیر سید ابوهاشم همدانی در دستگاه محمدبن ملکشاه که هریک خون‌دیگری را به‌بهای بیشتر از سلطان می‌خرید^{۳۴۱}، عصیان امیر علی چتری که سنجر اورا از حد مسخرگی به امیر حاجبی و مقطعی هرات رسانیده بود^{۳۴۲}، ثروت حاکم سمرقند احمدخان بزرگ در عهد سنجر که دوازده هزار بنده زرخرید داشت^{۳۴۳}، پرنده‌بازی و شکار دوستی محمودبن محمدبن ملکشاه

۳۳۸- جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۱۹

۳۳۹- جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۸-۹

۳۴۰- جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۴۷

۳۴۱- جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۷۵-۷۷

۳۴۲- جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۹۰-۹۱

۳۴۳- جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۸۴. نیز در سرای خاصک چلنگری از رجال صاحب

نفوذ دستگاه سلجوقی - که ابتدا رتبتی نداشت - پس از قتلش به فرمان محمدبن محمودبن محمد ابن ملکشاه، «سیزده هزار اطلس سرخ نابریده بود غیر رنگهای دیگر و آلات زرین و سیمین، هفت خم سیمین یافتند، و سه‌خم زرین گردن آن مرصع کرده، و عدت و ترتیب پایگاه را قیاس نبود؛ هزار و چهارصد سر اسب و استر زینی همه اختیار، بغیر اسپان غلامان و حواشی سرای و آنچه به هر شهر و نواحی بسته بودند؛ فی‌الجمله آن مال و تجمل و نقد و جنس که از خاصک به خزانه سلطان رسید، هیچ‌سلطانی را نبود، و دفاین و ودایع و ذخایر که فا سر آن نیفتادند و ندانستند، خدای داند و بس» ، جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۱۴۲-۱۴۳

سلجوقی که «پروای هیچ کاری دیگر نداشت» و «چهارصد سگ شکاری داشت به قلاده زر، و بعضی مرصع و بندهای ابریشمین و جلهای زربفت»^{۳۴۴}، شرح قتل و غارت غزان در مرو و نیشابور^{۳۴۵}، وضع لشکر سلجوقیان که اکثر مزدور بودند و از طوایف مختلف، زود برکسی گیرد می‌آمدند و زود از او می‌گسستند^{۳۴۶}.

* * *

شرح قحط و خشکسالی، بروز امراض، سایر حوادث مانند زلزله و سیل، و وضع مردم و شهرها در این احوال، از دیگر جلوه‌های زندگانی طبقات جامعه است در آثار رشیدالدین فضل‌الله^{۳۴۷} بخصوص که جامع.

۳۴۴- جامع‌التواریخ (آلسلجوق) ۱۰۶

۳۴۵- جامع‌التواریخ (آلسلجوق) ۹۶، ۹۷-۹۸، ۹۹

۳۴۶- ازجمله رك: جامع‌التواریخ (آلسلجوق) ۱۴۴

۳۴۷- ازجمله رك: زلزله نیشابور در سال ۶۶۹ هـ. بمدت پانزده روز، و زلزله تبریز در سال ۶۷۱ هـ. تا چهارماه که «سر منارها افتاد»: جامع‌التواریخ (ب) ۵۵۸؛ تاریخ مبارک غزانی ۱/۳۱، ۴۲. سیل بغداد در ۶۵۴ هـ. و استیلای اوباش و ظلم بر مردم: جامع‌التواریخ (ك) ۲/۶۹۸. تگرگ و تنگی در قراقوروم در زمان اوگتای‌قان: جامع‌التواریخ (ب) ۷۸. قحط سال ۴۰۱ هـ. در خراسان بخصوص نیشابور: جامع‌التواریخ (غزنویان) ۱۶۹. قحط و وبای سال ۴۱۵ هـ. در مصر «چنان که رطلی نان به یک درهم رسید»: جامع‌التواریخ (د) ۶۴. قحط در خراسان به سال ۶۹۱ هـ. «چنان که منی غله به یک دینار مفقود و ناموجود بود... چون آذوق لشکر تمام شد و اغذیه یافت نبود لشکریان اسب یکدیگر را می‌زدیدند و می‌خوردند»: تاریخ مبارک غزانی ۲/۳۳-۳۴. تنگی و گرسنگی در مجارستان و پولونیه بر اثر قتل و غارت مغول که «مردم گوشت فرزندان می‌خوردند»: تاریخ فرنک ۵۱

التواریخ در نقل وقایع تا حدودی صورت تطبیقی دارد یعنی نویسنده در پایان تاریخ هریک از سلاطین مغول، خلفا و پادشاهان معاصرِ او را در دیگر جاها و گاه پیش آمده‌های مهم را در آن ایام ذکر می‌کند^{۳۴۸}.

حاصل سخن آن که آثار رشیدالدین فضل‌الله حاوی موضوعات فراوانی است از اوضاع اجتماعی ایران در قرون گذشته. هر پژوهنده‌ای می‌تواند با تأمل در کتابهای او نکته‌های مهمی دریابد. آنچه در این جا به‌عرض رسید اشاراتی بود در این باب، بدون هر نوع نقد و تجزیه و تحلیلی.

۳۴۸- از جمله در مورد دورهٔ چنگیزخان، ر.ک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۲۳۴-۲۳۹، ۲۳۹-۲۴۰.